

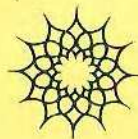
وام و اثرهای ایرانی مسلمانان

در

زبان ارمنی

تألیف

ماریا آیوازیان (ترزیان)



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
(پژوهشگاه)

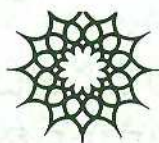
وام و اثرهای ایرانی میانه غربی

در

زبان ارمنی

تألیف

ماریا آیوازیان (ترزیان)



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

تهران: ۱۳۷۱

موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی

شماره: ۶۹۱

ویراستار: مهدی مدائینی

طراح روی جلد: قباد شیوا

خطاط: محمد احصائی

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

حروف چینی: مجمع علمی فرهنگی مجد

لیتوگرافی: پیچاز

چاپ و صحافی: اچاپ بهمن

بها: ۱۸۰۰ ریال

نشانی مؤسسه: خیابان سید جمال‌الدین اسد آبادی خیابان ۶۴ تهران ۱۴۳۷۴

تلفن: ۶۸۸۰۳۵-۶، ۶۸۳۲۲۲-۳، ۶۸۶۱۵۲، ۶۸۶۳۸۱ فاکس: ۶۸۶۳۱۷

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

پیشگفتار

یکی از اقوامی که از دیرباز در همایی ایران سکونت گزیده و همراه با اقوام و طوایف پیرامون خویش تاریخ کهنسال این منطقه از آسیا را بنیان نهاده، قوم ارمنی است.

سرزمین ارمنستان کهن، که بسیار بزرگتر از ارمنستان امروزی بوده، در هزارهٔ دوم ق.م. مسکن قوم آسیائی^A هوری (نه از نژاد سامی و نه از نژاد هند و اروپائی) گشت، و در قرن شانزدهم ق.م. میتانی‌ها در آنجا به تأسیس حکومتی قوی نائل شدند. این حکومت در قرن چهاردهم ق.م. فرمانبردار هیتی‌ها و بعد دولت آشور شد. در سدهٔ نهم ق.م. قومی بسیار نزدیک به هوریان، به نام اورارتو، در این سرزمین دولت مقتدر اورارتو را بنیاد نهاد و در اواسط سدهٔ هفتم ق.م. به دست کیمریان و سکا‌های مهاجم منقرض شد. ضمن این حوادث، در قرن دوازدهم ق.م. قومی هند و اروپائی معروف به آرمن از مغرب بر اورارتو حمله برد و آن را متصرف شد. این ساکنان جدید در کتیبه‌های هخامنشی بیستون «ارمنی»^۱ خوانده شده‌اند، اما آرامنه خود را هایک (به نام قهرمانی که ارمنیان را به کشورگشائی کشانید) و سرزمین خویش را هایستان (هایاستان) می‌خوانند. برخی از مورخان ارمنی بر این عقیده‌اند که مهاجرت آرامنه از طریق بالکان

به آسیای صغیر صورت گرفته است و آنان با بومیان محلی، که طایفه‌ای به نام هایا بودند، مخلوط شده و دولت مستقلی تشکیل داده‌اند.^۱ هنگامی که اقوام آریائی (مادها و پارسها) در سده هشتم ق.م. در فلات ایران اقامت گزیدند، ارامنه مهاجر نیز بتدریج از غرب به سوی شرق، به ارمنستان فعلی و نقاط جنوبی تر آن سرازیر شدند، از شرق با دریای خزر، از شمال با گرجستان و دریای سیاه، از غرب با رودخانه فرات و از جنوب با دره‌های علیای رودخانه دجله هم‌مرز گشتند. این مرزها هرگز ثابت نبود و در طول تاریخ دستخوش تغییرات و تحولاتی عظیم شد. از پس این وقایع، ارامنه بر روی خرابه‌های اورارتو چندین حکومت ملوک‌الطوایفی تشکیل دادند و در دوره مادها مطیع دولت آنان گشتند. سپس ارمنستان جزء ایالات شاهنشاهی هخامنشی شد و تحت فرمان والیهای آن قرار گرفت. با حمله اسکندر به ایران، ارمنستان نیز به تصرف او درآمد. سپس سلطنت سلوکیان فرارسید و با شکست آنتیوخوس سوم پادشاه سلوکی از رومیان، دووالی ایرانی ارمنستان خود را شاه خواندند و دو دولت مستقل تشکیل دادند. ارمنستان در سده اول ق.م. دیگر بار تحت حکومت واحدی درآمد و اقتداری یافت و بعد بتدریج کوچک شد و دولت اشکانی و دولت روم هر یک به نوبه خود کوشیدند تا به دلخواه شاهانی بر آن بگمارند. سرانجام هر دو دولت به توافق رسیدند که پادشاه ارمنستان از سلسله اشکانیان باشد. نتیجه آنکه، در سال ۶۶ م. نرون، امپراتور روم، سلطنت تیرداد اول، برادر بلاش شاهنشاه اشکانی، را به رسمیت شناخت. وی سلسله آرشاکونی (اشکانیان) را تأسیس کرد و تا حدود سده سوم میلادی دوام یافت، و در این زمان به دست ساسانیان منقرض شد. دولت ساسانی سرزمین ارمنستان را، بجز بخش تحت سلطه رومیان، به قلمرو ایران درآورد. در این دوره ارمنستان پادشاهان خود را داشت اما جزو خاک ایران به شمار می‌آمد. ارامنه ابتدا به پرستش طبیعت می‌پرداختند. آب، آتش، روز و شب را مقدس می‌شمردند، و هنوز هم بسیاری از اعیاد آن زمان در روزهای معین و به نحوی خاص در رابطه با مسیحیت برگزار می‌شود. سرانجام؛ ارامنه پس از ظهور

۱ - «ایرانیان ارمنی» تألیف اسمعیل راثین. تهران ۱۳۵۶. ص ۴.

زرتشت و گسترش این دین، آن را پذیرفتند و آشنایی آنان با دین جدید باعث پیوند هر چه بیشتر ایرانیان و ارامنه شد. بایبداش مسیحیت ادیان زردشتی و مهرپرستی در ارمنستان منسوخ گشت. این رویداد در زمان تیرداد سوم به وقوع پیوست. از آنجا که مبلغی ایرانی با نام «گریگور»، پسر شاهزاده‌ای اشکانی به نام «آناک»، مسیحیت را در ارمنستان تبلیغ کرد، مسیحیان ارمنی به نام وی گریگوری یا گریگوریان نامیده شدند و در سال ۳۰۱ م. مسیحیت دین رسمی کشور شد.

پس از سقوط دولت ساسانی در سده هفتم م.، ارمنستان دیگر بار مورد هجوم واقع شد و تحت تسلط اعراب درآمد، تا آنکه به امر خلیفه مسلمانان از میان ارامنه پادشاهی با نام «آشوت باگرادونی» انتخاب شد و سلسله باگرادونی را بنیان نهاد. این سلسله بعد از ۱۶۰ سال منقرض گردید.

با استیلای سلاجقه بر ارمنستان جمع کثیری از آنان به کیلیکیه مهاجرت کرده، ارمنستان صغیر را بنیان نهادند که دولت آن در جنگهای صلیبی و هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمان همدست بود. ارمنستان پس از مغول و ایلخانیان، هدف حمله امیر تیمور قرار گرفت و سپس بدست امرای آق‌قویونلو افتاد، تا آنکه دولت صفوی جای آنها را گرفت. در این زمان ارمنستان میدان مبارزات ایران و عثمانی شد. شاه اسمعیل توجه خاص به ارامنه داشت و گروه کثیری در زمان وی به ایران پناهنده شدند. با شکست وی در جنگ چالدران تا مدت چهل سال دولت عثمانی بتدریج بر قسمتهایی از ارمنستان استیلا یافت. ارامنه‌ای که در خاک ایران بودند در رفاه کامل به سر می‌بردند، در حالی که ارامنه ارمنستان عثمانی همواره مورد هجوم و قتل و غارت قرار می‌گرفتند. به همین جهت آنها مهاجرت خود را به ایران ادامه دادند، زیرا که در پناه دولت ایران خود را در امن و امان می‌دیدند.

شاه عباس در زمان سلطنت خود گروه کثیری از ارامنه را به جلفای اصفهان و روستاهای آن کوچ داده و متوطن ساخت. گروه کثیر دیگری نیز در آذربایجان، گیلان و مازندران ساکن شدند. پس از کشمکش‌های بسیار، در ۱۸۲۸ بخش ایرانی ارمنستان از دست ایران خارج شد و تحت سلطه روسها قرار گرفت. روسیه در ۱۹۲۰ دولتی شوروی در ارمنستان تأسیس کرد و با عقد پیمان ۱۹۲۱ روسیه و

ترکیه، مرزهای کنونی ارمنستان شوروی تثبیت شد.

اما در طول این تاریخ پر فراز و نشیب، ارامنه در ایران عهده‌دار پست‌هایی حساس در امور تجارت، سفارت، وزارت مختار، سپاهیگری، و خدمت درباری شدند. حتی در دوران مشروطیت نیز نام «پیرم خان» به عنوان یکی از مبارزان وطن‌دوست به چشم می‌خورد. ارامنه در رشته‌های مختلف هنری و فنی نیز همواره در ایران درخشانده‌اند. تأسیس چاپخانه و چاپ اولین کتاب در ایران توسط ارامنه صورت گرفت. این پیشتازان، کشیشان کلیسای جلفای اصفهان بودند و کتاب «ساقموس» (کتاب مذهبی) را در ۱۶۳۸ در جلفای اصفهان به چاپ رساندند. بعدها نیز به چاپ روزنامه، مجله و کتابهای مختلف دیگر دست یازیدند.

اگر نظری اجمالی به تاریخ ارامنه بیفکنیم، خواهیم دید که قرن‌ها و قرن‌ها ارامنه با ایرانیان روابط نزدیک داشته و همچنین سالیان سال شاهانی ایرانی نژاد بر آن سرزمین حکومت کرده‌اند. حتی زمانی که تحت تسلط اقوام دیگر می‌زیسته‌اند، بسیاری از آنان تحت‌الحمایه دولت ایران بوده‌اند. به هر حال، در طول تاریخی که ذکر آن گذشت، چه در جنگ‌ها و چه در صلح و دوستی، با ایرانیان همبستگی فراوان داشته‌اند.

از دیر زمانی قبل از اسلام که ارمنستان به دست شاهزادگان ایرانی اداره می‌شد، زبان رسمی این سرزمین به ترتیب پارتی و فارسی میانه بود. در تاریخ زبان ارمنی ذکر شده که تا قبل از اختراع حروف ارمنی تمام فرمانها، احکام، پیمانها و حتی نوشته‌های عادی به زبان ایرانی نوشته می‌شد. علاوه بر این، نه فقط در عهد بت‌پرستی، بلکه در زمان مسیحیت نیز، شاهان ایرانی نژاد ارمنستان با خاندانهای ارمنی تماسهای خانوادگی داشته و ازدواج با یکدیگر میان آنان مرسوم بوده است. لباس، سلاح و روش حکومت کارگزاران ارمنستان پیوسته همانند نمونه ایرانی خود بوده است.

در نتیجه این تماسهای دوستانه، زبان ارمنی، که جزو زبانهای هندو اروپایی است، بشدت تحت تأثیر زبان ایرانی قرار گرفت. اصطلاحات و واژه‌های فراوان و بسیاری از کلمات مقروض از زبان پارتی و فارسی میانه در زبان ارمنی به

چشم می خورد. تشابهاتی که هنوز هم میان این دو زبان وجود دارد، به خوبی این تأثیر را نشان می دهد. نزدیکی زبان ارمنی به زبان ایرانی چندان زیاد است که در زمان قدیم می پنداشتند که زبان ارمنی نیز در زمره شاخه های دیگر زبان های ایرانی، یعنی افغانی، بلوچی، کردی و غیره قرار دارد و شاخه ای از آن است. هوبشمان، زبان شناس معروف آلمانی، اولین کسی بود که ثابت کرد این زبان جزو زبان های ایرانی نیست بلکه زبانی مستقل و متأثر از زبان ایرانی است. اما نخستین کسی که با دقت علمی و جامع به مسأله واژه های وام گرفته ایرانی در ارمنی پرداخت، آچاریان بود.

هراچیا آچاریان، فرزند هاکوب آچاریان، در سال ۱۸۷۶ میلادی در شهر استانبول ترکیه متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را در زادگاهش به اتمام رساند و در سال ۱۸۹۳ در دبیرستان مرکزی استانبول تحصیلات دوره متوسطه خود را به پایان برد. در سال ۱۸۹۵ تحصیلات عالی خود را در دانشگاه سوربن فرانسه شروع کرد. در همین دانشگاه زیر نظر استادان بزرگی، از جمله آنتوان میه، تعلیم یافت و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۷، به خاطر تحقیق جامعش در زمینه زبان «لاز»، که زبان قومی در قفقاز بود، به عضویت «انجمن زبان شناسی پاریس»^۱ پذیرفته شد.

در سال ۱۸۹۷، بعد از عضویت در «انجمن زبان شناسی پاریس»، در یازدهمین کنگره شرق شناسان، که در پاریس تشکیل گردید، شرکت کرد و پژوهش جامع خود را درباره زبان ارمنی به همین کنگره ارائه داد که توجه بسیاری را برانگیخت. به همین سبب «هوبشمان»، زبان شناس آلمانی و رئیس کنگره، آچاریان را برای شرکت در سخنرانی های خود به استراسبورگ دعوت کرد و او در سال ۱۸۹۸ به استراسبورگ رفت.

از این پس سراسر زندگی این دانشمند بزرگ صرف تحقیق و تألیف آثار پرارزش ادبی، بویژه درباره زبان ارمنی گشت و تمام استعداد علمی و توان کاریش را در راه توسعه، شناخت و تحقیق ریشه ای این زبان به کاربرد.

آچاریان یکی از مشهورترین ادبا و زبان‌شناسان ارمنی است که بعدها بعنوان عضو اصلی آکادمی ارمنستان انتخاب شد. او صاحب کرسی استادی زبانهای شرقی در دانشگاه دولتی ایروان و عضو برجسته فرهنگستان علوم ارمنستان بود. آثار پرارزش علمی او در دنیا، به خصوص در بین زبان‌شناسان ارمنی، از ارزش و اعتبار فراوانی برخوردار است.

آچاریان، علاوه بر کار تحقیق در زبان‌شناسی، در بسیاری از دانشگاهها و مراکز علمی به کار تدریس نیز پرداخت. او مدرّس مراکز علمی بسیاری در شهرهای مختلف، از جمله اجمیاتسین (۱۸۹۸-۱۹۰۲)، شوشی (۱۹۰۲-۱۹۰۴)، تبریز (۱۹۰۴-۱۹۰۶)، بایزیدنو (۱۹۰۶-۱۹۰۷)، نخجوانو (۱۹۰۷-۱۹۱۹)، تهران (۱۹۱۹-۱۹۲۰) و مجدداً تبریز (۱۹۲۰-۱۹۲۳) بوده است. او با تغییر شهرهای محل تدریس و تحقیق خود، امکانات زیادی به منظور پژوهش در لهجه‌های مختلف زبان ارمنی در شهرهای ارمنی‌نشین بدست آورد و اطلاعات علمی جامعی برای تدوین کتاب ارزشمند خود تحت عنوان «لهجه شناسی زبان ارمنی» فراهم آورد که در سال ۱۹۰۹ به زبان فرانسه ترجمه و منتشر شد.

از جمله کارهای تحقیقی و ارزشمند آچاریان، که خود نتیجه سفرها و اقامتهای همراه با تدریس او در شهرهای مختلف بود، تهیه و تنظیم «فهرست نسخ زبان ارمنی» است. علاوه براین، بسیاری از تألیفات بعدی این دانشمند، از جمله «حروف ارمنی» نتیجه مستقیم اقامت او در نقاط مختلف و تحقیقات زبان‌شناسانه اوست.

تألیف ارزشمند دیگر آچاریان «تاریخ ادبیات نوین ارمنی» نام دارد که در سه بخش به ترتیب در سالهای ۱۹۰۶، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲ به چاپ رسید. «واژه‌های مأخوذ از ترکی» او در سال ۱۹۰۲ منتشر شد و «تاریخ زبان ارمنی» او در دو بخش، بخش اول در سال ۱۹۳۹ و بخش دوم در سال ۱۹۵۱ چاپ و منتشر شد. از دیگر آثار او «فرهنگ اعلام ارمنی» است که مجلدات ۱ تا ۴ آن در سالهای ۴۸-۱۹۴۲ و جلد پنجم آن، بعد از وفاتش، در سال ۱۹۶۲ چاپ شد، و نیز «دستور کامل زبان ارمنی در مقایسه با ۵۶۲ زبان»، از دیگر آثار تحقیقی ارزشمند اوست.

شاهکار زبان‌شناسانه آچاریان «فرهنگ ریشه‌شناسی زبان ارمنی» نام دارد که در آن برای هر واژه ارمنی ریشه واژه، معانی و توضیحات لازم ارائه شده است. این اثر دارای ۵ بخش است:

- ۱- واژه شناسی؛
- ۲- تحقیق و پژوهش در واژه‌ها؛
- ۳- معرفی تحقیقات گوناگون در زمینه زبان ارمنی، با معرفی محققین مربوط و ذکر تاریخ تحقیق؛
- ۴- ریشه‌یابی واژه‌های ارمنی و معرفی نوع کاربرد آنها در لهجه‌های مختلف زبان ارمنی؛
- ۵- معرفی واژه‌های ارمنی رایج در سایر زبانها و موارد استعمال آنها، که خود نشانگر این واقعیت است که زبان ارمنی در بسیاری از زبانها تأثیر و نفوذ داشته است.

آچاریان در ۱۶ آوریل سال ۱۹۵۳ در ارمنستان چشم از جهان فرو بست. در میان دیگر کسانی که درباره زبان ارمنی و پهلوی کار کرده‌اند می‌توان از روبن آبرامیان، ادوارد آقاییان، جاهوکیان، استپان کورتیکیان، نیکلامار، استپان مالخاسیان، گیورگی نعلبندیان، هنریخ هوبشمان و غیره نام برد.

تأثیر زبان ایرانی در زبان ارمنی

لغات شبیه بین دو زبان ایرانی و ارمنی به ۴ قسمت تقسیم می‌شوند:

۱- لغاتی که هردو زبان از زبان هند و اروپائی نخستین به ارث برده‌اند؛

۲- لغاتی که زبان ارمنی از زبان ایرانی گرفته است؛

۳- لغاتی که چه زبان ایرانی و چه زبان ارمنی از یک زبان ثالث گرفته‌اند؛

۴- لغاتی که زبان ایرانی از زبان ارمنی گرفته است.

تشخیص هرکدام از این چهار نوع آسان است. مهمترین قسمت که مورد بحث ما است قسمت دوم است که مبین تأثیر زبان ایرانی در زبان ارمنی است. زبانهای ایرانی از نظر تاریخی دارای سه دوره است. در زیر به این ادوار، بنا به مدارک زبانی موجود، اشاره می‌شود.

۱- ایرانی باستان:

الف: فارسی باستان که زبان کتیبه‌ها و الواح عصر هخامنشی است (۵۶۰ تا ۳۳۰ ق.م.)

ب: اوستا، با دو لهجه گائاثی و اوستای جدید، که محتملاً کهنترین آنها، گائا، متعلق به اوایل هزاره اول ق.م. و تازه‌ترین آنها متعلق به اواخر عصر هخامنشی یا کمی بعد است.

ج: مادی، که از آن تک واژه‌هایی در کتیبه‌های هخامنشی بازمانده است.

۲- ایرانی میانه، که خود به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم می‌شود؛ و در بحث از تأثیرات زبانهای ایرانی بر ارمنی ما تنها به شاخه غربی آن توجه داریم که خود به دو قسمت پهلوانی (پارتی / اشکانی) و فارسی میانه (ساسانی) تقسیم می‌شود و مربوط به سالهای حدود ۳۰۰ ق.م. تا ۶۵۰ میلادی است. آثار مکتوب این دو زبان عمده از طریق کتیبه‌ها، نوشته‌های مانوی و زردشتی و سکه‌ها به ما رسیده است.

۳- فارسی جدید که خود ترکیبی است از دو گروه اصلی زبانهای ایرانی میانه غربی؛ و از جمله درخشانترین آثار قدیم آن شاهنامه فردوسی است. این زبان با تغییرات مختصر هنوز هم در ایران رواج دارد.

در مقایسه لغات ارمنی با وام‌واژه‌های ایرانی میانه غربی که وارد زبان

ارمنی شده، این نتیجه گرفته می شود که:

- (۱) در میان چهل و شش واژه علمی، ۳۵ واژه مختص زبان ارمنی و ۱۱ واژه از زبان های ایرانی میانه غربی گرفته شده است.
- (۲) در زمینه لغات دینی، ۱۱ واژه مختص زبان ارمنی و ۳۱ واژه از زبان های ایرانی میانه گرفته شده، به غیر از ۱۸ واژه که مختص دین ایرانی بوده و وارد زبان ارمنی شده است.
- (۳) در زمینه لغاتی که مربوط به اعضای بدن آدمی است، ۲۵ واژه از زبان های ایرانی غربی گرفته شده و در مقابل ۷۱ واژه مختص زبان ارمنی است. می بینیم که در این قسمت زبان های ایرانی، برعکس لغات دینی، تأثیر زیادی در زبان ارمنی نکرده است.
- (۴) در زمینه لغات پزشکی، ۲۴ واژه مختص ارمنی و ۲۱ واژه از زبان های ایرانی میانه غربی گرفته شده است.
- (۵) در زمینه لغاتی که مربوط به اسامی حیوانات است، ۵۵ واژه مختص ارمنی و ۴۰ واژه از زبان های ایرانی غربی گرفته شده است. در اینجا باید متذکر شد که تعدادی از این حیوانات، به طور کلی، در ارمنستان وجود نداشته است.
- (۶) در زمینه لغاتی که در باره خانواده و خاندان است، ۲۵ واژه مختص ارمنی و ۲ واژه از زبان های ایرانی میانه غربی گرفته شده است.
- (۷) برعکس موارد بالا، در زمینه واژه های مربوط به دوستی ها و رفاقتها، زبان ارمنی واژه های بسیار کمی دارد که تعداد آن از ۸ تجاوز نمی کند، ولی واژه هایی که از زبان های ایرانی میانه غربی گرفته شده، ۲۵ است.
- (۸) در زمینه لغات کشاورزی، ۶۹ واژه از زبان های ایرانی گرفته شده است. ولی اگر درباره ابزار و آلات کشاورزی و طرز عمل آن وارد جزئیات شویم، خواهیم دید که تأثیر زبان های ایرانی ناچیز است، یعنی ۱۰ واژه ایرانی میانه غربی در مقابل ۴۸ واژه ارمنی قرار دارد.
- (۹) اسامی گیاهان ایرانی بسیار فراوان است، یعنی ۶۰ واژه ایرانی میانه غربی در مقابل ۲۱ واژه مختص زبان ارمنی.
- (۱۰) در قسمت لغات مربوط به گلهداری و دامپروری، ۸ واژه ایرانی میانه غربی و

۳۹ واژه ارمنی داریم.

(۱۱) در قسمت لغات مربوط به زین و برگ اسب و اشیاء و تزئینات مربوط به آن، هیچ واژه‌ای ارمنی نیست و تنها ۱۰ واژه ایرانی میانه غربی وجود دارد.

(۱۲) در علم و هنر تأثیر زبانهای ایرانی غربی زیاد است. در قسمت تعلیم و تربیت ۸ واژه، در نقاشی ۳ واژه، در موسیقی ۱۳ واژه ایرانی است، در حالیکه در مقابل تمام اینها فقط ۶ واژه ارمنی وجود دارد.

(۱۳) در زمینه رنگها نیز زبان‌های ایرانی غربی تأثیر فراوان دارد: ۱۲ واژه ایرانی و ۳ واژه ارمنی است.

(۱۴) در زمینه لغات تجاری و مالی، فقط ۱ واژه ارمنی در مقابل ۲۳ واژه ایرانی میانه غربی وجود دارد.

(۱۵) در زمینه لغات ساختمانی و عمرانی، ۱۹ واژه ارمنی و ۳ واژه ایرانی میانه غربی است.

(۱۶) در زمینه تزئینات و زینت آلات، ۱۲ واژه ارمنی و ۵۳ واژه ایرانی میانه غربی است.

(۱۷) در زمینه خوراکیها، ۱۶ واژه ارمنی و ۲۲ واژه ایرانی میانه غربی است.

(۱۸) در زمینه خانه‌داری، ۵۱ واژه ارمنی و ۴۶ واژه ایرانی میانه غربی است.

(۱۹) در زمینه کانیها، ۳۸ واژه از زبانهای ایرانی گرفته شده.

(۲۰) در زمینه لغات مربوط به راه و مسافرت، ۱۵ واژه ارمنی در مقابل ۱۰ واژه ایرانی میانه غربی قرار دارد.

(۲۱) در زمینه لغات مربوط به ماههای سال، زبان ارمنی لغات فراوانی دارد (غیر از نام ۷ ماه ارمنی قدیم که از ایرانی گرفته شده). البته باید یادآور شد که در ارمنی قدیم نام ماهها با نامهایی که اکنون رواج دارد، تفاوت داشته است. چون اسامی کنونی از اسامی ماههای اروپائی گرفته شده است.

(۲۲) در زمینه لغات و اصطلاحات اداری، ۸ واژه ارمنی و ۱۶۶ واژه از ایرانی میانه غربی است. قسمتی از این لغات مختص سازمان اداری و دولتی ایرانی است، و بعضی از آنها به قدری در زبان ارمنی اهمیت دارد که بدون آنها نمی‌شود ارائه مقصود و منظور کرد.

(۲۳) و سرانجام تعداد بسیاری از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد زبان ارمنی شده است. در اینجا باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد.

در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد. در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد.

در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد. در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد.

در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد. در زبان ارمنی که از اسامی خاص زبان‌های ایرانی وارد شده است، باید یادآور شد که اصطلاحات فراوانی از زبان ایرانی وارد زبان ارمنی شده که به همان صورت و یا با تغییرات مختصر، استعمال فراوان دارد.

بحثی درباره وام واژه‌های ایرانی در ارمنی و تحول آوایی آنها

- ۱- وام واژه‌های ایرانی در ارمنی عمدتاً متعلق به دوره میانه زبانهای غربی ایرانی، یعنی پهلوانی (اشکانی پارتی) و فارسی میانه است. اما تا آنجا که می‌توان به یقین گفت که وام واژه‌های پهلوانی است یا فارسی میانه، بیشتر واژه‌ها اصلی پهلوانی دارند. بقیه وام واژه‌ها می‌توانند متعلق به هریک از دو زبان باشند؛ زیرا دو زبان لغات مشترک بسیاری داشتند که تفاوت‌های زبانی و گویشی نداشتند. بعضی واژه‌ها نیز محتملاً متأثر از پارسی است. علت این که عمدتاً واژه‌ها متعلق به زبان پهلوانی است، این است که تاریخ ارمنستان در دوره میانه از نزدیک با خاندان، حکومت و سنت‌های اشکانی مربوط و این پیوند چنان عمیق بوده است که ظاهراً ساسانیان، که بعد از اشکانیان به قدرت رسیدند، نتوانستند تأثیر زبانی استواری بر آن زبان بگذارند.
 - ۲- اما وام واژه‌های ایرانی میانه غربی محتملاً یکباره وارد زبان ارمنی نشده، و در طی ایام، تدریجاً بدان زبان راه جسته است؛ و شاید، در پی تحولات سیاسی و اقتصادی، این راه جستن گاه کند و گاه شتاب‌آلوده بوده است. به هر حال، برحسب ساخت این واژگان در ارمنی می‌توان به کهنه بودن یا نبودن بعض آنها، یعنی تعلقشان به ایرانی میانه کهن یا ایرانی میانه نو، پی برد.
- از جمله، پیشوند ایرانی میانه کهن ham- که در بسیاری از موارد در متنهای پهلوانی مانوی به صورت am- یا an- درآمده است، در ارمنی نیز صورت am- یا an- دارد^۱ و نیز می‌توان از واژه‌های ارمنی با پیشوند pay- یاد کرد که معمولاً از فارسی میانه جدید، منعکس در متنهای مانوی، به وام گرفته شده باشد، و در فارسی میانه کهن pat تلفظ می‌شده است^۲ و نیز می‌توان از تحول ایرانی میانه کهن rd- به ایرانی میانه جدید I یاد کرد که در ارمنی به صورت satar باقی مانده است. واژه ارمنی nēmrōz مطمئناً از صورت ایرانی میانه جدید واژه nēmrōz و وام

۱- ولی نگاه کنید hamgōn > hangrēč ، hamgrēč* که صورت کهن را حفظ کرده است.

۲- ولی نگاه کنید patuhas > pātifrās که صورت کهن را حفظ کرده است.

واژه dźvar از فارسی میانه جدید dušwār گرفته شده است.

بعضی واژه‌ها با نگاه داشتن پسوند ایرانی میانه غربی کهن -k، در حالی که در موارد دیگر همین پسوند در واژه‌ها به صورت -g آمده است، می‌تواند عصر کهن وام‌گیری را نشان دهد. اما در مواردی دیگر پسوند -g ایرانی در ارمنی تبدیل به -k شده است، که می‌تواند گویای تمایل زبان ارمنی به -k پسین باشد:

*niwedak > nuirak, *patwēḏak > patuirak

kafšak > kōšik, rak > erak, pambak > bambak

۱ *nakn > nkan, atūk > atak, pahrak > pahak

۳- بخشی از این وام واژه‌ها احتمالاً تنها بنا به کیفیات خاص زبان ارمنی دچار تحولاتی آوایی شده‌اند، مانند:

āš karāk > aškaray, akāmak > akamay, dušmān > tšnamī,
dušnam > tšnam, frasang > p^carsax, fratom > p^cart^cām, rōy > aroyr,
rasan > arasan, rāhīk > eraxay *saft > sot^c, *taft > tōt^c,
hamgōn > hangoin, spōz > spoiz, tōz > toiž

۴- بعضی وام واژه‌ها چندان نو است که احتمالاً به اواخر عصر ساسانی و اوایل عصر اسلامی می‌رسد، همچون وام واژه at'aš > فارسی: آتش، frsax > فارسی: فرسخ.

امید است این مختصر توجه محققان را به بررسی تطبیقی شایسته‌ای میان زبان ارمنی و زبانهای ایرانی میانه غربی علاقه‌مندتر کند.

در خاتمه توضیح این مطلب را لازم می‌دانم که راهنما و مشوق من در کار تألیف این مهم آقای دکتر مهرداد بهار بوده‌اند که از این بابت خویشتن را مدیون یاری‌های ایشان می‌دانم.

همچنین لازم به تذکر است که در راه شکل‌گیری این اثر هرگز از مساعدت همکاران محترم مؤسسه از جمله خانم دکتر کتابون مزدپور و خانم دکتر منظر

۱- ولی نگاه کنید به niwāk > niwag, sūk > sug, اما تمایل به -k را می‌توان در čatrang > catrak و gō > gō و harāg/harg > erk, gāw دید که احتمالاً تمایل در به کار بردن k به جای g است.

رحیمی و خانم مهران کندی بی‌نیاز نبوده‌ام. بنابراین ضمن تقدیم سپاس، توفیق روزافزون همگی را از خداوند متعال خواستارم.

در تنظیم و ویرایش این اثر همکار ارجمند آقای مهدی مدائنی بادقت و نکته‌سنجی خاص با اینجانب همکاری فرموده‌اند که بدین وسیله از ایشان قدردانی و تشکر می‌نمایم؛ و همچنین از دوستان و همکاران بخش انتشارات که با حوصله و صرف وقت با اینجانب یاری و همکاری داشته‌اند، کمال تشکر را دارم.

ماریا آیوازیان

شهریور ۱۳۷۱

یادآوری

۱- واژه ارمنی مورد نظر با آوانویسی مخصوص ارمنی، که هوبشمان به دست داده، عرضه شده است.

۲- تمام معانی که برای واژه مورد نظر در فرهنگ ریشه شناسی آچاریان و فرهنگ ارمنی به ارمنی مالخاسیان بیان شده، ذکر گردیده است.

۳- هرگاه که در کتاب Armenische Grammatik هوبشمان در باب واژه مورد نظر اشارتی رفته باشد، در اثر حاضر همراه با شماره صفحه متذکر آن شده ام.

۴- چنانچه در کتاب آچاریان واژه‌ای با علامت ستاره (*) مشخص شده و اصل پهلوی آن برایش نامعلوم بوده است، آن را پی جویی کرده و اگر یافته باشم به ذکر آن پرداخته‌ام، و گرنه با همان علامت (*) و همراه با نظر آچاریان ضبط کرده‌ام.

۵- گه‌گاه در عناوین واژگان دو یا چند واژه به اشکال مختلف در پی هم آمده است که البته اینها اشکال مختلف همان واژه است.

۶- برخی از واژگان در ادبیات جدید آمده است و برخی در ادبیات قدیم و برخی در هر دو.

۷- پاره‌ای از واژگان در فرهنگ آچاریان نیامده، ولی مالخاسیان آنها را پهلوی دانسته است، و بالعکس.

۸- آنجا که بر بالای برخی از واژه‌ها شماره گذاری (مثلاً ۱ و ۲) ملاحظه شود، نشانه آنست که آن واژه‌های یک شکل از دو ریشه مختلف است.

نشانه‌های اختصاری

آچ = آچاریان.

م = مالخاسیان.

هو = هوبشمان.

په = پهلوی.

فم = فارسی میانه.

پار = پارسی.

ف = فارسی.

او = اوستا.

فب = فارسی باستان.

فز = فارسی زردشتی.

فی = فارسی یزدی.

نک = نگاه کنید.

* = واژه نامعلوم.

† = واژه اصیل ارمنی.

× = واژه یاریشه‌ای که به تنهایی به کار نرفته است.

○ = واژه‌هایی که فقط یک یا دو بار به کار رفته است.

؟ = واژه نامعلوم و نادرست یا معنی نامعلوم و نادرست.

[یا] = علامت جدا کردن قسمت مورد نظر در واژه از قسمت دیگر.

() = توضیح واژه در آن قرار گرفته.

<یا> = می‌دهد.

√ = نشانه ریشه.

آوانگاری حروف ارمنی

a	b	g	d	e	z	ē	ə	t'	ž	i
Ա	Բ	Գ	Դ	Ե	Զ	Է	Ը	Թ	Ճ	Ի
ա	բ	գ	դ	ե	զ	է	ը	թ	ժ	ի
L	X	c(=ts)	k	h	j(=dz)			ł	č(=tš)	
Լ	Խ	Շ	Կ	Հ	Ջ			Լ	Շ	
լ	խ	ժ	կ	հ	ձ			լ	ճ	
m	y	n	š	o	č(=t's)	p	ǰ(=dž)ǰ			
Մ	Թ	Ն	Շ	Ո	Չ	Պ	Ջ	Ռ		
մ	թ	ն	ժ	ո	չ	պ	ջ	ր		
s	v	t	r	c(=t's)	v,u	p'	k'	ô	ɾ	
Ս	Վ	Տ	Ր	Շ		ԻԼ	Փ	Ք	Օ	Զ
ս	վ	տ	ր	ց		իլ	փ	ք	օ	զ

برای حرف = ھوېشمان معادل قرار نداده است، من ھرا معادل قرار داده ام.
حروف مرکب ارمنی به این شرح آوانگاری شده.

u. ՈԼ	n l	au ԱԼ	ալ
oi. Ոյ	n j	iu ԻԼ	իլ
ai. Այ	ա j	ea Եա	եա

مراجع و مآخذ مورد استفاده

- واژه نامه بندهش، مهرداد بهار، تهران، ۱۳۴۵.
- واژه نامه گزیده‌های زاد اسپرم، مهرداد بهار، تهران، ۱۳۵۱.
- فرهنگ پهلوی؛ بهرام فره وشی، تهران ۱۳۵۲.
- واژه نامه مینوی خرد، احمد تفضلی، تهران، ۱۳۴۸.
- فرهنگ نفیسی، علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء)، تهران، ۱۳۴۳. (۵ مجلد).
- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، تهران، ۱۳۴۲، (۴ مجلد).
- فرهنگ عوام با تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی، امیرقلی امینی، تهران.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، ۱۳۴۳.
- D.N.Mackenzie; *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
- J.D.M.Jamasp Asana; *Pahlavi Texts*, Bombay 1897.
- J.Darmesteter; *The Zand-Avesta*, Oxford 1895.
- F.Steinğass; *A Comprehensive Persian English Dictionary*, London 1892-1957.
- H.Hubschmann; *Armenische Grammatik*, Germany 1962.
- H.S.Nyberg; *A Manuel of Pahlavi*, VolII, Germany 1974.
- Ch.Bartholomae; *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin 1961.
- Mary Boyce; *A Reader in Manichaeian Middle Persian & Parthian*, Acta Iranica vol 9,P.2,1975.
- ۱۶- H.Acharian; *Haieren Armatakan Bar aran*, Yerevan, 1971.
- S.Malkhasian; *Haieren Batsatrakan Bar aran*, Tehran 1361.

A

u.

په: āzāt، آزاد، اشراف زاده.
 فم: par: āzād، آزاد، آزاد.
 ف: آزاد، آزاد.
 او: ā-zāta، آزاد.

azd

Ազդ

خبر، احساس کردن، خبر دادن.
 (آج ج ۱ ص ۸۵)
 م: معانی این واژه را اطلاع، اطلاعیه،
 آگهی، تأثیر، اثر نیز آورده است.
 (م ج ۱ ص ۱۱)
 هو: (ص ۹۲).
 په: azd، خبر، آگهی، دانسته.
 مطمئن.

azat

Ազատ

رها، آزاد شده، یله، مستقل،
 خودمختار، اشراف زاده (در
 مقابل واژه‌های دهقان و
 خدمتکار).

(آج ج ۱ ص ۸۳)

م: معانی این واژه را بی مانع و بند،
 دور از مسئولیت و قید و بند،
 دور از مشغولیت‌های اجباری،
 نامحدود، تسخیر نشده، خالی،
 مطمئن و آرام، نترس، بی‌ریا،
 جسور نیز آورده است.

(م ج ۱ ص ۶)

هو: (ص ۹۱).

(آج. ج ۱ ص ۹۹)

م: (ج ۱ ص ۲۰).

هو: (ص ۹۳).

په: āxwarr، آخور.

ف: آخور.

axt

Ախտ

بیماری، شهوت، اعتیاد.

(آج. ج ۱ ص ۱۰۰)

م: معانی این واژه را بیماری، بیماری

ضعف آور مادرزادی، بیماری

مسری، خصوصیتی که ملکه

نفس شده باشد، بلا، عادت

ماهانه در زنان نیز آورده است و

په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۱)

هو: (ص ۹۳).

په: axt، بیماری.

او: axtay، درد، رنج.

axtar

Ախտար

اختر، ستاره، بخت.

(آج. ج ۱ ص ۱۰۰)

م: این واژه را به axtarmar ارجاع

داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۲)

فم: پار: azd، دانسته، آشکار.

او: azdā، خبر، محقق.

aztih

Ազտիհ

اشرافیت، شاهزادگی.

(آج. ج ۱ ص ۸۷)

م: (ج ۱ ص ۱۳).

په: āzātīh، آزادی، رهائی.

فم: āzādīh، آزادی.

پار: āzādīh، آزادی.

ف: آزادی.

at'aš

Աթաշ

آتش مقدس زرتشتیان.

(آج. ج ۱ ص ۸۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۱۳)

هو: (ص ۹۲).

په: ātaxš، آتش.

ف: آتش.

او: ātarš (در حالت صرفی)، از

ātar—

axor

Ախոր

آخور.

(م. ج ۱ ص ۲۵)

هو: (ص ۹۴).

په: ākās، آگاه.

فم: āgā(h)، آگاه.

ف: آگاه.

akamay ԱԿԱՄԱՅ

مخالف میل و خواست، ناخواسته.

(آ.ج ۱ ص ۱۰۳)

م: معنی این واژه را اجباری،

غیر داوطلب نیز داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۵)

هو: (ص ۹۵).

په: akāmāk، بی میل، مردد.

پار: agāmāy، بی میل، مجبور،

اجباراً.

ف: ناکام (بناکام و باناکامی).

ahekan ԱԿԵԿԱՆ

نام کهن ماه نهم تقویم ارمنی، برابر

ماه آذر ایرانی.

(آ.ج ۱ ص ۱۱۴)

م: په-این واژه را نداده.

(م. ج ۱ ص ۳۵)

هو: (ص ۹۵).

ایم: āhrakān* از āθr-، آتش.

هو: (ص ۹۳).

په: axtar، اختر، ستاره ثابت، برج

سماوی.

فم، پار: axtar، اختر، ستاره ثابت،

برج سماوی.

ف: اختر.

axtarmol ԱԽՏԱՐՄՈԼ

کسی که از روی حرکت ستارگان

پیشگوئی کند، سحر کننده

بوسیله ستارگان. این واژه فقط دو

بار به این شکل آمده و صحیح آن

axtarmar است.

(آ.ج ۱ ص ۱۰۱)

م: این واژه را به اشکال axtarmol و

axtarmak نیز آورده است.

(م. ج ۱ ص ۲۲)

په: axtarmār، اختر شمار.

ف: اخترمار، اختر شمار.

akah ԱԿԱԿ

آگاه.

(آ.ج ۱ ص ۱۰۳)

م: معنی این واژه را آشنا، بیدار،

عادل، حواس جمع نیز داده

است.

(آج. ج ۱ ص ۱۴۸)

م: معنی این واژه را محل نگهداری
آذوقه نیز آورده است.

(م. ج ۱ ص ۵۷)

هو: (ص ۹۵).

په: hamābēr, hambār, انبار.

فم: hambārāg, گردآورنده.

hambār, انباشتن.

پار: ambārag, انبار.

ف: انبار.

ambartak Ամբարտակ

برج، تپه، ستون یا سنگ یادبود.

(آج. ج ۱ ص ۱۵۰)

م: معنی این واژه را ساختمان بلند،
ساختمان سنگی، خاک ریخته
شده در ساحل برای جلوگیری از
سیلابها آورده است.

(م. ج ۱ ص ۵۷)

په: ambārtak* (آج.).

فم: پار: hāmaber, ساختمان.

ambartavan

Ամբարտավան

مغرور، خودپسند.

(آج. ج ۱ ص ۱۵۰)

م: معنی این واژه را خودخواه، وقیح،

فم: پار: ādur, آتش.

ف: آذر.

او: ātar-, āθr- آتش، آذر.

ahok

Ահոկ

گناه، زیان، نقص، تقصیر.

(آج. ج ۱ ص ۱۱۴)

م: (ج ۱ ص ۳۶).

هو: (ص ۹۵).

په: āhōk, عیب.

فم: āhōg, آلودگی.

ف: آهر.

amanak

Ամանակ

زمان.

(آج. ج ۱ ص ۱۴۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۵)

په: zamānak, زمان.

فم: zamān, ساعت، لحظه.

پار: žamān, زمان.

ف: زمان، زمانه.

ambar

Ամբար

انبار، آذوقه، مواد انبار شده.

anazarm

Անազարմ

بی رحم، وحشی.

(آج. ج ۱ ص ۱۷۸)

م: (ج ۱ ص ۸۵).

هو: (ص ۹۶).

په: anāzarm، بی آرم.

ف: بی آرم.

anapak

Անապակ

خالص، بدون آب (برای شراب)
ناب، پاکیزه.

(آج. ج ۱ ص ۱۸۰)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۸۸)

هو: (ص ۹۷).

په: anāp، بی آب.

ف: ناب.

او: an-āpa، ناب.

anapat

Անապատ

خالی از سکنه، ناآباد، بایر.

(آج. ج ۱ ص ۱۸۱)

م: (ج ۱ ص ۸۹).

هو: (ص ۹۷).

په: anāpāt[ān، ناآباد.

جسور، متکبر، نیز آورده است و

په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۷)

په: ambārtavān* (آج.).

† amēn

Ամեն

همه.

(آج. ج ۱ ص ۱۵۳)

م: (ج ۱ ص ۶۷).

په: hamāk، همه.

فم، پار: hamag, hamāg, hāmāg،

همه.

فب، او: hama-²، همه.

شاید برابر جمع ایم.

hamag+Īn، همگان.

ف: همه.

amič

Ամի՛ճ

خوراکی درست شده با گوشت یا

گوشت شکار، مغز حیوانات.

(آج. ج ۱ ص ۱۵۶)

م: (ج ۱ ص ۶۷).

هو: (ص ۹۶).

په: xāmīč، گوشت پخته شده با

سرکه و نمک.

ف: خامیز.

andačel

ԱճԳԱՆԵԼ

فکر کردن، بررسی کردن، دلسوزانه
فکر کردن.

(آ.ج. ۱ ص ۱۸۶)

م: (ج ۱ ص ۱۰۳).

هو: (ص ۹۸).

په: handāxtan طرح کردن،
قضاوت.

شاید په: handēšīdan اندیشیدن.

ف: انداختن (طرح کردن؛ اندیشیدن،
تفکر).

andam

ԱճԳԱՄ

اندام، عضو بدن، در ادبیات جدید
عضو شورا.

(آ.ج. ۱ ص ۱۸۷)

م: این واژه را به معنی شرمگاه مرد
نیز آورده است، و په این واژه را
ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۱۰۳)

هو: (ص ۹۸).

په: handām، اندام.

فم: hannām، عضو، قسمت.

پار: handām، عضو، قسمت.

ف: اندام.

او: han-dāman، اندام.

ف: ناآباد و بی آبادانی.

angam

ԱճԳԱՄ

بار، دفعه.

(آ.ج. ۱ ص ۱۸۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۹۸)

هو: (ص ۹۷).

په: hangām، هنگام.

ف: هنگام.

angar

ԱճԳԱՐ

به حساب آوردن، اهمیت دادن.

(آ.ج. ۱ ص ۱۸۳)

م: این واژه را زیر واژه angarel داده
است.

(م.ج. ۱ ص ۹۹)

هو: (ص ۹۷).

په: hangārdan، انگاشتن، حساب
کردن.

فم: angār/hangār، توجه کردن،
حساب کردن.

ف: انگاشتن، انگاردن.

ف: اندوه.

(an)xuēšk'arē

(Ան)խուէշկ'արէ

مايملك (؟).

(آج. ج ۱ ص ۱۹۶)

م: این واژه را به شکل anxuēšk'ar داده است.

(م. ج ۱ ص ۱۲۶)

په: xwēškār، وظیفه شناس.

ف: خویشکار.

anoyš

Անոյշ

خوش مزه، خوش بو، اشتها آور.

(آج. ج ۱ ص ۲۰۶)

م: (ج ۱ ص ۱۶۳).

هو: (ص ۹۹).

په: anōš، بی مرگ، نوش دارو،
تریاق، پادزهر.

فم: پار: anōšag، بی مرگ، انوشه.

ف: انوشه، نوش، نوشین.

او: an-aoša بی مرگ.

anušadr

Անուշադր

نشادر.

(آج. ج ۱ ص ۲۰۹)

andarj

Անդարձ

وصیت، وصیت نامه.

(آج. ج ۱ ص ۱۸۸)

م: (ج ۱ ص ۱۰۵).

هو: (ص ۹۸).

په: handarz، اندرز.

فم: پار: andarz، اندرز، فرمان.

ف: اندرز.

anderjapet

Անդերձապէտ

یکی از خدمتگزاران عالی رتبه
دربار ایران.

(آج. ج ۱ ص ۱۸۸)

م: (ج ۱ ص ۱۰۵).

هو: (ص ۹۹).

په: handarzpet، اندرزبد.

ف: اندرزبد.

andoh

Անդոհ

بیماری، تشویش، نگرانی.

(آج. ج ۱ ص ۱۸۹)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۱۰۶)

هو: (ص ۹۹).

په: handōh، اندوه.

ašxat

ԱՇԽԱՏ

این واژه بتنهایی به کار نمی‌رود و به شکل مرکب دیده می‌شود. مانند: ašxat arnel ، خسته شدن، خسته کردن.

(آج. ج ۱ ص ۲۱۶)

م: معنی این واژه را کار و کوشش نیز داده است.

(م. ج ۱ ص ۱۹۲)

هو: (ص ۱۰۰).

فم: axšād ، گرفتار، در زحمت، درمانده.

ašxarh

ԱՇԽԱՐԻ

دنیا، کشور، ولایت.

(آج. ج ۱ ص ۲۱۷)

م: (ج ۱ ص ۱۹۳).

هو: (ص ۱۰۱).

په: šahr ، شهر.

فم: پار: šahr ، بوم، کشور، شهر، جهان.

ف: شهر.

او: xšaθra- ، مملکت، سلطنت.

م: (ج ۱ ص ۱۶۷).

هو: (ص ۱۰۰).

په: *anōšādur (آج).

ف: نشادر.

anjiman

ԱՆՋԻՄԱՆ

شورا، انجمن.

(آج. ج ۱ ص ۲۱۰)

م: (ج ۱ ص ۱۷۴).

په: hanjaman ، انجمن.

فم: hanzaman ، محفل، انجمن.

پار: anjaman ، محفل، مجمع،

انجمن.

ف: انجمن.

او: han-jamana-

ašakert

ԱՇԱԿԵՐՏ

شاگرد.

(آج. ج ۱ ص ۲۱۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۱۹۱)

هو: (ص ۱۰۰).

په: hašākirt ، شاگرد.

فم: hašāgird ، شاگرد.

ف: شاگرد.

(م. ج ۱ ص ۱۹۹)

هو: (ص ۱۰۲).

په: aršt, نیزه.

ف: خشت.

او: arštay, نیزه.

(?) apalep

Ապալեպ

بی انتها، بیکران.

(م. ج ۱ ص ۲۲۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۰۳)

په: apēlap* (آچ) بی لبه، بی مرز.

ف: لب، لبه.

apaxtar

Ապախտար

شمال، پیشگوئی ساحر به وسیله
ستاره‌ها.

(م. ج ۱ ص ۲۲۵)

م: این واژه را به شکل apaxtark،
اتفاق ناگوار نیز آورده است.

(م. ج ۱ ص ۲۰۳)

په: apāxtar، سیاره، شمال.

فم: abāxtar، سیاره.

پار: abāxtar، شمال.

ف: باختر (غرب).

او: apāxtara، شمال.

aš xēt

Աշխետ

آتشین رنگ، قرمز مایل به زرد.

(م. ج ۱ ص ۲۱۸)

م: (ج ۱ ص ۱۹۷).

هو: (ص ۱۰۱).

په: šēt، درخشان، گزند (اسب).

ف: شید.

او: xšaēat، درخشان.

aškaray

Աշխարայ

آشکارا.

(م. ج ۱ ص ۲۱۹)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۱۹۷)

هو: (ص ۱۰۲).

په: āškārāk، آشکارا.

فم: پار: āškārag، آشکار.

ف: آشکارا.

ašteay

Աշտեայ

نوعی نیزه کوتاه که از فاصله دور
پرتاب می شود.

(م. ج ۱ ص ۲۲۱)

م: این واژه را به شکل aštē داده

است و په این واژه را ندارد.

apašav

Ապաշաւ

ندامت، احساس رنج به خاطر گناه.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۷)

م: معنی این واژه را برگشتن، دور شدن نیز داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۰۶)

په: apaxšāw[and] ، متأسف.

apaxš ، تأسف، توبه، نادم.

apašxar

Ապաշխար

apašxarel

Ապաշխարել

توبه، ندامت، پشیمانی.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۷)

م: زحمت کشیدن، آسیب دیدن.

(م. ج ۱ ص ۲۰۶)

په: apaxš ، نادم، ندامت.

apastan

Ապաստան

پناهگاه، سپر، بست، مطمئن شده.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۹)

م: شخص یا چیزی که به آن امید بندند و در موقع احساس خطر به آن پناه برند، سپر.

(م. ج ۱ ص ۲۰۷)

هو: (ص ۱۰۴).

apaki

Ապակի

آبگینه، شیشه.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۰۴)

هو: (ص ۱۰۳).

په: āpkēnak ، شیشه.

ف: آبگینه.

apaharazan

Ապահարզան

apaharzan

Ապահարզան

طلاق ، (ترک کردن زن).

(آج. ج ۱ ص ۲۲۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۰۵)

هو: (ص ۱۰۴).

په: hil- ، ترک کردن، از زنی هشتن

(طلاق دادن زن)

پار: hirz ، ترک کردن.

ف: هل (امراز هشتن)، هرزه

او: vharəz- ، ترک کردن،

هشتن + apa.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۱)

م: این واژه را ندارد و آن را به
aperasan ارجاع داده است، به
معنی بی بند و بار، بی پروا، افسار
گسیخته.

(م. ج ۱ ص ۲۰۸)

په: apērasan* (آج).
ف: بی رسن* (افسارگسیخته).

x apart'an

Ապարթան

گستاخی، مغرور شدن.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۱)

م: شکل مصدری واژه را داده
apar'anel، گستاخ شدن،
خودپسندی، مغرور شدن و
بادکردن.

(م. ج ۱ ص ۲۰۷)

په: apartan[ih] ، غرور،
خودپسندی.
ف: برتنی.

apenīaz

Ապենիազ

بی نیازی، محتاج کسی نبودن.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۴)

م: بی نیاز، پُر، فراوان، بی کم و

په: apestān/apestām ، پناهگاه،
اطمینان، حمایت.

ف: بست.

apat

Ապատ

آباد، آبادی. نک. anapat.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۹)

م: فقط فارسی را داده به معنی
سکونت یافته، آباد، تنظیم شده.

(م. ج ۱ ص ۲۰۷)

په: āpāt، آباد، محفوظ، به صورت
پسوند در آخراسامی شهرهائیز
آمده است.
پار: ābād، آباد، محفوظ.
ف: آباد.

aparah

Ապարահ

زنی که قاعده شود و حیض بیند.

(آج. ج ۱ ص ۲۲۹)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۰۷)

په: *āp-rāh (آج)،

aparasan

Ապարասան

یاغی، سرکش، گستاخ.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۵)

م: په این واژه را ندارد. آشوب، هیجان زدگی، دستپاچگی.

(م. ج ۱ ص ۲۰۹)

هو: (ص ۱۰۶).

په: āšōp، آشوب.

پار: āšōb، آشوب.

ف: آشوب.

apuxt

Ապւիխս

گوشت نمکسود و خشك شده در هوای آزاد.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۷)

م: (م. ج ۱ ص ۲۰۹).

هو: (ص ۱۰۶).

په: apōxt، ناپخته. (نیرنگستان،

چاپی، ص ۲۲۴ س ۴ و ۱۱)

پار: a+pōxt (نافیه).

ف: ناپخته.

apur

Ապւր

غار، غنیمت بردن.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۸)

م: چیزی را مفت به دست آوردن.

(م. ج ۱ ص ۲۱۰)

په: appurtan، غارت کردن.

کاست.

(م. ج ۱ ص ۲۰۸)

هو: (ص ۱۰۵).

په: apē-niyāz، بی نیاز.

ف: بی نیاز.

⊙apimak

Ապիմակ

بی سرپرست، خودسر، بی شرم، یاغی.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۵)

م: نفهم، بی عقل، بی شرم.

(م. ج ۱ ص ۲۰۹)

په: apē-kām، معادل بی کام (آج).

apirat

Ապիրաւ

بی قانون، بی عدل، ناحق.

(آج. ج ۱ ص ۲۳۵)

م: ناحق، شرور، بد، بی شرم.

(م. ج ۱ ص ۲۰۹)

هو: تحت واژه api داده. (ص ۱۰۵).

په: apēdāt، بیداد، بی قانون.

ف: بیداد.

apšop

Ապշոպ

آشوب، قهر، نزاع.

aprayoyz Ապրայոյզ

سيارة زحل یا کیوان.

(آج. ج ۱ ص ۲۴۳)

م: این واژه را از abr+yoyz باران زا دانسته است.

(م. ج ۱ ص ۲۱۱)

په: جزء اول abr, apr.

ایم: شاید *apar yu دارای یوغ (برشانه) باشد. نک. بندهش

TD² (۵۷/۵۹)

aprdum Ապրդում

قسمتی از زین و برگ اسب، پاردم.

(آج. ج ۱ ص ۲۴۳)

م: (ج ۱ ص ۲۱۱).

په: *apārdum (آج).

ف: پالدم، پاردم.

aprišum Ապրիշում

ابريشم.

(آج. ج ۱ ص ۲۴۴)

م: این واژه را به شکل aprešum داده.

(م. ج ۱ ص ۲۱۱)

هو: (ص ۱۰۷).

appar، دزدی، راهزنی.

فم، پار: appar، دزدی، راهزنی.

apsparel Ապսպարել

سپردن.

(آج. ج ۱ ص ۲۴۱)

م: سپردن، دادن، اهداء کردن،

واگذار کردن، شکل ارمنی آن را

apsprel داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۱۰)

هو: (ص ۱۰۶).

په: apispārtan، سپردن.

پار: abespurd/abespār، سپردن.

ف: سپردن، سپاردن.

apstamb Ապստամբ

ياغی، سرکش

درباره این واژه در (آج) به

stambak مراجعه کنید.

(آج. ج ۱ ص ۲۴۲)

م: (ج ۱ ص ۲۱۰).

په: *apastamb (آج). ظاهراً با

stambak و پیشوند apa-

مربوط است.

فم: istambagih.

ف: ستنبه.

(آج. ج ۱ ص ۲۶۷)

م: (ج ۱ ص ۲۳۴).

ایم: *āsan ، در واژه xwarāsān ،

خراسان محل برخاستن

خورشید.

ف: خُر|اسان.

x asp

Ասպ

اسب. این واژه به تنهائی نیامده و در
واژه‌های مرکب به کار رفته است.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۰)

م: فقط شکل فارسی را داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۳۶)

هو: (ص ۱۰۸).

په: asp ، اسب.

ف: اسب.

فب (از مادی)، او: aspa- ، اسب.

aspazēn

Ասպազէն

زین اسب و تزئینات مربوط به آن.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۰)

م: (ج ۱ ص ۲۳۶).

هو: (ص ۱۰۹).

په: *aspzēn (آج).

ف: زین (و برگ) اسب.

په: aprēšom ، ابریشم.

فم: abrēšom ، ابریشم.

ف: ابریشم.

ar'asan

Արասան

رسن، طناب.

(آج. ج ۱ ص ۲۵۳)

م: فقط شکل فارسی را داده.

(م. ج ۱ ص ۲۲۱)

هو: (ص ۱۰۷).

په: rasan ، رسن.

ف: رسن.

ar'at

Արատ

بخشنده، گشاده‌دست، نیکوکار،
فراوان، زیاد، پُر.

(آج. ج ۱ ص ۲۵۵)

م: (ج ۱ ص ۲۲۲).

هو: (ص ۱۰۷).

په: rāt راد.

فم: پار: rād ، بخشنده.

ف: راد، رد.

○asan

Ասան

صبح.

aspatak Ասպատակ

حمله با اسب، کسی که با اسب
حمله کند.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۲)

م: (ج ۱ ص ۲۳۷).

هو: (ص ۱۰۸).

په: asptak* (آج.).

aspar Ասպար

سپر.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۳)

م: این واژه را از پهلوی ندانسته.

(م. ج ۱ ص ۲۳۷)

هو: (ص ۱۰۸).

په: spar، سپر.

فم، پار: ispar، سپر.

ف: سپر، اسپر.

asparēz Ասպարէզ

asparēs Ասպարէս

میدان، میدان اسب دوانی، سیرک.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۳)

م: (ج ۱ ص ۲۳۷).

هو: (ص ۱۰۹).

په: asprēs، اسپریس.

aspahapet Ասպահապետ

سپهبد، سرلشکر: نک. sparapet.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۱)

م: (ج ۱ ص ۲۳۶).

په: spāhpet، سپهبد.

پار: ispād-، سپاه.

ف: سپهبد، اسپهبد.

aspačarakakan

Ասպաճարակական

چوپانی، دوره گرد.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۱)

م: این واژه را مربوط به په ندانسته.

(م. ج ۱ ص ۲۳۶)

هو: (ص ۱۰۸).

په: aspačarakakan* (آج.).

aspastan Ասպաստան

آخور.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۲)

م: (ج ۱ ص ۲۳۷).

هو: (ص ۱۰۸).

په: aspestān، آخور.

atak

Ատակ

قادر، مستعد، توانا.

(آج. ج ۱ ص ۲۸۴)

م: (ج ۱ ص ۲۴۸).

هو: (ص ۱۱۰).

په: ātūk، توانا.

فم: ādūg، توانا.

پار: ādūg (؟) املاء این واژه به شکل

dg ”آمده است که می تواند برابر

تلفظ ارمنی آن ādag بوده باشد،

به معنی توانا.

x atr

Ասր

آذر، آتش. (این واژه به تنهائی

نیامده، بلکه در واژه های مرکب

دید می شود).

(آج. ج ۱ ص ۲۸۹)

م: (ج ۱ ص ۲۵۰).

هو: (ص ۱۱۰).

په: ātur آتش، آذر.

فم، پار: ādur، آتش، آذر

ف: آذر.

او: ātar-ātərə. آذر.

atragoyn

Ասրագոյն

آذرگون، دارای جرقه (آتش)، آتشین.

ف: اسپریس (عرصه ای که اسب در آن تاخت و تاز کند، میدان جنگ).

aspnĵakan Ասպնջական

مهماندار، مهمان نواز.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۵)

م: (ج ۱ ص ۲۳۸).

هو: (ص ۱۰۹).

په: spinĵanakih، مهمان نوازی.

پار: ispinj، خانه موقت. سپنجی

سرای.

ف: سپنج (عاریت، خانه موقت،

مهمان).

astar

Աստր

آستر.

(آج. ج ۱ ص ۲۷۷)

م: این واژه را مربوط به فارسی

دانسته است.

(م. ج ۱ ص ۲۳۸)

هو: (ص ۱۱۰).

په: *āstar (آج).

ف: آستر.

(آج. ج ۱ ص ۳۰۱)

م: به-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۵۵)

په: arz، ارزش.

پار: arj[ān، ارزنده.

فم: arz[ān، ارزنده.

ف: ارج، ارز.

او: arəjah، ارز، ارج.

aržan

Արժան

شایستگی، ارزان، لیاقت، چیز
برازنده و شایسته.

(آج. ج ۱ ص ۳۱۴)

م: بجاء، مناسب، لایق، شایسته.

(م. ج ۱ ص ۲۶۴)

هو: (ص ۱۱۱) و به ažan (ص ۹۲) ارجاع
داده است.

په: arzānik ارزنده، شایسته.

پار: arjān، ارزنده.

فم: arzān، ارزنده.

ف: ارزان، ارزنده.

او: arəjah — ارز، ارج.

aržel

Արժել

ارزیدن، ارزش داشتن.

(آج. ج ۱ ص ۳۱۵)

م: (ج ۱ ص ۲۶۵).

(آج. ج ۱ ص ۲۸۹)

م: به-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۵۰)

هو: (ص ۱۱۰).

په: āturgōnak گل آذریون یا

آذرگون.

ف: آذرگون، آذریون.

atrčanak

Ատրճանակ

هفت تیر.

(آج. ج ۱ ص ۲۹۰)

م: به-این واژه را ندارد.

ایم: ātur-čanak* (؟)

ف: آتش زنه (سنگ چخماق).

arag

Արագ

زود، باشتاب، سریع.

(آج. ج ۱ ص ۲۹۱)

م: به-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۵۱)

په: rag/raḥ تند.

پار: rag، تند.

ف: رگ-بار.

x arg

Արգ

ارزش، ارج، لیاقت.

په: arzitan، ارزیدن.

ف: ارزیدن.

او: arəjah-، ارز، ارج.

⊙ark

Արկ

ده، قصبه.

(آج. ج ۱ ص ۳۲۲)

م: په-را از ar به معنی قلعه دانسته.

(م. ج ۱ ص ۲۷۱)

په: *ark (آج).

ف: ارگ، ارک.

arjak

Արձակ

بی قید و بند، گستاخ، آزاد، غسل
تعمید داده نشده.

(آج. ج ۱ ص ۳۲۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۷۳).

په: harzak/halak هرزه، رها،

بی قید

ف: هرزه.

او: harədiš-، رها، بی قید.

arčič

Արճիճ

ارزیز، قلع.

(آج. ج ۱ ص ۳۲۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۷۴)

هو: (ص ۱۱۱).

په: arčič، سرب، قلع.

ف: arziz، سرب، قلع.

ف: ارزیز.

armav

Արմավ

خرما.

(آج. ج ۱ ص ۳۲۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۲۷۶)

هو: (ص ۱۱۱).

په: armāw, xormā، خرما.

ف: خرما.

aršav

Արշավ

حمله. این واژه در واژه‌های مرکب و
در حالت مصدری به کار رفته
است.

(آج. ج ۱ ص ۳۳۰)

م: په-را به شکل adsav داده است.

(م. ج ۱ ص ۲۷۷)

په: *aḏšav (آج).

په: arūs، سفید، درخشان.
او: -auruša، سفید.
ف: عروس [خاوری (آفتاب)].

avazan Աւազան

حوض، حوضچه مخصوص غسل
تعمید در کلیسا.
(آج. ج ۱ ص ۳۵۲)
م: په‌این واژه را ندارد.
(م. ج ۱ ص ۲۹)
هو: (ص ۱۱۱).

په: ap-zan وان حمام.
ف: آبن (وان).

avan Աւան

ده، دهستان.
(آج. ج ۱ ص ۳۵۳)
م: (ج ۱ ص ۲۹۱).
هو: (ص ۱۱۲).
په: āwahan، قلعه، بارو، مکان
محصور.
فب: -āvahana، ده.

avač Աւաչ
avaj Աւայ

آواز، بانگ، آواز شیرین و آهسته.

aroyr Արոյր

روی.

(آج. ج ۱ ص ۳۳۱)
م: (ج ۱ ص ۲۷۷).
هو: (ص ۱۱۱).
په: rōd، روی، فلز.
فم: rōy، روی.
ف: روی (فلز).

aručanak Արուճանակ

خطوط اولیه طرح یک تصویر.
(آج. ج ۱ ص ۳۳۳)
م: په‌این واژه را ندارد.
(م. ج ۱ ص ۲۷۹)
په: artang* (آج).
فم: ārdahang، نام کتابی از مانی
است که مصور بوده است.
ف: ارتنگ و ارژنگ (نگارخانه).

aruseak Արուսեակ

درخشانترین سیاره آسمان که قبل از
طلوع آفتاب می‌درخشد (ستاره
سحری)؛ به معنی آفتاب هم
آمده است.

(آج. ج ۱ ص ۳۳۳)
م: (ج ۱ ص ۲۷۹).

ف: آوار (غارث، چپاول).

avart

U.1 uurs

پایان، سرانجام، انتها.

(آج. ج ۱ ص ۳۵۶)

م: (ج ۱ ص ۲۹۳).

په: *awart (آج).

aver

U.1 tr

ویران، منهدم.

(آج. ج ۱ ص ۳۵۹)

م: (ج ۱ ص ۲۹۶).

هو: (ص ۱۱۲).

په: awērān ویرانه.

ف: ویران.

(آج. ج ۱ ص ۳۵۵)

م: (ج ۱ ص ۲۹۲).

هو: (ص ۱۱۲).

په: āwāč، آواز.

پار: āwāž، آواز.

فم: āwāz، آواز.

ف: آواز.

avar

U.1 ur

اموال غارت شده، غارت.

(آج. ج ۱ ص ۳۵۵)

م: (ج ۱ ص ۲۹۲).

هو: (ص ۱۱۲).

په: appār، دزدیده شده، از دست

رفته و appurdan، دزدیدن.

فم، پار: appar، دزدی.

B

Б

کار نرفته است).

(آج. ج ۱ ص ۳۷۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(آج. ج ۱ ص ۳۰۱)

هو: (ص ۱۱۳).

په: bag، خدا.

پار: baḷ، خدا.

فم: bay، خدا.

ف: بغ (بغ-داد)، فغ (فغ-افور)،
بی|دخت.

فب، او: baḷ a، бага، خدا.

bazē

Базе

باز (پرندۀ شکاری، شاهین)

(1) bag

Баг

قسمت، سهم، میراث.

(آج. ج ۱ ص ۳۷۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(آج. ج ۱ ص ۳۰۱)

هو: (ص ۱۱۳).

په: bag، قسمت، تکه، سهم.

ف: بخش. واژه باغ در فارسی از
همین ریشه است.

او: √bag-، بخش کردن.

(2) bag

Баг

خدا (این واژه در ارمنی به تنهایی به

ف: بازو.

او: bāzū- بازو.

bazpan

Բազպան

بازوبندی که کشیش موقع اجرای
مراسم دینی به بازو می‌بندد.

(آج. ج ۱ ص ۳۷۹)

م: (ج ۱ ص ۳۱۳).

هو: (ص ۱۱۴).

په: bāzā- pānak, بازو بند.

ف: بازو بند.

baž

Բաժ

باج، مالیات.

(آج. ج ۱ ص ۳۸۰)

م: قسمت، سهمیه.

(م. ج ۱ ص ۳۱۳)

هو: (ص ۱۱۴).

په: bāj, باج.

ف: باژ، باج.

فب: bāji, باج.

bažak

Բաժակ

جام، لیوان.

(آج. ج ۱ ص ۳۸۰)

(آج. ج ۱ ص ۳۷۵)

م: (ج ۱ ص ۳۰۲).

هو: (ص ۱۱۴).

په: bāz/bāč, باز.

ف: باز (پرنده شکاری).

bazmil

Բազմիլ

راحت نشستن، با عزت و احترام
نشستن، سر سفره نشستن.

(آج. ج ۱ ص ۳۷۶)

م: این واژه را به شکل bazmel داده
و پهلوی آن را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۱۲)

هو: (ص ۱۱۴).

په: bazm, میهمانی، غذا.

فم: پار: bazm, میهمانی، غذا.

ف: بزم.

bazuk

Բազուկ

بازو.

(آج. ج ۱ ص ۳۷۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۱۳)

هو: (ص ۱۱۴).

په: bāzūk, بازو.

پار: bāzūr, بال.

(آج. ج ۱ ص ۳۹۴)

م: (ج ۱ ص ۳۱۹).

هو: (ص ۱۱۶).

ایم: *bāzūband/*bāhūwand

بازویند.

ف: بازویند. باهو در فارسی یعنی بازو.

bambak

Բամբակ

پنبه، بوته پنبه.

(آج. ج ۱ ص ۴۰۱)

م: (ج ۱ ص ۳۲۱).

هو: (ص ۱۱۶).

په: pambak، پنبه.

ف: پنبه.

bambišn

Բամբիշն

شهبانو، شهربانو.

(آج. ج ۱ ص ۴۰۱)

م: (ج ۱ ص ۳۲۲).

هو: (ص ۱۱۶).

په: bāmbišn/bānbīšn، شهبانو.

فم: bānbīšn، شهبانو.

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۱۳)

هو: (ص ۱۱۵).

په: *bāzak (آج).

baxt

Բախտ

حادثه خوب و بد، بخت، موفقیت، سرنوشت.

(آج. ج ۱ ص ۳۸۹)

م: (ج ۱ ص ۳۱۷).

هو: (ص ۱۱۵).

په: baxt، بخت.

ف: بخت.

او: baxta-، سهم، قسمت.

bahlik

Բահլիկ

نوعی زره جنگی.

(آج. ج ۱ ص ۳۹۴)

م: (ج ۱ ص ۳۱۹).

په: *bahlik (آج). شاید په:

*baxlik، بلخی، متعلق به بلخ.

bahuand

Բահուանդ

زینتی برای خانمها که از سنگهای

قیمتی درست شده باشد.

هو: (ص ۱۱۸).
 په: buš، يال.
 ف: بُش، بُش، پش، فَش، بشک (يال)
 اسب).
 او: -barəša، يال (اسب و غيره).

bašx Բաշխ

صدقه‌ای که به محتاجان دهند.
 (آج. ج ۱ ص ۴۱۱)
 م: په-این واژه را ندارد.
 (م. ج ۱ ص ۳۳۱)

هو: (ص ۱۰۳).
 په: *baxš (آج).
 در پهلوی baxšišn، بخشش.
 فم، پار: -baxš، هدیه کردن و
 بخشیدن.
 ف: بخش (قسمت و سهم).

bašxiš Բաշխիշ

بخشش، هدیه.
 (آج. ج ۱ ص ۴۱۲)
 م: (ج ۱ ص ۳۳۲).
 په: baxšišn، بخشش.
 فم، پار: -baxš، بخشیدن.
 ف: بخشش.

banukan Բանուկան

بانوان درباری.
 (آج. ج ۱ ص ۴۰۸)
 م: (ج ۱ ص ۳۳۰).
 هو: (ص ۱۱۷).
 په: bānūk + ān، بانوان.
 ف: بانوان.

band Բանդ

bant Բանս

بند، زندان.
 (آج. ج ۱ ص ۴۰۹)
 م: په-این واژه را ندارد.
 (م. ج ۱ ص ۳۳۱)
 هو: (ص ۱۱۷).
 په: band، بند، زندان.
 فم، پار: band، زندان.
 ف: بند (زندان).
 او: -banda، بند، زندان.

baš Բաշ

يال اسب و شیر.
 (آج. ج ۱ ص ۴۱۰)
 م: په-این واژه را ندارد.
 (م. ج ۱ ص ۳۳۱)

په: darpān، دربان.
 پار: bar، در، دروازه؛ و *bārpēt،
 *bārpān، *bārpānpet.
 فم: darbān، دربان.
 ف: دربان.

barj Բարձ

بالش.
 (آ.ج. ۱ ص ۴۲۵)
 م: تخت و جایگاه در مهمانی‌ها،
 جایگاه برای بزرگان و
 شاهزادگان.

(م.ج. ۱ ص ۳۴۵)
 په: bālīš، بالش.
 ف: بالش.
 او: -barəziš، بالش.

bavandak Բաւանդակ

همه، کامل، عمومی.
 (آ.ج. ۱ ص ۴۳۲)
 م: په‌این واژه را ندارد.
 (م.ج. ۱ ص ۳۵۷ و ص ۳۸۷)
 په: bawandak، کامل.
 پار: bawandag، کامل، کاملاً.

bastaran Բասարան

زندان، بند.
 (آ.ج. ۱ ص ۴۱۶)
 م: په‌این واژه را ندارد.
 (م.ج. ۱ ص ۳۳۴)
 په: bastak (آ.ج.).

شاید از ایم: *bastakdān، محل
 نگهداری شخص اسیر باشد.

barak Բարակ

باریک، ظریف.
 (آ.ج. ۱ ص ۴۱۸)
 م: (ج. ۱ ص ۳۳۴).
 هو: (ص ۱۱۸).
 په: bārik، باریک.
 ف: باریک.

barapan Բարապան

barapanapet

Բարապանապետ

barapet Բարապետ

دربان.
 (آ.ج. ۱ ص ۴۱۹)
 م: (ج. ۱ ص ۳۳۵).
 هو: (ص ۱۱۹).

(م. ج ۱ ص ۳۷۱)

په: biš-muš, بیش موش.

ف: بیش موش (جانوری مانند موش
که در زیر بوته بیش زندگی
می‌کند).

bžišk

Բժիշկ

پزشک.

(آ.ج. ج ۱ ص ۴۴۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۶۸)

هو: (ص ۱۲۰).

په: bizešk, پزشکی.

پار: bizešk, پزشکی.

فم: bišehk, پزشکی.

ف: پزشکی.

او: √bišaz-, درمان کردن.

biž

Բիժ

قی، ترشح چشم.

(آ.ج. ج ۱ ص ۴۴۹)

م: (ج ۱ ص ۳۷۰).

هو: (ص ۱۲۱).

په: *biž (آ.ج.).

ف: پژ (چرک، ریم).

bdešx

Բդեշխ

وزیر بزرگ، حاکم.

(آ.ج. ج ۱ ص ۲۳۴)

م: (ج ۱ ص ۳۵۷).

هو: (ص ۱۱۹).

په: bidaxš, نایب السلطنه.

bēš

Բեշ

biš

Բիշ

نوعی گیاه داروئی.

(آ.ج. ج ۱ ص ۴۴۶)

م: نوعی گیاه سمی که در هند
می‌روید.

(م. ج ۱ ص ۳۶۸)

په: bēš, گیاهی سمی.

ف: بیش، (گیاهی سمی).

bēšk mškoy

Բեշկ մեկոյ

بیش موش.

(آ.ج. ج ۱ ص ۴۴۷)

م: این واژه را به bišmuš (ص ۳۷۱)

ارجاع داده است و په-این واژه را
ندارد.

په: bōp، فرش، مخده و پشتی.

ف: بوب (فرش، بساط خانه)

bozpayit fnoqawjhs

نام یکی از کتب دینی ایرانیان.

(آج. ج ۱ ص ۴۶۰)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۸۱)

هو: (ص ۱۲۲).

په: bazak + petit به معنای «توبه گناهان».

فم: پار: bazag، بزه.

او: paitita، توبه.

فز: پنت (توبه و دعای توبه).

boyž fnojd

دارو، درمان، چاره.

(آج. ج ۱ ص ۴۶۷)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۸۵)

په: -boz، -bōxt، نجات دادن، رها کردن.

فم: پار: -bōz، -bōxt، نجات دادن، رها کردن.

ف: بوختن (نجات دادن، رهائی بخشیدن).

biur fhir

ده هزار، مجازاً: بی شمار.

(آج. ج ۱ ص ۴۵۳)

م: (ج ۱ ص ۳۷۱).

هو: (ص ۱۲۱).

په: bēwar، ده هزار، بی شمار.

فم: پار: bēwar، ده هزار.

ف: بیور.

او: baēvar، ده هزار.

bnak fñak

منزل، محل اقامت، مدفن، آرامگاه.

(آج. ج ۱ ص ۴۵۷)

م: (ج ۱ ص ۳۷۷).

هو: (ص ۱۲۱).

په: bunak، منزل، اقامتگاه، منشأ.

ف: بُنه (مایملک از ملک و دکان و خانه).

او: -būna، منشأ، بُن.

⊙ bob fnp

قالی، فرش، متکا، رختخواب.

(آج. ج ۱ ص ۴۵۹)

م: (ج ۱ ص ۳۸۱).

هو: (ص ۱۲۱).

(آج. ج ۱ ص ۴۸۰)

م: (ج ۱ ص ۳۹۰).

هو: (ص ۱۲۳).

ایم: bōy τ činik "کندر چینی.

فم: bōy، بوی.

پار: bōd، بوی.

ف: بوی + چینی.

† buc

ԲՈՒԺ

بزغاله یا بره شیرخوار.

(آج. ج ۱ ص ۴۸۲)

م: پهاین واژه را ندارد.

په: buz، بز

ف: بز

او: būza، بز.

bun

ԲՈՒՆ

تنه درخت، پایه اصلی شمعدان.

(آج. ج ۱ ص ۴۸۳)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۹۱)

هو: (ص ۱۲۳).

په: bun، ریشه، بن، پایه.

فم: پار: bun، پایه، ته، بن، ریشه.

ف: بن.

او: būna، بن.

او: vbaog-، نجات دادن، رها ساختن.

boyr

ԲՈՅՐ

بوی خوش.

(آج. ج ۱ ص ۴۷۰)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۳۸۵)

هو: (ص ۱۲۲).

په: bōd، بوی.

پار: bōd، بوی.

فم: bōy، بوی.

ف: بوی.

او: boadāy، بوی.

borak

ԲՈՐԱԿ

بوره، نوعی ماده معدنی.

(آج. ج ۱ ص ۴۷۵)

م: (ج ۱ ص ۳۸۷).

هو: (ص ۱۲۲).

په: bōrak، خاکستری.

ف: بوره.

buičenik

ԲՈՒՇԵՆԻԿ

نوعی ادویه یا عطر چینی.

(م. ج ۱ ص ۳۹۹)

هو: (ص ۱۲۴).

په: brinj، برنج.

ف: برنج.

brinj

Բրինձ

برنج.

(آج. ج ۱ ص ۴۹۲)

م: په-این واژه را ندارد.

G

Գ

دست آید.

(آج. ج ۱ ص ۴۹۹)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۳)

هو: (ص ۱۲۴).

په: *gazpēn (آج). ظاهراً از gaz،

که نام گیاهی است معروف، و

pēm به معنی شیر و شیر. جزء

دوم این واژه همان pēm فارسی

میانه است که در واژه انگبین،

فارسی (bēn-) نیز دیده

می شود، که در آن انگ به معنی

زنبور عسل است.

او: -paēman، شیر

ba) man

gazerbuak Գազերբուակ

ماده ای معطر هندی.

(آج. ج ۱ ص ۴۹۹)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۳)

هو: تحت واژه gaz. (ص ۱۲۴).

په: bōdāk- بویا.

فم: bōyāg بویا.

ف: بویا.

او: -baoday، بوی.

gazpēn

Գազպէն

ماده ای شیرین که از ترشح گیاهان به

م: این واژه را به شکل gahavorak داده است.

(م. ج ۱ ص ۴۶)

هو: از اصل ایرانی gah دانسته.

(ص ۱۲۵)

په: gāhwārak، گهواره.

ف: گهواره

gahnamak Գահնամակ

فهرست درجات دریافتی وزراء.

(آ. ج ۱ ص ۵۴)

م: په-این واژه را ندارد. و معنی آن را «نوشته رسمی» دانسته.

(م. ج ۱ ص ۴۷)

هو: از اصل ایرانی gāh دانسته.

(ص ۱۲۵)

ایم: *gāh-nāmak.

ف: گاهنامه (تقویم).

gač

ԳաՇ - جاج

ԳաՇ

gaĵ

Գաժ

گج.

(آ. ج ۱ ص ۵۷)

م: فقط شکل gac را داده و این واژه

را به پهلوی نداده است.

(م. ج ۱ ص ۴۹)

په: gač، گج.

gah

Գահ

جایگاه بلند، سن، صحنه، تخت شاهي.

(آ. ج ۱ ص ۵۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۶)

هو: (ص ۱۲۵).

په: gāh، جای، گاه.

فم: پار: gāh، جای، گاه.

ف: گاه، گاس.

او: gātav، گاه.

فب: gātav-، گاه.

(1)

gahavor

Գահաւոր

کاراویل

مقام درباری

(آ. ج ۱ ص ۵۲)

م: مقام دار (تخت دار، صاحب تخت).

(م. ج ۱ ص ۴۶)

هو: از اصل ایرانی gah دانسته (ص

۱۲۵).

په: *gātwar/*gāhwar (آ. ج).

(2)

gahavor

Գահաւոր

کجاوه، تخت روان، تخت شاهي.

(آ. ج ۱ ص ۵۳)

ganjanak Գանձանակ

گنجینه، صندوق، صندوق پول.

(آج. ج ۱ ص ۵۱۷)

م: صندوق اعانات کلیسا، و په این
واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۱۳)

په: ganjēnak گنجینه.

ف: گنجینه.

ganjavor Գանձաւոր

خزانه دار، خزانه دار کل.

(آج. ج ۱ ص ۵۱۸)

م: په این واژه را ندارد.

هو: از اصل ایرانی گنج دانسته.

په: ganjwar، گنجور.

فم: ganzwar، گنجور.

ف: گنجور.

gavazan Գաւազան

چوبی که حیوانات گله را با آن برانند.

(آج. ج ۱ ص ۵۲۵)

م: په این واژه را ندارد.

هو: (ص ۱۲۶)

په: *gawāzan

ف: گوازه (چوبی که گاوان را با آن

ف: گج.

ganj Գանձ

چانگ - چاندر

گنج.

(آج. ج ۱ ص ۵۱۶)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۱۲)

هو: (ص ۱۲۶).

په: ganj گنج.

فم: ganz، گنج.

پار: ganz گنج.

ف: گنج.

ganjak Գանձակ

شکم، بطن، (کیسه ای که روده ها در
آن قرار دارد).

(آج. ج ۱ ص ۵۱۷)

م: آن را به معنی گنجه نیز داده است.

و په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۱۲)

ایم: *ganjak.

ف: گنجه (قفسه، دولابچه) نیز باید

به نام شهر گنجه در جمهوری

آذربایجان توجه کرد.

gzir

yīzīr
yīzīr

Գգիր

مباشر، کسی که زیر دست مالک
باشد و فرمانهای او را اجراء کند.

(م. ج ۱ ص ۴۳۲)

آج: این واژه را نداده است.

په: vičir، قضاوت، تصمیم، فتوی.

سریانی: gzîrâ (حارس، جلاد)

gezîrâyê/، ژاندارم (نک. برهان:

وزیر، گزیر).

او: vi-čira فتوی دهنده.

ف: گزیر (سرهنک، پهلوان، عسس)،

وزیر.

gēs

Գես

گیس، گیسو.

(آج. ج ۱ ص ۵۵۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۳۳)

هو: (ص ۱۲۷).

په: gēs، گیسو، گیس.

فم: gēsūg، گیسو.

ف: گیس، گیسو.

او: gaēsav-، گیسو.

می رانند).

او: gav-āza-، گواز، گوازه.

gavars

Գաւարս

ارزن.

(آج. ج ۱ ص ۵۲۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(آج. ج ۱ ص ۴۱۷)

هو: (ص ۱۲۶)

په: gāwars، ارزن.

ف: گاورس، گاورسه (ارزن).

gerezman

Գերեզման

قبر، آرامگاه.

(آج. ج ۱ ص ۵۴۲)

م: (ج ۱ ص ۴۲۹).

هو: (ص ۱۲۷).

په: garōdmān پایه پنجم آسمان،

بهشت برین.

فم: garāsmān، بهشت.

پار: garōmān، بهشت.

ف: گرزمان، (عرش خدا، اعلیٰ
علین).

او: garō- dāmāna-، بهشت.

ف: گمیز (پیشاب، شاش، بول).

او: gao-maēza، ادرار گاو.

gomēš **Գոմէշ**

گاو میش.

(آج ج ۱ ص ۵۷۵)

م: (ج ۱ ص ۴۵۸).

هو: (ص ۱۲۸).

په: gāw-mēš، گاو میش.

ف: گاو میش.

goyibuak **Գոյիբուակ**

bōyāk
بویاک - رنگ

ماده معطر هندی.

(آج ج ۱ ص ۵۷۷)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۱ ص ۴۵۹)

په: جزء دوم bōdāk-، بویا.

فم: bōyāg، بویا.

پار: bōd، بوی.

ف: جزء دوم بویا.

او: baoḍay-، بوی.

goyn **Գոյն**

گون، رنگ، نوع.

(آج ج ۱ ص ۵۷۷)

gmbēt **Գմբէթ**

گنبد.

(آج ج ۱ ص ۵۶۷)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۱ ص ۴۵۱)

هو: (ص ۱۲۷).

په: gumbat، گنبد، آتشکده.

ف: گنبد.

gohar **Գոհար**

گوهر، جواهر.

(آج ج ۱ ص ۵۷۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۱ ص ۴۵۶)

هو: (ص ۱۲۸).

په: gōhr، گوهر، جواهر. *قور-لور-اور*

فم: gōhr به معنی جوهر و ماده.

ف: گوهر.

gomēz **Գոմէզ**

ادرار گاو.

(آج ج ۱ ص ۵۷۵)

م: (ج ۱ ص ۴۵۸).

هو: (ص ۱۲۸).

په: gōmēz، ادرار گاو.

م: (ج ۱ ص ۴۵۹).

هو: (ص ۱۲۸).

په: gōn، گون، رنگ.

فم: پار: gōnag، رنگ.

ف: گون، گونه.

او: gaona^(۱)، رنگ. غسا

goyš

Գոյշ

با احتیاط، مبادا، شاید، محتاط باش.

(آج. ج ۱ ص ۵۷۸)

م: به شکل guš داده.

(م. ج ۱ ص ۴۵۹)

په: gōš، گوش.

فم: gōš، گوش.

پار: gōš، گوش، شنوائی.

ف: استراق سمع، گوشمالیدن، گوش گرفتن.

او: gaoš، گوش. gaoš

فب: gauša، گوش.

goršapahang

Գորշապահանգ

گوشواره، زینتی برای سر.

(آج. ج ۱ ص ۵۸۴)

م: په-این واژه را ندارد. و فارسی آن

را گوش + upahanga* دانسته

است.

هو: (ص ۱۲۹).

په: gōš + جزء دوم. با (آورنجن)

و (باهنگ) فارسی مربوط است.

ف: گوش + آونگ.

guman

Գուման

شک، تردید، عقیده، گمان.

(آج. ج ۱ ص ۵۹۰)

م: (ج ۱ ص ۴۶۸).

په: gumān، شک، تردید.

فم: gumān، شک، تردید.

ف: گمان.

او: vīmanō.hya-، شک، تردید.

gumar

Գումար

gumar

جمع - ğūm

اجتماع، گروه، جمع، جمع کردن.

(آج. ج ۱ ص ۵۹۰)

م: این واژه را به شکل مصدری

gumarel داده است.

(م. ج ۱ ص ۴۶۸)

هو: (ص ۱۲۹).

په: gumār[ta]n، گماشتن.

فم: gumārdan، گماشتن.

ف: گماردن، گماشتن.

ف: گند، گنده [چانه خمیر، در دری
زرتشتی و فز:

gondola, gondolog : گورد و

کروی شکل]

(2) gund

Գունդ

جمعیت، گروه، گروه ارتشی، سپاه.

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۴)

م: (ج. ص ۱ ص ۴۶۹).

په: gund، سپاه.

فم: پار، gund، سپاه.

ف: گند، معرب: جند.

gušak

Գուշակ

پیشگو، غیبگو، پیغامبر، جارچی
قاصد، جاسوس.

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۶)

م: دانا، آگاه.

(م. ج. ص ۱ ص ۴۷۰)

په: gōšak* از gōš به معنی گوش
(آ.ج.).

gusan

Գուսան

موسیقیدان، نوازنده.
موسیقی

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۸)

gumartak Գումարտակ

گروه، اجتماع.

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۲)

م: گروه سربازان، گردان.

(م. ج. ص ۱ ص ۴۶۸)

په: gumārtak گماشته، مأمور.

ف: گماشته.

gunak

Գունակ

مانند، شبیه، گونه.

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۳)

م: (ج. ص ۱ ص ۴۶۹).

په: gōnak گونه.

فم: gōnag، گونه، قسم، نوع.

ف: گونه.

او: gaona-، رنگ.

(1) gund

Գունդ

گرد، مدور، قرص، قرص ماه یا
خورشید.

(آ.ج. ص ۱ ص ۵۹۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج. ص ۱ ص ۴۶۹)

هو: (ص ۱۳).

په: gund، بیضه، خایه، تخم.

griv Գրիւ

واحد وزن.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۶)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۷۷)

هو: (ص ۱۳۱).

په: grīw واحد وزن.

ف: گری (واحد اندازه گیری)؛ گریب،

جریب (واحد طول).

groh Գրոհ

نسب، طایفه، جمعیت، خانواده،

انبوه مردم، لشکر.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۶)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۷۸)

هو: (ص ۱۳۲).

په: grōh، گروه.

ف: گروه.

grtak Գրտակ

گردک، نان گرد.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۷)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۷۹)

م: (ج ۱ ص ۴۷۰).

هو: (ص ۱۳۱).

پار: gōsān، خنیاگر.

ف: گوسان (کوسان).

grapan Գրապան

یقه لباس و لبه یقه.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۲)

م: (ج ۱ ص ۴۷۴).

هو: به grpan ارجاع داده است. (ص

۱۳۱ - ۱۳۲).

په: grīwpān، گریبان.

ف: گریبان.

grav Գրաւ
gravakan Գրաւական

رهن، گرو، پیشپرداخت، اثبات،

نجات، شرطبندی.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۴)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۷۵)

هو: (ص ۱۳۱).

په: graw، گرو، grawakān،

گروگان، تعهد.

فم: grawagān، گروگان.

ف: گرو، گروگان.

فم: gird، گرد.

ف: گردک، گرده (قرص نان).

هو: (ص ۱۳۲).

په: girtak، گرد، گرده.

D

Դ

هو: (ص ۱۳۲).

په: *dažan. (آج).

ف: دژن، دژند (مزه تند و تیز، مردم

خشمناک) واژه باید اصلی پارسی

داشته باشد: *dižan از duž و

diž و dij.

dah

Դահ

عدد ده.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۴)

هو: (ص ۱۳۳) زیر واژه dahamunk.

په: dah، عدد ده.

فم: dah، عدد ده.

ف: ده

dag

Դագ

فریبنده.

(آج. ج ۱ ص ۶۰۹)

م: متملق، چاپلوس.

(م. ج ۱ ص ۴۸۱)

په: *dag. (آج).

ف: دغا.

dažan

Դաժան

تلخ، سنگین، زشت، بدخو.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۱)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۸۱)

dahič

qaaqic

Դահիճ

بی رحم، میرغضب، جلاد، زورگو،
مستبد.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۴)

م: (ج ۱ ص ۴۸۳).

هو: (ص ۱۳۳).

په: *dahič (آج).

dahlič

Դահլիճ

محکمه، سالن بزرگ.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۵)

م: در ورودی، سالن شورای عمومی.

(م. ج ۱ ص ۴۸۳)

هو: (ص ۱۳۳).

په: dahlīz، دهلیز.

فم: dahrīz، دهلیز.

ف: دهلیز.

فب: duvarəay، ایوان، رواق.

dayeak

Դայեակ

دایه، غذادهنده.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۸)

م: (ج ۱ ص ۴۸۵).

په: dāyak، دایه.

فم: dāyag، دایه.

او: -dasā، ده.

dahanak

Դահանակ

نوعی سنگ قیمتی به رنگهای سبز و
زرد.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۸۳)

هو: (ص ۱۳۳).

په: *dahanak (آج).

ف: دهانه (زنگار معدنی که از کان
مس به دست آید، رنگ آن سبز و
طعم آن شیرین مایل به تلخ
است).

dahekan

Դահեկան

نوعی پول.

(آج. ج ۱ ص ۶۱۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۸۳)

هو: (ص ۱۳۳).

ایم: dahīkān، این واژه با عدد ده
مربوط است، نک. بیستگانی.

ف: دهگانی (نوعی از زر باشد).

dandanavand

Դանդանավանդ

افسار، دهانه، لگام.

(آ.ج. ۱ ص ۶۲۱).

م: (ج ۱ ص ۴۸۶).

هو: (ص ۱۳۴) زیر واژه dandan.

په: *dandānband (آ.ج.).

ف: دندان + بند.

dašn

Դաշն

عهد و پیمان.

(آ.ج. ۱ ص ۶۲۲).

م: (ج ۱ ص ۴۸۶).

هو: (ص ۱۳۴).

په: dašn، دست راست. (چون در

دست راست گرفتن دست

دیگری به معنای عهد بستن

است، واژه مجازاً به این معنی به

کار رفته است).

فم، پار: dašn، دست راست.

او: -dašina، راست در برابر چپ.

dašnak

Դաշնակ

dašnak

دشنه.

(آ.ج. ۱ ص ۶۲۳).

م: په-این واژه را ندارد.

ف: دایه.

dang

Դանգ

dank

Դանկ

وزنه ای بسیار کوچک، پول بسیار کم
ارزش قدیمی.

(آ.ج. ۱ ص ۶۲۰).

م: فقط شکل dang را داده.

(م. ج ۱ ص ۴۸۵).

هو: (ص ۱۳۴).

په: dāng، سکه، چار یک درم و
مثقال و جز آن.

ف: دانگ.

dandan

Դանդան

دندان، دندان کرسی.

(آ.ج. ۱ ص ۶۲۱).

م: (ج ۱ ص ۴۸۶).

هو: (ص ۱۳۴).

په: dandān، دندان.

پار: dandān، دندان.

ف: دندان.

او: -dantan، دندان.

dast

Դաս

دست.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۶)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

په: dast ، دست.

فم: پار: dast ، دست.

ف: دست.

او: -zasta ، دست.

فب: -dasta ، دست.

dastak

Դասակ

آرنج، دسته شمشیر، دست.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۶)

م: (ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۵)

په: dastak ، دسته، دستگیره، قبضه

شمشیر.

ف: دسته، دستک.

dastakert

Դասակերտ

ساخته، دست ساخته، ساختمان،

دهکده، مزرعه.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۷)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۸۶)

هو: (ص ۱۳۴).

په: dašnak ، دشنه.

ف: دشنه.

dašt

Դաշ

زمین پست و هموار، دشت.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۳)

م: (ج ۱ ص ۴۸۷)

هو: (ص ۱۳۴)

په: dašt ، دشت.

فم: پار: dašt ، دشت.

ف: دشت.

daštan

Դաշտան

daxštān

عادت ماهانه زنان.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۴)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۸۸)

هو: (ص ۱۳۵)

په: daštān . عادت ماهانه زنان،

حیض، حائض

ف: دشتان (حائض)

او: -daxštavant ، زن حائض

dastiarak Դասիարակ

معلم، دایه، مربی برای پسران.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۸)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۵).

په: dastyār، یاری رساننده.

پار: dastdār یاری رساننده.

ف: دستیار.

dat Դատ

داد و حق، اجازه.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۹)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۶).

په: dāt، داد، قانون.

فم: dād، داد.

ف: داد.

او، فب: dāta-، قانون.

datastan Դատաստան

عدل، محکومیت، رأی دادگاه،

دادگاه.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۰)

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۵)

په: dast(a)kirt، ملک.

فم: dastegird، ملک.

ف: دستگرد.

dastapan Դասապան

دسته شمشیر، قبضه شمشیر.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۷)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۵).

په: dastpānak* (آج)

ف: دستبانه، دستوانه (دستکش،

النگو).

dastar'ak Դասառակ

حوله، دستمال، وسیله پاک کردن

دست.

(آج. ج ۱ ص ۶۲۷)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۴۹۲)

هو: (ص ۱۳۵)

په: dastārak* (آج)

ف: دستار.

(2) **darán** **Դարան**

taran
o

مخفی گاه، پناهگاه، تله، توطئه،
خیانت.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۳)

م: (ج ۱ ص ۴۹۶).

په: *dārān* * (آج).

darapan **Դարապան**

دربان.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۴)

م: (ج ۱ ص ۴۹۶).

هو: (ص ۱۳۷).

په: *darpan*، دربان، دروازه بان.

فم: *darbān*، دربان، دروازه بان.

ف: دربان.

darapas **Դարապաս**

darepas **Դարեպաս**

darpas **Դարպաս**

دروازه یا در کاخ.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۴)

م: در بزرگ، قصر، کاخ.

(م. ج ۱ ص ۴۹۹)

هو: (ص ۱۳۷).

په: *darpās*، قصر

م: (ج ۱ ص ۴۹۳)

هو: زیرواژه *dat* (ص ۱۳۶)

په: *dātestān*، عدالت، رأی
قضایی، قانون.

فم: *dādestān*، قضاوت.

ف: دادستان (قضاء).

datavor **Դատավոր**

قاضی، قضاوت کننده حاکم، مدیر.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۰)

م: (ج ۱ ص ۴۹۵)

هو: زیرواژه *dat*. (ص ۱۳۶)

په: *dātwar*، قاضی.

فم: *dāywar*، قاضی.

پار: *dādbar*، قاضی.

ف: داور، دادور.

(1) **darán** **Դարան**

darān

انبار، گنجه.

(آج. ج ۱ ص ۶۳۳)

م: (ج ۱ ص ۴۹۶).

هو: (ص ۱۳۶).

په: *dārān* * (آج).

ف: درواز، دروازه.

darapēt Դարապետ

دربان، دربان جهنم.

(آ.ج. ۱ ص ۶۳۵)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۴۹۷)

هو: زیرواژه *darapan*. (ص ۱۳۷)

په: **darpat* (آ.ج.).

darastan Դարաստան

باغ، دارستان.

(آ.ج. ۱ ص ۶۳۵)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۴۹۷)

هو: (ص ۱۳۷)

په: **dāristān* (آ.ج.).

په: *dār*، درخت، چوب.

فم: *dārū*، *dār*، درخت.

پار: *dārūg*، درخت.

ف: دار + ستان.

daričak Դարիճակ

daricak

ظرف مخصوص ذوب مواد.

(آ.ج. ۱ ص ۶۳۸)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۴۹۷)

هو: (ص ۱۳۷)

په: **daričak* (آ.ج.).

ف: دریچه (؟).

daričenik Դարիճենիկ

دارچین.

(آ.ج. ۱ ص ۶۳۸)

م: (ج. ۱ ص ۴۹۸)

هو: (ص ۱۳۷)

ایم: **dār-ī-čīnīk*، دارچین

ف: دارچین.

darman Դարման

دوا، درمان، پرستاری، دارو،

خوراکی، طرز زندگی.

(آ.ج. ۱ ص ۶۳۹)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م.ج. ۱ ص ۴۹۸)

هو: (ص ۱۳۸)

په: *darmān*، درمان.

فم: *darmān*، دارو، درمان.

ف: درمان.

(م. ج ۱ ص ۵۰۲)

هو: (ص ۱۳۹).

په: dahikān، دهقان.

ف: دهقان (صاحب ده، رئیس ده).

dehpet

Դեհպետ

استاندار، فرمانروای جهان.

(آ.ج. ج ۱ ص ۶۴۷)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۰۲)

هو: (ص ۱۳۹).

په: dahipet، فرمانروا، حاکم

سرزمین.

فم: dahibed، پادشاه.

او: dainghupatay-، پادشاه.

den

Դեն

دین ایرانی، دین دروغین.

(آ.ج. ج ۱ ص ۶۵۲)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۰۵)

هو: (ص ۱۳۹).

په: dēn، دین.

فم: پار: dēn. دین.

ف: دین.

او: daēnā-، دین.

dap^c

tap

Դափ

دف، طبل.

(آ.ج. ج ۱ ص ۶۴۲)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۰۰)

هو: (ص ۱۳۸).

په: *daf (آ.ج.).

ف: دف.

deh

Դեհ

طرف، سو، ده.

(آ.ج. ج ۱ ص ۶۴۶)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۰۲)

هو: (ص ۱۳۹).

په: deh، کشور، بوم.

فم: deh، کشور، بوم.

ف: ده، دیه.

فب: dahyav-، کشور، مملکت.

او: dainghav-، کشور، مملکت.

dehkan

Դեհկան

استاندار، بخشدار.

(آ.ج. ج ۱ ص ۶۴۷)

م: به واژه dehpet ارجاع داده است.

denpet ԴԵՆՊԵՏ

مقام رهبر دینی.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۳)

م: په-این واژه را ندارد.

معنی آن را رهبر دینی زرتشتیان داده است.

(م. ج ۱ ص ۵۰۵)

هو: (ص ۱۳۹).

په: *dēnpet (آج).

despak ԴԵՍՊԱԿ

تخت روان، کالسکه سلطنتی.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۴)

م: (ج ۱ ص ۵۰۶)

هو: (ص ۱۴۰).

په: *dēspak (آج)

despan ԴԵՍՊԱՆ

سفیر، صاحب منصب.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۴)

م: (ج ۱ ص ۵۰۶)

هو: (ص ۱۴۰).

په: bayaspān، سفیر، قاصد.

از فم: *dēspān گرفته شده است.

denar ԴԵՆԱՐ

واحد پول در قدیم.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۰۵)

په: dēnār، دینار.

ف: دینار.

denimazdezn

ԴԵՆԻՄԱԶԵԶՆ

دین مزدیسنی.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۳)

م: این واژه را مربوط به ریشه den دانسته است.

(م. ج ۱ ص ۵۰۵)

هو: زیر واژه den داده است. (ص ۱۳۹)

په: dēn-īmāzdešn دین مزدیسنی.

فم: dēn-īmāzdeš، نام دین

زردشتی که مانویان نیز دین خود

را چنین می خواندند.

ف: دین مزدیسنی.

او: mazdayasna- و daēnā، دین

مزدیسنی.

ف: دیو.

فب: daiva- ، دیو.

او: daēva- دیو.

dēm

Դեմ

صورت، شکل.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۹)

م: به سوی، به طرف.

(م. ج ۱ ص ۵۰۸)

هو: (ص ۱۴۰).

په: han]dēm[ān ، در پیش روی،

حاضر.

فم: پار: dēm ، صورت.

ف: دیم (رخساره، روی).

او: daēman- ، صورت.

dēt

Դէտ

ناظر، مراقب، جاسوس، دیدبان،

جای مرتفع، قصد، مقصود،

هدف.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۱)

م: (ج ۱ ص ۵۱۰).

هو: (ص ۱۴۱).

په: dīt دید، دیدار، بینش و

مسئولیت و نظارت.

فم: پار: dīdišn منظره، ظاهر، دید.

deranderjapet

Դերանդարձապետ

derandarjapet

Դերանդարձապետ

کارمند عالی مقام دولت در زمان

ساسانیان. به آج. ج ۱ ص ۵۰۷،

واژه anderjapet ارجاع داده

شده است.

† derjak

Դերձակ

Դ Ե ր ճ ակ

خیاط، درزی یا کفاش.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۶)

م: دوزنده.

(م. ج ۱ ص ۵۰۷)

هو: (ص ۱۴۰).

په: darzīk درزی، خیاط.

پار: darz-، گره زدن.

ف: درزی.

dev

Դիւ

روح، فرشته، شیطان.

(آج. ج ۱ ص ۶۵۷)

م: (ج ۱ ص ۵۰۸).

هو: (ص ۱۴۰).

په: dēv دیو، شیطان.

فم: پار: dēv ، دیو، شیطان.

هو: (ص ۱۴۲).

په: duškām، دژکام، بدخواه.

ف: دژکام، دژکامه.

džkerp

Դժկերպ

زشت.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۳)

م: این واژه را به شکل مصدری داده

و په-آن را نداده است.

هو: (ص ۱۴۲).

په: duškirp، زشت، بداندام.

džndak

Դժնդակ

džneay

Դժնեայ

غیر قابل تحمل، سخت، شدید،
مشکل، زشت.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۱۲)

په: *dužn/*dižandak (آج).

ف: دژن، دژند (طعم تند و تیز).

džnik

Դժնիկ

نوعی خار.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۳)

ف: دید.

او: > -day²، دیدن.

džgoyn

Դժգոյն

գ ժ գ ո յ ն

بی رنگ، رنگ پریده.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۱۱)

هو: زیر واژه dž داده است (ص ۱۴۱).

په: *dužgōn (آج).

džxem

Դժխեմ

بی رحم، وقیح، دژخیم.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۲)

م: (ج ۱ ص ۵۱۱).

هو: (ص ۱۴۱).

په: dužxēm، دژخیم، بدسرشت،

بدخو.

ف: دژخیم.

džkam

Դժկամ

بدقلب، بی رحم، ناخوش آیند، دژم.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۳)

م: خشمگین، بدخلق.

(م. ج ۱ ص ۵۱۱)

پار: dižwār ، دشوار.

ف: دشوار، دشخوار.

dimak

Դիմակ

عکس یا تصویر، شکل، نقاب، چشم.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۹)

م: (ج ۱ ص ۵۱۹).

ایم: *dēmak

قم، پار: dēm صورت.

ف: دیمه. (روی و رخساره).

dipak

Դիպակ

پارچه و لباس زربفت یا نقره بافت،

دیبا.

(آج. ج ۱ ص ۶۷۰)

م: (ج ۱ ص ۵۲۱).

هو: (ص ۱۴۳).

په: dēpāk ، دیبا.

ف: دیبا.

divan

Դիوان

دهلیز، تالار شاهی، محکمه،

مدرسه، محل نگهداری مدارک

دولتی، مجموعه اشعار یک

شاعر، دیوان.

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۱۲)

په: dūzēnak ، نیش حشرات، چیز

نوک تیز، تیز.

ف: دوزه، دوزنه، دوزینه، دوزینه.

او: -dužaka ، خارپشت.

džox

Դժոխ

دوزخ.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۴)

م: په این واژه را ندارد.

هو: (ص ۱۴۲).

په: dušox ، دوزخ.

قم: dušox ، دوزخ.

پار: dōžax ، دوزخ.

ف: دوزخ.

او: -duž-anghav ، دوزخ.

džvar

Դժուար

تڅ

مشکل، دشوار، سخت.

(آج. ج ۱ ص ۶۶۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۱۳)

هو: (ص ۱۴۳).

په: dušxwār ، دشوار.

قم: dušxwār ، دشوار.

(م. ج ۱ ص ۵۳۶)

هو: (ص ۱۴۴).

په: döl, سطل.

ف: دول، دلو.

dorak

Դորակ

اندازه‌ای برای مایعات.

(آ. ج ۱ ص ۶۸۰)

م: (ج ۱ ص ۵۳۶).

هو: (ص ۱۴۴).

په: dölak، مقیاسی برای حجم.

ف: دوره (پیمانه شراب)،

دورک (ترکی).
dölak

duž

Դուժ

وحشی، بربر.

(آ. ج ۱ ص ۶۸۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۳۷)

په: -duš(؟)، بد، duz(d)(؟)،

دزد. آچاریان druž را با این واژه

مربوط می‌دانند.

پار: drōž، دیو(؟).

فم: duz، دزد(؟).

ف: دزد(؟)

(آ. ج ۱ ص ۶۷۱)

م: (ج ۱ ص ۵۲۵).

هو: (ص ۱۴۳).

په: dēwān، دیوان.

ف: دیوان.

dmak

Դմակ

Էմագ

دنبه گوسفند.

(آ. ج ۱ ص ۶۷۴)

م: (ج ۱ ص ۵۳۲).

هو: (ص ۱۴۴).

په: dumbak، دنبه.

ف: دنبه.

duid

Դույդ

دود.

(آ. ج ۱ ص ۶۷۸)

په: dūt، دود.

فم: پار: dūd، دود.

ف: دود.

doyl

Դոյլ

سطل، ظرف آب.

(آ. ج ۱ ص ۶۷۸)

م: په-این واژه را ندارد.

هو: (ص ۱۴۵).

په: dusraw بد آواز، بدنام.

او: duš.sravahyā- ، بدنام.

draxt

Ժրախտ

باغ، باغ بهشت، ارم، باغستان.

(آج. ج ۱ ص ۶۹۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۴۲)

هو: (ص ۱۴۵).

په: draxt ، درخت.

فم: پار: draxt ، درخت.

ف: درخت.

dram

Ժրամ

پول، درهم.

(آج. ج ۱ ص ۶۹۱)

م: (ج ۱ ص ۵۴۲).

هو: (ص ۱۴۵).

په: drahm ، پول نقره.

فم: drahm ، درهم.

ف: درم، درهم.

drvat

Ժրուտ

درود، ستایش، وصف.

duxt

Ժուխտ

دخت، دختر.

(آج. ج ۱ ص ۶۸۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۳۷)

هو: (ص ۱۴۴).

په: duxt ، دختر.

فم: duxt ، دختر.

ف: دخت، دختر.

او: duḡdar-/duḡədar- ، دختر.

dpir

Ժպիր

نویسنده، منشی، باسواد.

(آج. ج ۱ ص ۶۸۸)

م: (ج ۱ ص ۵۴۰).

هو: (ص ۱۴۵).

په: dipīwar ، نویسنده.

فم: dibīr ، نویسنده.

ف: دبیر.

dsrov

Ժսրով

سرزنش، نصیحت.

(آج. ج ۱ ص ۶۹۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۴۱)

پار: drōž ، دیو.
او: drug- ، druj- ، دیو دروغ.

družan Դրուծան

دروغگو، دغل، ننگین.
(آ.ج. ص ۱ ص ۶۹۶)

م: (ج ۱ ص ۵۴۶)
په: drōzan ، دروغگو.
فم: drōzan ، دروغزن.
ف: دروغزن.
او: draojina ، دروغزن.
فب: draujana- ، دروغزن.

drust Դրուս

درست، صحیح.
(آ.ج. ص ۱ ص ۶۹۷)
م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج ۱ ص ۵۴۶)
په: drust ، درست، سالم.
فم: drīst ، سالم.
پار: drōšt ، درست.
ف: درست.
فب: duruva- ، درست.

(آ.ج. ص ۱ ص ۶۹۵)
م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج ۱ ص ۵۴۶)
هو: (ص ۱۴۶).

په: drōt ، درود.
فم، پار: drōd ، درود.
ف: درود.

(1) druž Դրուծ

دیو زیان بخش.
(آ.ج. ص ۱ ص ۶۹۵)
م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج ۱ ص ۵۴۶)
په: druž ، دیو.
فم: druxš ، دیو، دیوماده.
پار: drōž ، دیو.
او: drug- ، druj- ، دیودروغ.

(2) druž Դրուծ

ننگین، ننگ، متقلب، تقلب.
(آ.ج. ص ۱ ص ۶۹۵)
م: دو واژه druž را از یک اصل دانسته.

(م.ج ۱ ص ۵۴۶)
په: druž ، دیو.
فم: druxš ، دیو، دیو ماده.

هو: (ص ۱۴۷).

په: drafš, درفش.

پار: drafš, درفش.

ف: درفش, دروش.

او: - drafša, درفش.

drôš

Proc

پرچم, درفش.

(آج, ج ۱ ص ۶۹۷)

م: (ج ۱ ص ۵۴۶).

E

b

erak

brwly

رگ.

(آج ج ۲ ص ۳۶)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۷۱)

هو: (ص ۱۴۷).

په: rak ، رگ.

فم: rag ، رگ.

پار: rahg ، رگ.

ف: رگ.

aram

eram

ixm

brwuf

دسته، گروه، جمعیت، انبوه انسان،

eraxay

eraxay

brwly

نوزاد یا کودکی که هنوز به سخن نیامده، غسل تعمید نیافته، شخصی با افکار کودکانه، بی عقل، بی فکر.

(آج ج ۲ ص ۳۵)

م: پهاین واژه را ندارد و آن را به واژه erexay ارجاع داده است.

(م. ج ۱ ص ۵۷۰)

په: rahik ، بچه، غلام بچه.

فم: rahig ، بچه خدمتکار.

ف: رهی.

په: rang ، رنگ.

فم: rang ، رنگ.

ف: رنگ.

erašx

brwəɬu

irgəɬs

گروی. ضمانت، ضامن.

م: erašxik ، (آج، ج ۲ ص ۳۹)
واژهٔ erašxik را نیز آورده و آن را

به معنای تعهد کشوری نسبت به
کشورهای تحت‌الحمايهٔ خود نیز
آورده است.

(م، ج ۱ ص ۵۷۲)

هو: (ص ۱۴۸).

په: *raxš (آج، م)

erašt

brwəts

خشکی، کمبود باران، خشک.

(آج، ج ۲ ص ۴۰)

م: په این واژه را ندارد.

(م، ج ۱ ص ۵۷۳)

په: *rašt (آج، م)

ف: رشت (خاک و گرد و غبار تیره،
چیزی که بر اثر کهنگی و
فرسودگی از هم بپاشد).

حيوان يا پرنده .

(آج، ج ۲ ص ۳۷)

م: (ج ۱ ص ۵۷۱).

هو: (ص ۱۴۷).

په: ram/ramak ، رمه، گله.

پار: ram ، گله، رمه، جامعه.

ف: رمه.

eran

brwəɬ

از کمر تا تهیگاه.

(آج، ج ۲ ص ۳۸)

م: په این واژه را ندارد، و آن را به
واژه‌های erank و arank ارجاع
داده است.

(م، ج ۱ ص ۵۷۲)

هو: (ص ۱۴۷).

په: rān ، ران.

ف: ران.

او: rāna - ، ران.

erang

brwəɬq

رنگ.

(آج، ج ۲ ص ۳۹)

م: په این واژه را ندارد.

(ج ۱ ص ۵۷۲)

هو: (ص ۱۴۷).

ایم (فم): *rētak-sāl و (پار):
*rētak-sard ، بچه سال.

په: rētak و sāl

فم: sār ، سال.

ف: ریدک و سال.

او: (جزء دوم) -sarəd ، سال.

فب: -θard ، سال.

erk ← Երկ

brq

کار، حرفه.

(آج. ج ۲ ص ۵۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۸۶)

په: harg و harāg ، کار، کوشش،

خراج.

فم: harg ، مالیات. خراج.

erast

brwus

گروه، ردیف، شورا، طبقه (مردم)،
محکمه.

(آج. ج ۲ ص ۴۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۷۳)

په: ristak ، ردیف، صف.

ف: رست، رسته.

eritasard

br̥hswawarq

Եր

جوان، نوبالغ.

(آج. ج ۲ ص ۵۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۱ ص ۵۸۶)

هو: (ص ۱۴۸).

Z

2

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج. ۲ ص ۸)

هو: (ص ۱۴۹).

په: zang، زنگ، آلت موسیقی، در

واژه zang[wāzīg]، زنگ بازی.

ف: زنگ

zangapan **Հանգապան**

zankapan **Հանկապան**

Հանկապան

جوراب یا زرهی که زانوها را

پوشاند، میچ بند.

(آ. ج. ۲ ص ۸۰)

kapən

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج. ۲ ص ۸)

x zən

Հան

شکل، فصل، نوع.

(آ. ج. ۲ ص ۷۸)

ganəg

م: این واژه را ندارد.

gəhəg

هو: (ص ۱۴۸).

په: zanak، نوع، قسم.

فم: پار: zanag، نوع، قسم.

او: فب: zana-، نژاد، گونه‌های

نژادی مردم.

zangak

Հանգակ

زنگوله، پیله ابریشم.

(آ. ج. ۲ ص ۷۹)

zean

ՀԵԱՆ

زیان.

(آج. ج ۲ ص ۸۹)

م: این واژه را به شکل zian داده است.

(م. ج ۲ ص ۲۲)

هو: (ص ۱۵۰).

په: zyān، زیان، ضرر.

فم: zyān، زیان، ویرانی.

ف: زیان.

او: zyānā، زیان.

zenakar

ՀԵՆԱԿԱՐ

زیان بخش.

(آج. ج ۲ ص ۹۱)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۱)

هو: زیر واژه zean داده. (ص ۱۵۰).

په: zyān - kār، مضر، زیان بخش.

فم: zyān، زیان.

ف: زیانکار.

zēn

ՀԵՆ

زهر، سلاح.

(آج. ج ۲ ص ۹۳)

هو: (ص ۱۴۹).

په: zang، پا، ساق پا و pān- که پسوندی است به معنی نگهبان و حافظ.

او: zānga-zanga، ساق پا.

g z z a n
k z z a n

zartagun Հարձադուհ

zartagoyn Հարձադույն

نوعی گل رنگ، زعفران.

(آج. ج ۲ ص ۸۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۵)

هو: (ص ۱۵۰).

په: zart، زرد؛ zargōn، طلائی،

سبز.

پار: zargōnag، زرگون، سبز.

ف: زردگون، زریون.

او: zairi-gaona، زرگون.

sarig tōnag
or a

zartak

Հարձակ

زرد رنگ. واژه ای است نوساز.

(آج. ج ۲ ص ۸۴)

م: (ج ۲ ص ۱۵).

په: zartak، گل کاجیره.

ف: زرده، زردک.

zndan

Հնդան

زندان.

(آج. ج ۲ ص ۱۰۲)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۸)

هو: (ص ۱۵۱).

په: zēndān ، زندان.

فم: zēndān ، زندان.

ف: زندان.

zoh

Հոհ

قربانی، سوزاندن قربانی.

(آج. ج ۲ ص ۱۰۳)

م: (ج ۲ ص ۲۹).

هو: (ص ۱۵۱).

په: zōhr ، آب مقدس.

فم: zōhr ، آب مقدس.

او: zaoθrā ، آب مقدس.

zur

Հուր

بی کار، بی اساس، پوچ.

(آج. ج ۲ ص ۱۰۹)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۳۷)

هو: (ص ۱۵۱).

م: (ج ۲ ص ۲۲).

هو: (ص ۱۵۱).

په: zēn ، سلاح، زره، زین اسب.

فم: zēn ، سلاح.

ف: زین.

او: zaēna- ، سلاح.

zinahar

Հինահար

زینهار، رحم کن، ببخش، پناه بر تو.

(آج. ج ۲ ص ۹۵)

م: این واژه را به شکل zenahar نیز

داده است.

(م. ج ۲ ص ۲۴)

په: zēnhār ، حافظ.

ف: زینهار، زنهار.

zindakapet

Հինդակապետ

درجه‌ای در سپاه ایران در قدیم.

(آج. ج ۲ ص ۹۶)

م: برای پهلوی این واژه علامت (?) را

گذاشته است.

(م. ج ۲ ص ۲۴)

په: zindākpat* . (آج)

او: zraôa- ، زره.

zôr

2or

نیرو، زور.

(آج ج ۲ ص ۱۱۴)

م: (ج ۲ ص ۴۲).

هو: (ص ۱۵۲).

په: zôr ، نیرو، زور.

فم: zôr ، نیرو.

پار: zāwar ، زور، نیرو.

ف: زور(نیرو).

او: zāvar - ، زور، نیرو.

په: zūr ، فریبکار، دروغ.

فم: zūr ، فریبکار، دروغ.

ف: زور (دروغ و باطل).

او: zūrah- ، زور. ستم.

فب: zūrah- ، زور. ستم.

zrah

2rwh

زره.

(آج ج ۲ ص ۱۱۱)

م: (ج ۲ ص ۳۹)

هو: (ص ۱۵۲)

په: zrēh ، زره.

ف: زره.

ð

£

(م. ج ۲ ص ۷۱)

په: staprak ، استبرق، پارچه

ابریشمی الوان.

ف: استبرق.

ðstôrak

£usorwł

نوعی پارچه قیمتی، استبرق.

(آ. ج ۲ ص ۱۳۴)

م: په-این واژه را ندارد.

T^C

(م. ج ۲ ص ۸۱)

په: tang، باریک، تنگ. dark کا، المثنیٰ

فم: tang، باریک، تنگ.

پار: tang، سختی.

ف: تنگ.

t'asu

𐭠𐭥𐭥𐭥

DAS

نوعی واحد پول.

(آج. ج ۲ ص ۱۵۷)

م: (ج ۲ ص ۸۵).

په: tasug/ tasuk (آج).

فم: از tas- چهار (؟).

ف: تسو (معریش طسوج، وزنی

معادل وزن چهار جو، یک بخش

t'akoik

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥

S

جام بزرگ شراب یا آب.

(آج. ج ۲ ص ۱۴۲)

م: (ج ۲ ص ۷۷).

هو: (ص ۱۵۳).

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥

Sagik

په: takōk جام شراب.

ف: تکوک.

(t'ang)

𐭠𐭥𐭥𐭥

t'ank

𐭠𐭥𐭥𐭥

قیمتی، پر بها، ضیق، کندرو.

(آج. ج ۲ ص ۱۵۲)

م: په این واژه را ندارد.

داده و پهلوی آن را نداده است.
(م. ج ۲ ص ۱۱۵)
هو: این واژه را به شکل
t^cšnamank^c داده و پهلوی آن را
نداده است.

(ص ۱۵۴)
په: dušnām، دشنام، ناسزا.
ف: دشنام.

t^cšnami ԺճՆԱՄԻ

دشمن، بدخواه، مخالف.
(آج. ج ۲ ص ۱۹۱)

م: (ج ۲ ص ۱۱۵)
هو: (ص ۱۵۴).

په: dušman/dušmen دشمن.

فم: پار: dušmen، دشمن.

ف: دشمن.

t^conir ԺՈՆԻՐ

تنور.

(آج. ج ۲ ص ۱۹۶)

tangir م: (ج ۲ ص ۱۱۸).
هو: (ص ۱۵۵).

yangir په: tanūr، تنور.

yanur فم: tanūr، تنور.

ف: تنور.

از ۲۴ بخش شبانه روز، یک
ساعت).

t^cirax ԺԻՐԱԽ

هدف، هدف تیر، آماج.
(آج. ج ۲ ص ۱۸۶)

م: (ج ۲ ص ۱۰۷).

په: tigrāh، تیررس.

فم: فقط جزء tigr آمده است، تیر

ف: فقط «تیر» که جزء اوّل واژه است
در فارسی به کار می رود.

t^cmbuk ԺՄԲՈՒԿ

طبل، پرده گوش، پرده بکارت.

(آج. ج ۲ ص ۱۸۹)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۱۲)

هو: (ص ۱۵۴). dūmbak

په: tumbak، دنبک.

ف: تنبگ، دنبک.

t^cšnam ԺՃՆԱՄ

دشنام، سرزنش.

(آج. ج ۲ ص ۱۹۱)

م: این واژه را به شکل t^cšnamank^c

طبل = علافت دخی
میتوان = دیرخ میتینگ
دشمن = تیررس و تنور
تیرخ کورس = دیرخ
داغ

م: (ج ۲ ص ۱۲۱)

په: tuwānīk، توانا، قادر.

ف: توانا.

دیوان - دیوان

t'oš

ṣoc

dūš (dūš + ōn)

dūšuk. شل، پهن، ول.

(آج ج ۲ ص ۲۱۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م ج ۲ ص ۱۲۳)

په: tuhīk, tōšenītan (آج). dūšōnyān

شاید با واژه پهلوی tušt به معنای

ساکت و خاموش مرتبط باشد.

t'ošak

ṣnewl

dīšak دیشاک

توشه، حقوق ماهانه، مزد، خوراک.

(آج ج ۲ ص ۱۹۷)

م: (ج ۲ ص ۱۱۹).

هو: (ص ۱۵۵).

په: tōšak، توشه.

ف: توشه.

t'uanik

ṣnawṣīk

پولدار، ثروتمند.

(آج ج ۲ ص ۲۰۰)

Ž

ժ

په: zahr، زهر، سم.
 فم: zahr، سم، زهر.
 پار: zahr، سم، زهر.
 ف: زهر.

gan

žam

ժամ

gagan

žaman

ժաման

hagan

žamanak

ժամանակ

acan

ajan

ajun

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

gaman

زمان، ساعت.

žaman، آماده، سر وقت، عجول.

žamanank، زمان، مدت، وقت.

(آج ج ۲ ص ۲۲۱)

م: žamanak داده است.

(م. ج ۲ ص ۱۳۵)

žah

ժահ

بوی بد، عفونت، چیز عفونی و بدبو.

(آج ج ۲ ص ۲۲۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۳۵)

په: žah* (آج).

žahr

ժահր

زهر.

(آج ج ۲ ص ۲۲۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۳۵)

هو: (ص ۱۵۶).

žanuar

ժանուար

گهواره.

(آج. ج ۲ ص ۲۲۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۴۰)

په: žanwar* (آج.)

ف: آچاریان آن را با ژنبر یا زنبر

مربوط می‌داند که همان زنبه

است.

žant

ժանտ

زشت، بی‌رحم، شیطان‌صفت،

سخت‌گیر.

(آج. ج ۲ ص ۲۲۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۴۰)

په: gand، گند، تعفن.

فم: gannagī، تعفن.

پار: gndāg، متعفن.

ف: گند.

او: gantay، تعفن. و -gasta از

همان ریشه به معنی نفرت انگیز،

ناخوشایند.

هو: žamanak داده است.

(ص ۱۵۶)

په: žamānak/zamān، زمان.

فم: žamān، زمان.

پار: jamān، زمان.

ف: زمان، زمانه.

zapan
sagan

žang

ժանգ

زنگ فلز.

(آج. ج ۲ ص ۲۲۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۳۹)

هو: (ص ۱۵۶).

په: žang* (آج.)

ف: زنگ.

زنگ

žangar

ժանգար

زنگار.

(آج. ج ۲ ص ۲۲۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۴۰)

هو: (ص ۱۵۶).

په: žangār* (آج.)

ف: زنگار.

سفید شبیه به درمنه در نهایت
می‌مزگی)

žir

𐭩𐭪𐭫𐭮

جیر - جیراک

زیرک، چابک، عجول.

(آج، ج ۲ ص ۲۳۰)

م: (ج ۲ ص ۱۴۳).

هو: (ص ۱۵۶).

په: zīrak، زیرک.

فم: zīr، زیرک.

پار: jīr، زیرک.

ف: زیرک.

او: -jīra، زیرک.

žirak

𐭩𐭪𐭫𐭮𐭠𐭥

زیره، نام گیاهی است.

(آج، ج ۲ ص ۲۳۱)

م: (ج ۲ ص ۱۴۳).

په: zīrak (آج) زیره.

ف: زیره.

x žēt

𐭩𐭪𐭫𐭮𐭠𐭥

در ترکیب ها به کار می‌رود.

(آج، ج ۲ ص ۲۲۸)

م: پهلوی را žatan/zatan داده.

(م، ج ۲ ص ۱۴۳)

په: -zat، -zatak، - زده.

ف: سرما [زده]

žāž 𐭩𐭪𐭫𐭮𐭠𐭥𐭠𐭥

𐭩𐭪𐭫𐭮𐭠𐭥

žžan

𐭩𐭪𐭫𐭮𐭠𐭥𐭠𐭥

ریزه‌های خشک شده هیزم که برای
سوخت استفاده کنند.

(آج، ج ۲ ص ۲۲۹)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۱۴۳)

په: zāzān/zāz، ژاز، گیاهی
بی‌مصرف.

فم: zāzān/zāz، ژاز، علف.

پار: *žāž

ف: ژاز (بوته گیاهی است بغایت

L

Լ

leḵak

Լեղակ

نیل. گیاهی که نیل را از آن می گیرند.

(آج. ج ۲ ص ۲۷۴)

م: پهلوی را leḵak داده است.

(م. ج ۲ ص ۱۹۳)

په: nīl ، نیل.

پار: līlak* ، نیل.

ف: لیلج، لیلنج، لیلنگ، نیل.

laškar

Լաշկար

لشکر، سپاه.

(آج. ج ۲ ص ۲۶۵)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۱۸۴)

هو: (ص ۱۵۷).

په: laškar ، سپاه، لشکر.

ف: لشکر.

X

h

(م. ج ۲ ص ۲۳۷)

هو: (ص ۱۵۸).

په: xwān، سفره، سینی.

فم: xwān، سفره، غذا.

ف: خوان (سفره).

(2) xan

hwan

منزلگاه، پناهگاه.

(آج. ج ۲ ص ۳۲۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۳۷)

په: xān، خانه.

پار: xān، خانه

ف: خان، خانه

xam

ham

خام، تعلیم ندیده، بی تجربه.

(آج. ج ۲ ص ۳۲۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۳۵)

هو: (ص ۱۵۷).

په: xām، خام.

ف: خام.

(1) xan

han

سینی، بشقاب، میز.

(آج. ج ۲ ص ۳۲۷)

م: په-این واژه را ندارد.

ف: خارا. *gaya*

xarbandak հարբանդակ

معنی واژه در ارمنی ابهام دارد و
یکبار به معنی «خر سوار» آمده
است (?)

(آج. ج ۲ ص ۳۴۳)

م: (ج ۲ ص ۲۴۸).

هو: (ص ۱۵۸).

په: *xarbandak, (آج.).

ف: خربنده. (مهترالاغ، کسی که خر
کرایه دهد).

xarbuzz հարբուզ

نام حیوانی است.

(آج. ج ۲ ص ۳۴۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۴۸)

هو: (ص ۱۵۹).

په: xarbuzz, غزال.

فم: xarbuzz, غزال.

xarpizak հարպիզակ

xarbzak հարբզակ

خریزه.

xar'

հաւո

خار، بوته خاردار.

(آج. ج ۲ ص ۳۳۵)

م: په: این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۴۴)

په: xār, خار.

ف: خار.

xar

հար

علوفه چارپایان، علف خشک

(آج. ج ۲ ص ۳۳۹)

م: (ج ۲ ص ۲۴۷).

په: xwār, خوراک. *خواره*

فم: xwār, خوراک.

ف: خوار، خواره (خوردنی).

xarak

հարակ

سنگ خارا.

(آج. ج ۲ ص ۳۴۱)

م: په را به شکل xārak داده.

(م. ج ۲ ص ۲۴۸)

هو: برابر پهلوی آن را نداده است

(ص ۱۵۸).

په: *xārāk, صخره. (آج.)

gajak

xak'an

խական

خاقان، سلطان، شاه.

(آج، ج ۲ ص ۲۵۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۲۵۴)

هو: (ص ۱۵۹).

په: xākān، لقب ترکی برای شاه.

ف: خاقان.

† xind

խինդ

خوشحالی.

(آج، ج ۲ ص ۳۶۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۲۶۴)

په: xanditan، خندیدن.

ف: خنده.

xir

խիր

گل بنفشه سفید، میخک.

(آج، ج ۲ ص ۳۷۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۲۶۴)

په: xērīg، گل خیری.

ف: خیری (گل شب بو، گل همیشه

بهار).

(آج، ج ۲ ص ۳۴۸)

م: (ج ۲ ص ۲۵۰).

هو: (ص ۱۵۹).

په: xarpūzak، خربزه.

ف: خربزه.

xavar

խավար

batar

تاریک، تاریکی.

(آج، ج ۲ ص ۳۵۱)

م: (ج ۲ ص ۲۵۱).

هو: (ص ۱۵۹).

په: xwarparān، xwarwarān،

xwaroparān، خاور، خاوران.

فم: xwarparān، خاور، خاوران.

ف: خاور، خاوران.

xap'šik

խափշիկ

حبشی، هندی.

(آج، ج ۲ ص ۳۵۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۲۵۳)

هو: (ص ۱۵۹).

په: xapašik* (آج).

ف، حبشی (اهل حبشه).

ف: خود. (تاج، مغفر).
فب: - xauda، کلاه خود.

xošak huncuq

خوشه خشک شده. خوشه خالی.
(آج. ج ۲ ص ۳۹۴)

م: (ج ۲ ص ۲۸۴).
په: hōšak/xōšak، خوشه گیاه.
فم: hōšag، خوشه.
ف: خوشه.

xost hunus

قول، نذر.
(آج. ج ۲ ص ۳۹۹)
م: په-این واژه را ندارد.
(م. ج ۲ ص ۲۸۶)
هو: (ص ۱۶۰).

په: xwastūk، معترف، معتقد.
ف: خستو، خستوان (مقر، معترف).

xostak hunusuq

ملوک الطوایفی، خان خانی (فتودالی).
(آج. ج ۲ ص ۴۰۰)
م: په-این واژه را ندارد.
(م. ج ۲ ص ۲۸۶)

xškil hučqih

خشکیدن، از گرما سوختن.
(آج. ج ۲ ص ۳۸۱)
م: این واژه را به شکل xškel داده. و
په-این واژه را ندارد.
(م. ج. ص ۲۷۷)

په: hušk، خشک.
فم: پار: - hušk، خشک.
ف: خشک، خشکیدن.

xoh hunh

خوراکی، خوردنی.
(آج. ج ۲ ص ۳۸۷)
م: په-این واژه را ندارد.
(م. ج ۲ ص ۲۸۰)
هو: (ص ۱۶۰).
په: *xwalh/*xwarh (آج).
ف: خوال (خوردنی).

xoir hunjr

تاج شرقی، تاج گل، عمامه.
(آج. ج ۲ ص ۳۹۲)
م: (ج ۲ ص ۲۸۲).
هو: (ص ۱۶۰).
په: *xōd (آج).

ف: خستو، خستوان.

© **xorak** **hnrwl**

نوعی آرد، غذائی عالی، شیرینی یا
غذای ساخته شده با آرد.

(آج. ج ۲ ص ۴۰۵)

م: پھ- این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۹۰)

پھ: **xwārak**، شیرینی، **xwār**،

خوراکی، شیرینی.

فم: **xwār**، غذا، خوراک.

ف: خوراک.

۹۱۲

xortak **hnrswl**

کوچک، خرد.

(آج. ج ۲ ص ۴۱۱)

هو: (ص ۱۶۱).

پھ: **xwurtak**، خرد.

ف: خرد، خرده.

kūytik

xortik **hnrshl**

خوراکی، غذای مطبوع.

(آج. ج ۲ ص ۴۱۲)

م: (ج ۲ ص ۲۹۷).

هو: (ص ۱۶۱).

هو: (ص ۱۶۱).

پھ: **kustag**، ناحیه.

پار: **kōs**، ناحیه، منطقه.

فم: **kustag**، سمت، سوی.

xostakdar **hnuswlqar**

فتودال، مالک پیمانی.

(آج. ج ۲ ص ۴۰۱)

م: (ج ۲ ص ۲۸۶).

هو: این واژه را زیر واژه **xostakk**

داده (ص ۱۶۱).

پھ: **xwāstaktār**، نگاهدار خواسته

و دارایی، وارث.

x xostovan **hnusnqlwng**

به تنهایی به کار برده نشده و در

حالت ترکیبی به معنی اعتراف

کردن، قول دادن، قانع شدن آمده

است.

(آج. ج ۲ ص ۴۰۱)

م: (ج ۲ ص ۲۸۶).

پھ: **xwastūg/āstawān** معترف،

معتقد.

فم: **āstawān**، معترف، معتقد.

پار: **xwāstwān[i ft]**، اعتراف.

ف: خوان.

xunk

huniG

کندر. نک: kndruk

(آج. ج ۲ ص ۴۲۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۳۰۰)

هو: (ص ۱۶۲).

په: *xunk (آج).

xrat

hruus

نصیحت، دستور، فرمان، خرد،
قانون تنبیه، تعلیم و تربیت.

(آج. ج ۲ ص ۴۳۰)

م: تشویق.

(م. ج ۲ ص ۳۰۸)

هو: (ص ۱۶۲).

په: xrat، خرد، عقل.

م: پار: xrad، خرد، عقل

ف: خرد.

او: - xratav، خرد.

په: xwartik، غذا.

م: xwārdig، غذا.

ف: خوردی (شوربا، آب گوشت).

خوزی

xuž

huniδ

وحشی، بی تمدن، بربر.

(آج. ج ۲ ص ۴۱۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۲۹۸)

په: *xužik (آج).

ف: hūvja، عیلام (شوش).

ف: خوزی. آچاریان واژه پهلوی و

فارسی را به معنی اهل خوزستان

دانسته و خوزستان را با این واژه

مربوط می داند.

x xun

huniG

میز. (به تنهایی به کار نرفته) نک.

(1)xan

(آج. ج ۲ ص ۴۲۰)

په: xwān، سفره، سینی.

م: xwān، سفره، غذا.

K

ک

(م. ج ۲ ص ۲۷۶)

هو: (ص ۱۶۳).

په: kām، کام.

فم: kām، کام.

ف: کام.

او: kāmā، کام.

kamak

کاماک

لذت، لذیذ.

(آ.ج. ج ۲ ص ۴۹۹)

م: (ج ۲ ص ۲۷۳).

په: kāmak، کام، میل، کامه.

ف: کام، کامه.

kakžirak

کاکژیړاک

کاجیره، کاژیړه، گیاهی که از آن رنگ به دست آید.

(آ.ج. ج ۲ ص ۴۸۹)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۳۶۹)

په: *kākžirak (آ.ج.).

ف: کاژیړه، کاجیره.

kam

کام

خواست، کام، موافقت.

(آ.ج. ج ۲ ص ۴۹۷)

م: این واژه را به شکل kamk^c داده.

هو: (ص ۱۶۴).

په: kamar، کمر، کمر بند.

ف: کمر.

او: kamarā، کمر.

kačakak

Կաչակակ

زاغ.

*(آج ج ۲ ص ۵۱۹)

م: (ج ۲ ص ۳۸۸)

په: kačalak* (آج).

ایم: شاید kalāčak باشد، که

می تواند تلفظ تازه ای از ایم:

*warāčak باشد.

نک: په: wārāč.

ف: کجله، کلاژ، کلاز.

kapar

Կապար

نوعی گیاه.

(آج ج ۲ ص ۵۲۳)

م: (ج ۲ ص ۳۸۹).

هو: (ص ۱۶۵).

په: kapar* (آج).

ف: کپر. (کومه، آلونک، خانه نئین).

kamakar

Կամակար

کامگار، آزاد، خود رأی.

(آج ج ۲ ص ۴۹۹)

م: کسی که با میل کاری را انجام دهد.

(م ج ۲ ص ۳۷۳)

هو: (ص ۱۶۳).

په: kāmār، کامگار، مطلق العنان،

قدرتمند.

پار: kamgār، کامگار، قدرتمند،

مستقل.

ف: کامکار.

kamay

Կամայ

آزادانه، داوطلبانه، با میل.

(آج ج ۲ ص ۵۰۰)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۲ ص ۳۷۳)

هو: (ص ۱۶۴).

په: kāmāk، کامه، قصد.

ف: کامه.

kamar

Կամար

کمر.

(آج ج ۲ ص ۵۰۱)

م: (ج ۲ ص ۳۷۴).

غله به کار می رود.
ف: کوپژ، کوپز، قفیز.

kapoit**Կապոյժ**

آبی، کبود.
(آ.ج. ج ۲ ص ۵۲۶)

م: (ج ۲ ص ۳۹۲).

هو: (ص ۱۶۶).

په: kapōt، کبود، جزء اوّل در واژه
کبوتر.

فم: kabōt[ta]r، کبوتر.

ف: کبود.

kask**Կասկ**

جو پوست کنده یا پخته، حلیم.
(آ.ج. ج ۲ ص ۵۳۳)

م: (ج ۲ ص ۳۹۵).

هو: (ص ۱۶۶).

په: *kask (آ.ج.).

در په: kašk رابه معنی کشک

آورده است. (آ.ج.).

ف: کشک، کسک (بافتن اول و دوم).

karag**Կարագ**

کره.

(آ.ج. ج ۲ ص ۵۴۳)

kapēn**Կապեն**

کابین.

(آ.ج. ج ۲ ص ۵۲۴)

م: پولی که به زن فاسد داده شود،
پولی که در مقابل کار ناقابل داده
شود.

(م.ج. ج ۲ ص ۳۹۱)

هو: (ص ۱۶۵).

په: kāpēn، کابین، مهریه عروس.

ف: کابین.

kapik**Կապիկ**

میمون.

(آ.ج. ج ۲ ص ۵۲۴)

م: (ج ۲ ص ۳۹۱).

هو: (ص ۱۶۵).

په: kapik، میمون.

ف: کپی، کبی (میمون).

kapic̣**Կապիճ**

واحدی برای وزن حبوبات.

(آ.ج. ج ۲ ص ۵۲۵)

م: (ج ۲ ص ۳۹۱).

هو: (ص ۱۶۵).

په: kapic̣، واحدی که برای توزین

پول طلا.

(آج. ج ۲ ص ۵۵۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۴۱۱)

هو: (ص ۱۶۷).

په: karmīr، سرخ، قرمز.

kešt

կեստ

دین، کیش.

(آج. ج ۲ ص ۵۷۳)

م: این واژه را به keš (ج ۴ ص ۵۷۱)

ارجاع داده است.

هو: (ص ۱۶۷).

په: keš، کیش، دین.

فم: keš، دین دروغین، دین نابحق.

ف: کیش.

او: tkaēša- دین، کیش.

kerp

կերպ

چگونگی، فصل، شکل، جنس، نوع

جامه.

(آج. ج ۲ ص ۵۷۸)

م: (ج ۲ ص ۴۲۹).

هو: (ص ۱۶۸).

په: kīrp، شکل.

فم: kīrb، شکل.

م: (ج ۲ ص ۴۰۱)

په: *karak (آج)؛ kār، گره.

ف: گره.

karavan

կարաւան

کاروان، کوچ، سپاه.

(آج. ج ۲ ص ۵۴۷)

م: (ج ۲ ص ۴۰۲).

هو: (ص ۱۶۷).

په: kārawān، کاروان، ستون

نظامی.

پار: kārawān، سپاه، کاروان نظامی.

ف: کاروان.

karkehan

կարկեհան

نوعی سنگ آتشی رنگ قیمتی،
عقیق.

(آج. ج ۲ ص ۵۵۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۴۰۸)

هو: (ص ۱۶۷).

په: karkēhan سنگ یمانی، عقیق.

karmir

կարմիր

رنگ قرمز، رنگ روناس، ارغوانی،

هو: (ص ۱۷۲).

په: kunčit، کنجد.

ف: کنجد.

kštapanak ԿՏԱՊԱՆԱԿ

نوعی زینت.

(آج، ج ۲ ص ۶۱۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م، ج ۲ ص ۴۵۴)

هو: (ص ۱۷۲).

په: *kuštpānak (آج).

kohak

ԿՈՒՏԱԿ

موج بزرگ، کوه، صخره.

(آج، ج ۲ ص ۶۲۰)

م: (ج ۲ ص ۴۵۹).

هو: (ص ۱۷۳).

په: *kōhak (آج).

ف: کوهه (موج).

koit

ԿՈՒՅ

گروه، انباشته، جمعیت، رمه، خیل
اسبان.

(آج، ج ۲ ص ۶۳۰)

م: په-این واژه را ندارد.

او: - kəhrp، شکل.

kert

ԿԵՐՏ

ساختمان، بافته شده، کار شده.

(آج، ج ۲ ص ۵۷۹)

م: ج ۲ ص ۴۳۰.

هو: (ص ۱۶۸).

په: kirt/kart، عمل.

فم: kird، حقیقت امر، علت.

ف: دست-کرد.

kndruk

ԿՆԴՐՈՒԿ

کندر، نک: xunk.

(آج، ج ۲ ص ۶۰۷)

م: (ج ۲ ص ۴۵۰).

هو: (ص ۱۷۲).

په: kundürk/kundur، کندر.

ف: کندر.

knčit

ԿՆՇԻՏ

کنجد.

(آج، ج ۲ ص ۶۱۰)

م: این واژه را به kunjut ارجاع

داده است.

(م، ج ۴ ص ۵۸۷)

kotak

Կոտակ

کوچک، کوتاه قد. این واژه را به kotik ارجاع داده به معنی نوزاد حیوانات.

(آج. ج ۲ ص ۴۰)

م: (ج ۲ ص ۴۷۴).

هو: (ص ۱۷۳).

په: kotak، کوچک، کودک، جوان.

فم: kōdak، کوچک.

ف: کودک.

او: kutaka، کوچک.

kuž

Կուժ

کوزه.

(آج. ج ۲ ص ۶۵۴)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۴۸۰)

هو: (ص ۱۷۳).

په: *kūž (آج).

ف: کوزه.

Կ

kund

Կունդ

شجاع (?)

(آج. ج ۲ ص ۶۵۹)

م: (ج ۲ ص ۴۸۲).

(م. ج ۲ ص ۴۶۶)

هو: (ص ۱۷۳).

په: kōt، توده، گروه.

ف: کود (انباشته).

koir

Կոյր

کور، نابینا.

(آج. ج ۲ ص ۶۳۱)

م: (ج ۲ ص ۴۶۶).

هو: (ص ۱۷۳).

په: kōr، کور.

فم: kōr، کور.

ف: کور.

† kov

Կով

گاو.

(آج. ج ۲ ص ۶۳۹)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۲ ص ۴۷۳)

په: gāw، گاو (شکل gō در ترکیب

gōspand آمده).

فم: gāw، گاو.

ف: گاو.

او: gav (5) گاو.

م: (ج ۲ ص ۴۹۶).
 په: *kutāp (آج).
 ف: کوداب، قطاب.

krpak

Կրպակ

مغازه، میکده.
 (آج. ج ۲ ص ۶۸۴)
 م: (ج ۲ ص ۵۰۹).
 هو: (ص ۱۷۳).
 په: *kurpak (آج).
 ف: گربه (کلبه).

kôšik

Կօշիկ

کفش.
 (آج. ج ۲ ص ۶۸۷)
 م: (ج ۲ ص ۵۱۱).
 هو: (ص ۱۷۳).
 په: kafš/kafšak، کفش.
 ف: کفش.

په: *kund (آج).
 ف: گُند، کندآور (دلیر، دلاور، شجاع).

kušt

Կուշտ

پهلو، شکم.
 (آج. ج ۲ ص ۶۶۰)
 م: په-این واژه را ندارد.
 (م. ج ۲ ص ۴۸۲)
 هو: (ص ۱۷۳).
 په: kust، پهلو، طرف.
 فم: kustag، طرف، پهلو.
 پار: kōs، ناحیه، منطقه. (؟)
 ف: گُستی (بندی که زردشتیان برکمر می‌بندند (؟))

ktap

Կտապ

قطاب.
 (آج. ج ۲ ص ۶۷۴)

H

Հ

(آج. ج ۳ ص ۶)

م: (ج ۳ ص ۹)

په: hazārpēt ، فرمانده هزار نفر.

hazaravuxt

Հազարաւոյժս

این واژه در ایران لقبی بوده و در زبان ارمنی بعنوان نام خاص به کار می رفته است. هر چند این واژه از پهلوی به وام گرفته شده است، اصل پهلوی آن اینک در دست نیست.

(آج. ج ۳ ص ۷)

شاید ایم: hazārbōxt* باشد.

hazar

Հազար

هزار.

(آج. ج ۳ ص ۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۸)

هو: (ص ۱۷۴).

په: hazār ، هزار.

فم: hazār ، هزار.

ف: هزار.

او: hazangra ، هزار.

hazarapet Հազարապետ

هزار بد، فرمانده هزار سرباز.

H

Հ

(آج. ج ۳ ص ۶)

م: (ج ۳ ص ۹)

په: hazārpēt ، فرمانده هزار نفر.

hazaravuxt

Հազարաւոյժս

این واژه در ایران لقبی بوده و در زبان ارمنی بعنوان نام خاص به کار می رفته است. هر چند این واژه از پهلوی به وام گرفته شده است، اصل پهلوی آن اینک در دست نیست.

(آج. ج ۳ ص ۷)

شاید ایم: hazārbōxt* باشد.

hazar

Հազար

هزار.

(آج. ج ۳ ص ۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۸)

هو: (ص ۱۷۴).

په: hazār ، هزار.

فم: hazār ، هزار.

ف: هزار.

او: hazangra ، هزار.

hazarapet Հազարապետ

هزار بد، فرمانده هزار سرباز.

دینی.

hamaspram**Համասպրամ**

خوش بو، خوش عطر، بودار.

(آج ج ۳ ص ۲۱)

م: (ج ۳ ص ۲۸).

هو: (ص ۱۷۷).

په: hāmisprahm* (آج).

، isprahmag, isprahm ، فم، پار، گُل.

ف: اسپرغم، سپرغم.

a

hamavar**Համավար**

هموار، هم شکل، یکسان مخلوط شده.

(آج ج ۳ ص ۲۱)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۲۸)

په: hamwār ، هموار، برابر.

ف: هموار.

hamar**Համար**

شمار، شماره، حساب، پرس و جو، محاسبه، آزمایش، مقایسه، حدس زدن.

hač

ač

خوش آیند، خوش رفتار، آشتی.

(آج ج ۳ ص ۱۵)

م: په این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۱۸)

(آج) واژه hač را از په - sač به

معنی مناسب و سزاوار می داند.

hamak**Համակ**

همه، کلاً، کاملاً.

(آج ج ۳ ص ۱۹)

م: (ج ۳ ص ۲۳).

هو: (ص ۱۷۷).

په: hamāk ، همه، کلاً.

فم: hamāg ، همه.

ف: همه.

او، فب: - hama.

hamakden**Համակդեն**

کسی که به دین زردشت آشنائی کامل داشته باشد.

(آج ج ۳ ص ۲۰)

م: (ج ۳ ص ۲۳).

هو: (ص ۱۷۷).

په: hamākdēn ، مراسم کامل

hambarakapet

ا

Համբարակապետ

رئيس انبار دولتی.

(آ.ج. ۳ ص ۲۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(ج. ۳ ص ۳۰)

ایم: *hambārakpet.

hambarapān

ا

Համբարապան

محافظ، نگهبان انبار، انباردار.

(آ.ج. ۳ ص ۲۴)

م: (ج. ۳ ص ۳۰).

ایم: *hambārpān.

hambaru Համբարու**hambari Համբարի**حوری، شیطان، جن، دیو حقیقی یا
تخیلی.

(آ.ج. ۳ ص ۲۴)

م: (ج. ۳ ص ۳۱)

په: *hambaru (آ.ج.).

(آ.ج. ۳ ص ۲۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج. ۳ ص ۲۸)

هو: (ص ۱۷۸).

په: āmār، آمار، شمردن.

ف: آمار.

hamarakar**Համարակար**

حسابدار.

(آ.ج. ۳ ص ۲۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج. ۳ ص ۲۹)

هو: زیرواژه hamar داده است (ص

۱۷۸).

په: āmārkar، حسابدار.

ف: آمارگر.

ا

hambarak Համբարակ

انبار.

(آ.ج. ۳ ص ۲۳)

م: (ج. ۳ ص ۳۰).

هو: (ص ۱۷۸).

په: hambār، انبار.

فم: hambār، انبار.

ف: انبار.

hamsayek

Համսայեակ

دارای ملیت مشترک و واحد.

(آج. ج ۳ ص ۲۸)

م: (ج ۳ ص ۳۵).

په: hamsāyak, همسایه.

فم: sāyag, سایه.

ف: همسایه.

hangamank^c

Հանգամանք

چگونگی، فصل، نوع، نمونه، سبب،

اثبات، اطلاع، اجزاء یک شیء.

(آج. ج ۳ ص ۳۶)

م: (ج ۳ ص ۴۳).

په: hangām, هنگام (آج).

ف: هنگام.

hanganak

Հանգանակ

سهمی، وجهی شراکتی که برای امور

مختلف و جشنها جمع آوری

می شد، گردش دسته جمعی.

(پیک نیک).

(آج. ج ۳ ص ۳۶)

م: (ج ۳ ص ۴۳).

په: hangāmak, شورا (آج).

ang+amak

hamimak

Համիմաղ

مخالف، مدعی، دادستان.

(آج. ج ۳ ص ۲۶)

م: (ج ۳ ص ۳۴).

په: hamēmāl, دشمن، مخالف.

ف: همیمال (طرف دعوی).

hamharz

Համհարզ

hamaharz

Համահարզ

معاون، یاور، دستیار، ندیمه.

(آج. ج ۳ ص ۲۷)

م: (ج ۳ ص ۳۴).

په: hāmharz, همراه، یاور؛ و به

صورت hamāl, hamahl.

پار: hāmhirz, همراه، یاور.

hamširak

Համժիրակ

همشیره، هم غذا، دو دوست که با

هم بزرگ شده باشند.

(آج. ج ۳ ص ۲۸)

م: (ج ۳ ص ۳۴).

په: hamširak, (آج).

ف: همشیره. hamširak

handēs **Հանդես**
angdaš

محکمه، داد، اثبات، منظره، میدان،
میدان مبارزه، مسابقه، دلاوری،
سرشماری سپاه.

(آج. ج ۳ ص ۳۹)
م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۷)
هو: (ص ۱۷۹).
په: *handēs (آج).

hančar **Հանճար**

دانائی، مهارت، فکر، عقل، چاره.
(آج. ج ۳ ص ۴۱)

م: (ج ۳ ص ۵۰).
هو: (ص ۱۷۹).

په: *hančār (آج).

ف: هنجار (انگاره، روش، رفتار).

hašt **Հաշտ**
aslamak

صلح جو، آشتی طلب، خوش قلب،
بخشنده، محبوب.

(آج. ج ۳ ص ۴۳)
م: (ج ۳ ص ۵۴).

هو: (ص ۱۷۹).

په: āšt، صلح، آشتی.

ف: هنگامه (جمعیت مردم).

hangoin **Հանգոյն**

مانند، - وش (ماه وش).

(آج. ج ۳ ص ۳۷)
م: (ج ۳ ص ۴۴).

په: hamgōnak/hamgōn،
amg-onak ang-onak همانند.
فم: hamgōnag، همانند.
ف: همگون، همگونه.

hangrēč **Հանգրեւ**
ang-girtis

تلخیص، خلاصه کردن.

(آج. ج ۳ ص ۳۷)
م: (ج ۳ ص ۴۵).

په: *hām-grēč (آج). *ang-girtik*
در پهلوی hangirtik، به معنای
خلاصه و نتیجه، آمده است.

handart **Հանդարտ**
ang-āst

آرام، خاموش، ساکت.

(آج. ج ۳ ص ۳۸)
م: (ج ۳ ص ۴۶).

په: *handart (آج).

ف: جزء دوم: ایوان.

havan

Հաւան

havan

هاون.

(آج. ج ۳ ص ۶۸)

م: havank^c داده است.

(م. ج ۳ ص ۸۰)

هو: (ص ۱۸۰).

په: hāwan ، هاون.

ف: هاون، هاونگ.

havasar

Հաւասար

برابر، مانند، شریک، هم شکل،
کلی، عمومی.

(آج. ج ۳ ص ۶۹)

م: (ج ۳ ص ۸۰)

پار: hāwsār ، مانند، شبیه و
hāwsārag ، دارای همان مقام و

سن (?).

hešmak

Հեշմակ

hešmak

دیو، شیطان.

(آج. ج ۳ ص ۷۹)

م: (ج ۳ ص ۹۲).

په: xēšm ، خشم، دیو خشم.

فم: āšt ، صلح.

ف: آشتی.

harazat

Հարազատ

فرزند یک پدر، برادر یا خواهر،
والدین صمیمی، هم خانواده،
دوست داشتنی. صحیح، اصیل.

(آج. ج ۳ ص ۵۵)

م: (ج ۳ ص ۶۵).

هو: (ص ۱۸۰).

په: *haḏazāt (آج.).

harakaš

Հարակաշ

شریک باغ یا مزرعه، پدر شوهر.

(آج. ج ۳ ص ۵۵)

م: (ج ۳ ص ۶۵).

په: *haḏakaš ، هم کشت. (آج.).

harevan

Հարեւան

همسایه.

(آج. ج ۳ ص ۵۷)

م: (ج ۳ ص ۶۷).

په: *had (آج.).

شاید: ایم: *hadaywān ، هم خانه
باشد.

م: (ج ۳ ص ۱۱۳).
 په: humāy نام مرغی که خوشبختی
 می آورد.
 فم، پار: humāy[ōn]، خوشبخت،
 همایون.
 ف: همای، همایون.

hnar

Հնար

چاره، وسیله، چاره جوئی، امکان،
 چاره جوئی ماهرانه.

(آج ج ۳ ص ۱۰۴)

م: (ج ۳ ص ۱۱۵).

هو: (ص ۱۸۱).

په: hunar، هنر.

فم: hunar، هنر.

ف: هنر.

او: hunara-، قدرت، قابلیت،
 هنر.

hndipē

Հանդիպէ

hndupa

Հնդուպա

نوعی گیاه.

(آج ج ۳ ص ۱۰۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۱۱۷)

فم: xešm، خشم، دیو خشم.

پار: išm، دیو خشم.

ف: خشم.

او: - aēšma. خشم.

hzôr

qazur

Հզոր

پر قدرت، زورمند، قوی هیکل.

(آج ج ۳ ص ۹۰)

م: (ج ۳ ص ۱۰۳).

په: *hu-zōr. (آج).

hēn

Հէն

راهزن، دزد، دشمن، سپاه، گردان در
 حال حمله.

(آج ج ۳ ص ۹۱)

م: (ج ۳ ص ۱۰۳).

هو: (ص ۱۸۰).

په: hēn، دشمن.

فم: hēn، دشمن.

او: - haēnā، دشمن.

hmai

Հմայ

سحر، پیش گوئی جادوگرانه، ساحر،
 ماهر، باتجربه.

(آج ج ۳ ص ۱۰۳)

په: frahang ، فرهنگ، واژه اصیل
 پار. داود.
 فم: frahang ، فرهنگ.
 ف: فرهنگ.

hramayel **Հրամայել**

فرمان دادن.
 (آج. ج ۳ ص ۱۳۰)
 م: سفارش دادن، اجازه دادن، منع کردن.
 (م. ج ۳ ص ۱۴۴)
 په: - framāy ، فرمان دادن.
 فم، پار: - framāy ، فرمان دادن.
 ف: فرمود، فرمای.
 دری زرتشتی: = hermunidvun
 فرمودن.

hraman **Հրաման**

فرمان، سفارش.
 (آج. ج ۳ ص ۱۳۰)
 م: (ج ۳ ص ۱۴۴)
 هو: (ص ۱۸۲)
 په: framān ، فرمان.
 فم، پار: framān ، فرمان.
 ف: فرمان.

په: *hindubā . (آج).
 ف: هندبا (کاسنی).

hošibuak **Հոօիբուակ**

نوعی ماده معطر
 (آج. ج ۳ ص ۱۱۴)
 م: (ج ۳ ص ۱۳۰).
 په: xwaš + bōdāk ، خوش بو.
 فم: xwašt bōyāg ، خوش و بویا.
 ف: خوش بوی.

hpatak **Հպատակ**

qaptaq
 مطیع، تحت الحمایه، مرئوس کسی
 قرار گرفته.
 (آج. ج ۳ ص ۱۱۶)
 م: (ج ۳ ص ۱۳۹).
 په: *hupatak . (آج).

hrahang **Հրահանգ**

ورزش، دانش، علم، تمرین برای
 یادگیری، مسابقه، قانون، نظم، به
 اندازه، سواد.
 (آج. ج ۳ ص ۱۲۹)
 م: (ج ۳ ص ۱۴۳).
 هو: (ص ۱۸۲).

م: (ج ۳ ص ۱۲۷).

په: *frapādak. (آج).

hratarak Հրատարակ

جارچی، منادی.

(آج ج ۳ ص ۱۳۳)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۱۴۹)

په: *fratarah. (آج).

hravēr Հրաւեր

دعوت، ندا.

(آج ج ۳ ص ۱۳۳)

م: (ج ۳ ص ۵۰).

هو: (ص ۱۸۳).

په: *fravēd. (آج).

ف: نـ[وید.

hrbuak Հրբուակ

نوعی ماده‌ معطر.

(آج ج ۳ ص ۱۳۴)

م: (ج ۳ ص ۱۵۰).

ایم: *frabōdāk، بویا.

په: fra+bōdāk، فرا و بویا.

مانوی: bōyāg -، بویا.

hramanatar

Հրամանատար

حاکم، هزار بد، درجه‌دار.

(آج ج ۳ ص ۱۳۱)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۱۴۵)

هو: (ص ۱۸۲).

په: framātār، فرمانده، حاکم،

رئیس.

ف: فرماندار.

hraš Հրաշ

شگفت انگیز، خارق العاده.

(آج ج ۳ ص ۱۳۱)

م: hrašk.

(م ج ۳ ص ۱۴۵)

هو: (ص ۱۸۳).

په: fraš[akird رستاخیز.

fraš[amurw مرغ شگفت، طاووس

پار: fraš[egart، فرشگرد.

hraparak Հրապարակ

میدان، جای وسیع، محکمه، دربار،

جمعیت، انبوه مردم.

(آج ج ۳ ص ۱۳۲)

هو: (ص ۱۸۴).

په: frawartik[ān] ، جشن روز
آخرین ماه سال.
فم: frawardīn ، نخستین ماه سال.
ف: فروردین.

hrušak

Հրուշակ

نوعی حلوا.

(آج. ج ۳ ص ۱۳۸)

م: (ج ۳ ص ۱۵۴).

هو: (ص ۱۸۵).

په: afrōšak ، نوعی نان، نوعی
کلوچه
ف: افروشه.

hôrot

Հօրոտ

نوعی گل زیبا و خوشبو.

(آج. ج ۳ ص ۱۳۹)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۱۵۵)

په: hordāt ، خرداد.

فم: harwdād ، خرداد.

ف: خرداد.

hreštak

Հրեշտակ

قاصد، نامه بر، پیغامبر، پیغمبر،
رسول بشارت دهنده، فرشته
آسمانی، آیه.

(آج. ج ۳ ص ۱۳۴)

م: (ج ۳ ص ۱۵۱).

هو: (ص ۱۸۴).

په: frēstak ، فرشته.

فم: ftrēstag ، پیامبر، فرشته.

پار: hrēstag ، پیامبر، فرشته.

ف: فرشته.

hrovartak

Հրովարտակ

منشور، فرمان شاه.

(آج. ج ۳ ص ۱۳۷)

م: (ج ۳ ص ۱۵۳).

هو: (ص ۱۸۴).

په: frawartak طومار.

فم: پار: frawardag ، طومار، نامه.

hrotic

Հրոտիկ

آخرین ماه سال در تقویم قدیم
ارمنی.

(آج. ج ۳ ص ۱۳۷)

م: (ج ۳ ص ۱۵۳).

J

ژ

(م. ج ۳ ص ۱۷۸)

په: zamestān, zam, زمستان.

فم: damestān, زمستان.

ف: زم، زمستان.

* † jmer'n

ژمستان

زمستان.

(آج. ج ۳ ص ۱۵۵)

م: په-این واژه را ندارد.

Č

č

(آج ج ۳ ص ۱۷۴)

م: پھ-این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۱۹۱)

هو: (ص ۱۸۶).

پھ: čaxr. چرخ.

ف: چرخ.

او: čaxra، چرخ.

čakat

čakas

پیشانی، ناصیه، جبهه جنگ،
ورودیه، صفحه اول کتاب.

(آج ج ۳ ص ۱۷۵)

م: (ج ۳ ص ۱۹۱).

هو: (ص ۱۸۶).

čaxarak

čaxarak

چرخ، دستگاه چرخ دار.

(آج ج ۳ ص ۱۷۳)

م: این واژه را به پهلوی نداده است و

به معنی چرخ نخ ریزی (دوک)

نیز آورده است.

(م ج ۳ ص ۱۹۰)

هو: (ص ۱۸۶).

پھ: čaxrak، چرخ نخ ریزی.

ف: چرخه.

čaxr

čaxr

چرخش، دور، گشت، حوزه، حومه.

په: čakāt ، قلّه.

ف: چکاد، چکاده (بالای سر،
پیشانی).

(1) čambar Ճամբար

گردن بند.

(آج. ج ۳ ص ۱۷۹)

م: (ج ۳ ص ۱۹۴) شماره ۱ و ۲ را یکی
دانسته است.

هو: (ص ۱۸۶).

په: čambar ، چنبر، سربند، حلقه
دایره.

ف: چنبر.

(2) čambar Ճամբար

سپاه، اردوی سپاه.

(آج. ج ۳ ص ۱۸۰)

م: (ج ۳ ص ۱۹۴).

په: čambar ، دوره، محاصره،
سپاه، دسته. (آج).

ف: چنبر، چنبره.

čambarak Ճամբարակ

طناب یا رشته آهنی.

(آج. ج ۳ ص ۱۸۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۱۹۴)

په: *čambarak. (آج).

čambak Ճանբակ

نوعی گیاه که از آن ماده معطری به
دست می آید.

(آج. ج ۳ ص ۱۸۳)

م: (ج ۳ ص ۱۹۶).

هو: (ص ۱۸۷).

په: čambak ، گل چمبک، زنبق.
ف: زنبق.

čaš Ճաշ

ناهار، بزم.

(آج. ج ۳ ص ۱۸۵)

م: (ج ۳ ص ۱۹۴)

هو: (ص ۱۸۷)

په: čāšt ، ناهار، غذا.
ف: چاشت.

čašak Ճաշակ

چشیدن، مزه کردن، امتحان کردن.

(آج. ج ۳ ص ۱۸۵)

م: مزه کردن خوراکی یا آشامیدنی.

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۰۲)

هو: (ص ۱۸۸).

په: čarak, čār, چاره.

پار: čār, چاره.

ف: چار، چاره.

čarak

ծարակ

علوفه، علف خوراکی حیوانات.

(آ. ج ۳ ص ۱۹۱)

م: خوراک انسانها، مرتع و چراگاه.

محل زندگی، بطور کلی غذا،

خوراک و آنچه خورده شود.

(م. ج ۳ ص ۲۰۲)

په: čarak, چراگاه، علف، رمه.

فم: پار: čarag, رمه.

ف: چرا.

čarp

ծարպ

پیه، چاقی، حاصلخیزی، چربی

گوشت.

زیتون، روغن زیتون.

(آ. ج ۳ ص ۱۹۲)

م: (ج ۳ ص ۲۰۳).

هو: (ص ۱۸۸).

په: čarp, چرب، نرم.

(م. ج ۳ ص ۱۹۸)

هو: (ص ۱۸۷).

په: čašidan, چشیدن.

ف: چشیدن.

čapuk

ծապուկ

زود، تند، سریع، چابک.

(آ. ج ۳ ص ۱۸۷)

م: (ج ۳ ص ۲۰۰).

هو: (ص ۱۸۸).

په: čāpūk, چابک.

ف: چابک.

čatrak

ծատրակ

شطرنج، بازی شطرنج.

(آ. ج ۳ ص ۱۹۰)

م: (ج ۳ ص ۲۰۲).

هو: (ص ۱۸۸).

په: čatrang, شطرنج.

ف: شطرنج.

čar

ծար

čarak

ծարակ

چاره، دوا و درمان.

(آ. ج ۳ ص ۱۹۰)

(آج. ج ۳ ص ۱۹۵)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۰۶)

هو: (ص ۱۸۹).

ایم: جزء čam در واژه čambar با

این واژه مربوط است.

پار: čamag، حرکت، دوره.

ف: چم (حرکت با پیچ و خم).

čemiš

ծնմիւ

مستراح.

(آج. ج ۳ ص ۱۹۶)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۰۷)

هو: (ص ۱۸۹).

په: čamišn، شاشیدن، مستراح.

فم: čambišn. شاشیدن، مستراح.

فز: چمشر، اوستائی چمشر. دعایی

که هنگام عمل دفع می خوانند.

čermak

ծերմակ

سفید.

(آج. ج ۳ ص ۱۹۸)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۰۸)

هو: (ص ۱۸۹).

پار: čarb، نرم، ملایم.

ف: چرب.

čarpik

ճարպիկ

زرنگ، چابک، پرجنب و جوش،

کاری.

(آج. ج ۳ ص ۱۹۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۰۳)

په: *aurpik (آج).

čartuk

ճարճուկ

اسب سفید با خالهای سیاه.

(آج. ج ۳ ص ۱۹۴)

م: په این واژه را ندارد. و معنی آن را

«اسب مایل به سیاه» داده است.

(ج ۳ ص ۲۰۵)

هو: (ص ۱۸۹).

په: *čartuk (آج).

ف: - چرد، - چرته (رنگ چهره و

پوست) (۴).

(اسب کمیت. سرخ تیره).

čem

ծեմ

چرخش، طرز راه رفتن، چم.

(م. ج ۳ ص ۲۲۵)

هو: (ص ۱۹۰).

په: *čurak (آج).

ف: جُرّه (باز نر)

črag

čruq

چراغ، شمع، نور، چلچراغ.

(آج. ج ۳ ص ۲۱۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۲۸)

هو: (ص ۱۹۰).

په: čirag ، چراغ.

فم: čirāh ، چراغ.

پار: čirāx ، چراغ.

ف: چراغ.

په: *čermak . (آج).

ف: چرمه (اسب سفید).

čšmarit

čɛɫmarɨs

درست، صحیح، بی غلط.

(آج. ج ۳ ص ۲۰۹)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۱۹)

په: čašm-dīt آشکار، محقق.

čur'ak

čnɪɾɪɫɪ

čurak

čnɪɾɪɫɪ

باز نر.

(آج. ج ۳ ص ۲۱۴)

م: په-این واژه را ندارد.

M

Մ

(آج. ج ۳ ص ۲۳۵)

م: (ج ۳ ص ۲۴۲).

هو: (ص ۱۹۱).

په: *māhik (آج).

mač

Մաճ

گاو آهن، دسته گاو آهن.

(آج. ج ۳ ص ۲۴۱)

م: (ج ۳ ص ۲۴۵).

هو: (ص ۱۹۱).

په: *māč (آج).

ف: آماج (آلتی که زمین را با آن شیار

کنند).

mazdezn

Մազդէզն

زردشتی، دین زردشت، آئین
مزدیسنی و پیرو این آئین.

(آج. ج ۳ ص ۲۲۴)

م: (ج ۳ ص ۲۳۲).

هو: (ص ۱۹۰).

په: māzdēsn ، مزدیسنی.

فم: māzdēs ، مزدیسن.

ف: مزدیسن.

mahik

Մահիկ

ماه نو، هلال ماه، نوعی زینت هلالی
شکل.

maškaparčēn

bag 95

Մաշկապարճեն

سرپرده بزرگی که برای شاهان بر پا می داشتند.

(آج. ج ۳ ص ۲۶۱)

م: (ج ۳ ص ۲۵۹).

هو: (ص ۱۹۲).

په: maškaparčēn ، چادر سلطنتی.

فم: maškabarzēn ، چادر سلطنتی.

matak

Մատակ

جنس ماده در حیوانات.

(آج. ج ۳ ص ۲۶۶)

م: (ج ۳ ص ۲۶۵).

هو: (ص ۱۹۲).

په: mātak ، ماده.

فم: māyag ، ماده.

ف: ماده.

(1) matean

Մատեն

مادیان، اسب ماده.

(آج. ج ۳ ص ۲۶۸)

م: (ج ۳ ص ۲۶۶)

man

Ման

واحدی برای وزن.

(آج. ج ۳ ص ۲۵۰)

م: (ج ۳ ص ۲۵۰).

په: *man. (آج).

ف: مَن.

mank

Մանկ

حیله گری، ننگ، مودی گری، حیله گری.

(آج. ج ۳ ص ۲۵۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۵۲)

هو: (ص ۱۹۱).

په: *mang (آج).

شاید ایم: nang ، ف: ننگ باشد.

manušak

Մանուշակ

گل بنفشه.

(آج. ج ۳ ص ۲۵۶)

م: (ج ۳ ص ۲۵۵).

هو: (ص ۱۹۱).

په: wanašak ، گل بنفشه.

ف: بنفشه.

ف: ملخ.
او: - maḏaxa ملخ.

(1) marg Uwrq

دشت، مرغزار.
(آج. ج ۳ ص ۲۷۵)
م: په- این واژه را ندارد.
(م. ج ۳ ص ۲۷۱)
هو: (ص ۱۹۳).
په: marw ، مرغزار، گیاه.
فم: marw ، گیاه، علف.
پار: marḡ ، بیشه، مرغزار.
ف: مرغ (مرغزار).

(2) marg Uwrq

پرنده.
(آج. ج ۳ ص ۲۷۵)
م: این واژه را ندارد.
په: murw ، پرنده.
فم: murw ، پرنده.
پار: murḡ ، پرنده.
ف: مرغ.
او: - mərəḡa پرنده.

په: mātiyān ، مادیان.
ف: مادیان.

(2) matean Uustiwḡ

کاغذ، کتاب، فصلی از کتاب، نوشته،
کتیبه.
(آج. ج ۳ ص ۲۶۹)
م: (ج ۳ ص ۲۶۶).
په: mātayān ، کتاب.
مانوی: mādayān ، کتاب.

mar Uwr

اندازه‌ای برای مایعات و جمادات.
(آج. ج ۳ ص ۲۷۳)
م: (ج ۳ ص ۲۷۰).
هو: (ص ۱۹۲).
په: *mār (آج).

marax Uwrwḡ

ملخ.
(آج. ج ۳ ص ۲۷۴)
م: په- این واژه را ندارد.
(م. ج ۳ ص ۲۷۰)
هو: (ص ۱۹۲).
په: madak ، ملخ.

او: - maiðgāirga ، میانه سال.

marz

U̯arq

استان، بخش، ولایت.

(آج ج ۳ ص ۲۸۱)

م: استانی که نزدیک سرحد باشد،
یکی از چهار سوی کشور، تپه‌ای
که مابین دو دشت سرحد و مرز
باشد.

(م ج ۳ ص ۲۷۸)

هو: (ص ۱۹۳).

په: marz ، مرز.

پار: marz ، مرز.

ف: مرز.

او: - marəza ، مرز.

(1) marzpan U̯arqayān

مرزبان.

(آج ج ۳ ص ۲۸۲)

م: (ج ۳ ص ۲۷۸).

په: marz(o)pān ، مرزبان.

ف: مرزبان.

(2) marzpan

مقیاسی برای اندازه‌گیری مایعات و

margay

U̯arqay

ماه یازدهم در تقویم قدیم ارمنی،
زمان.

روی تخم نشستن پرندگان.

(م ج ۳ ص ۲۷۲).

این واژه را (آج) نداده.

ایم: *wargazan

فب: - varkazana ، برابر ماه آبان.

عیلامی: margašanaš ، برابر ماه
آبان.

margarē

U̯arqark

شخص دانائی که آینده را پیش بینی
کند.

(آج ج ۳ ص ۲۷۶)

م: به صورت margar داده است.

(م ج ۳ ص ۲۷۱)

په: - *mārgar (آج).

mareri

U̯arērī

ماه دهم تقویم قدیم ارمنی.

(آج ج ۳ ص ۲۸۱)

م: (ج ۳ ص ۲۷۸)

په: medyāir[im] ، میان سال، نام

یکی از گاهنبارها.

mehekan Մեհեկան

هفتمین ماه تقویم قدیم ارمنی.
(آج. ج ۳ ص ۲۹۶)
م: این واژه را به شکل meheki نیز
داده است.

(م. ج ۳ ص ۲۹۸)

هو: (ص ۱۹۴)

په: mihrakān، مهرگان.
ف: مهرگان.

mentan Մենթան

لباس، کسوت:

(آج. ج ۳ ص ۳۰۳)

م: لباس مزین.

(م. ج ۳ ص ۳۰۵)

په: *nemtan. (آج.)

ف: نیمتن، نیمتنه.

mštik Մշտիկ

وسیله‌ای برای تزریق مایعات.

(آج. ج ۳ ص ۳۳۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۳۵۱)

هو: (ص ۱۹۵)

په: *muštik. (آج.)

حبوبات.

(آج. ج ۳ ص ۲۸۳)

م: (ج ۳ ص ۲۷۸).

په: *marzpān. (آج.)

marzpet Մարզպետ

کارمند دربار شاه‌ی.

(آج. ج ۳ ص ۲۸۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۷۸)

ایم: *marzpet، مرزبان.

marjel Մարձել

بدن را با روغنهای مختلف مالیدن،

مالیدن، اندودن.

(آج. ج ۳ ص ۲۸۵)

په: mālidan، مالیدن.

ف: مالیدن.

mehean Մեհեան

بتکده، قربانگاه.

(آج. ج ۳ ص ۲۹۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۲۹۸)

په: *meh. (آج.)

moik

Մոյկ

کفش، پاپوش.

(آج. ج ۳ ص ۳۲۴)

م: (ج ۳ ص ۳۵۷)

په: māk، موزه، کفش.

ف: موزه (کفش)، موق (معرب)

نک: mučak.

moir

Մոյր

گدایی، صدقه‌ای که به گدا دهند.

(آج. ج ۳ ص ۳۴۵)

م: (ج ۳ ص ۳۵۷)

په: *mōd (آج).

هم ریشه این واژه در پهلوی به

شکل must، درد ورنج آمده، از

ریشه mud.

ف: مویدن (گریستن).

movpet

Մովպետ

موبد.

(آج. ج ۳ ص ۳۴۶)

م: (ج ۳ ص ۳۵۹).

په: mowpet، موبد.

پار: maḡbed، موبد.

ف: موبد.

mog

Մոգ

مغ، روحانی زردشتی، ساحر، منجم.

(آج. ج ۳ ص ۳۲۷)

م: (ج ۳ ص ۳۵۲)

هو: (ص ۱۹۵)

په: moḡ، مغ، موبد.

پار: maḡ[bed، مغ، موبد.

ف: مغ.

او: moḡu، مغ.

فب: magav، مغ.

moḡez

Մոգէզ

مارمولک.

(آج. ج ۳ ص ۳۴۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۳۵۶)

په: نامعلوم. (آج).

mom

Մոմ

موم غسل.

(آج. ج ۳ ص ۳۴۲)

م: (ج ۳ ص ۳۵۶)

هو: (ص ۱۹۶).

په: *mōm (آج).

ف: موم.

ف: مشت، مشته.

نک: mog

muštak

Մուշակ

پوستین.

(آج. ج ۳ ص ۳۶۰)

م: (ج ۳ ص ۳۶۴)

په: *muštak. (آج.)

murhak

Մուրհակ

کاغذ مهر شده، سفته، سند.

(آج. ج ۳ ص ۳۶۴)

م: (ج ۳ ص ۳۶۶)

هو: (ص ۱۹۷)

په: muhr، مهر.

فم: پار: muhr، مهر.

ف: مهر.

murt

Մուրտ

مورد، نوعی گیاه و میوه آن.

(آج. ج ۳ ص ۳۶۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۳۶۷)

هو: (ص ۱۹۷)

په: mōrt، مورد.

ف: مورد.

mučak

Մուճակ

کفش، کفش زنانه.

(آج. ج ۳ ص ۳۵۷)

م: (ج ۳ ص ۳۶۳)

په: mōčak، کفش.

ف: موزه. (کفش)

نک: moik.

mušk

Մուշկ

مُشک، نوعی ماده خوشبوی حیوانی.

(آج. ج ۳ ص ۳۶۰)

م: (ج ۳ ص ۳۶۴)

هو: (ص ۱۹۶)

په: mušk، مُشک.

ف: مُشک.

mušt

Մուշտ

بازو، مشت.

(آج. ج ۳ ص ۳۶۰)

م: ضربه ای بادیست یا سر. چوبی که

نقره را با آن در کوره حل کنند، مشت.

(م. ج ۳ ص ۳۶۴)

په: mušt، مشت.

Y (h)

8

او: yasna - یسنا، یسنه.

y(h)akint **Յակինտ**

نوعی سنگ قیمتی. (وام واژه از یونانی).

(آج. ج ۳ ص ۲۷۸)

م: (ج ۳ ص ۲۸۳).

په: yākant، یاقوت.

پار: yākunt، یاقوت.

ف: یاقوت.

y(h)az **Յազ**

در واژه‌های مرکب به کار رفته.

قربانی، فداکاری.

(آج. ج ۳ ص ۲۷۶)

م: y(h)azel.

(م. ج ۳ ص ۳۸۲)

په: yasn، ستایش، پرستش، yašt-

yaz-، پرستیدن. اجرای آئین

دینی.

فم: yasn، ستایش.

پار: - yaz، پرستیدن.

ف: واژه جشن در فارسی از این ریشه

است.

فر: یزش.

(م. ج ۳ ص ۳۹۴)

هو: (ص ۱۹۸).

په: yāsaman، گل یاسمن.

ف: یاسمن.

y(h)avanak **Յաւանակ**گره، بجه چهارپایان خصوصاً اسب،
الاغ، آهو.

(آ. ج ۳ ص ۳۹۰)

م: این واژه رابه avanak ارجاع داده،
و آن را به پهلوی نداده.

(م. ج ۳ ص ۴۰۱)

هو: (ص ۱۹۸).

ایم: *yuwānak.

په: yuwān، جوان.

پار: yuwān، جوان.

ف: جوان، جوانک (مرد کم سن)،
جوانه.

او: - yavan، جوان.

y(h)avēž **Յաւեժ****y(h)avet** **Յաւեթ****y(h)avitian** **Յաւիտեան**

همیشه، دایم.

(آ. ج ۳ ص ۳۹۱)

م: این واژه را به y(h)avēž ارجاع

y(h)andiman**Յանդիման**

مقابل، روبرو.

(آ. ج ۳ ص ۳۸۲)

م: (ج ۳ ص ۳۸۹)

هو: زیر واژه dēm، (ص ۱۴۱).

په: handēmān، در برابر، در
مقابل، روبرو.

فم: handēmān، در برابر، در مقابل.

y(h)ašt**Յաւստ**

قربانی که برای بتها می کردند.

(آ. ج ۳ ص ۳۸۳)

نک: y(h)az.

م: (ج ۳ ص ۳۹۲).

په: - yašt, yaz، ستودن، پرستیدن.

پار: - yaz، نیایش کردن.

فم: yaštag متبرک.

او: - yāsta، ستوده، یشت.

y(h)asmik**Յասմիկ**

یاسمین، یاسمن.

(آ. ج ۳ ص ۳۸۵)

م: شکل y(h)asmin، y(h)asmi را
هم داده است.

پار: abyādgār ، به خاطر سپردنی .
ف: بادگار .

داده. و په آن را yāvēž آورده است.

(م.ج ۳ ص ۴۰۲)

هو: (ص ۱۹۸)

په : yāvēt ، جاوید. yāwētān
 حاویدان.

فم: jāydān، جاویدان.

پار: yāwēd, جاوید، yāwēdān،
جاویدان.

ف: جاوید. جاویدان.

او: - yavaētāt، جاویدن.

y(h)oiz 3njq

جستجو، تفحص، تفتیش.

(آج. ج ۳ ص ۴۰۳)

م: (ج ۳ ص ۴۱۴)

هو: (ص ۱۹۹)

۲. $y\bar{o}z : - (آج) .$

دزر: yoštʷun، جُستن.

احتمالاً با واژه جستن در فارسی
مربوط است.

y(h)etkar 3tisqar

دست نویس، سند، قسم نامه،
اعتراف نامه. نامه، گزارش، رأی
دادگاه.

(آج، ج ۳ ص ۳۹۷)

م: (ج ۳ ص ۴۰۷).

هو: (ص ۱۹۸).

یہ: ayātkār، نوشتہ، اثر، یادگار۔

فم: ayādgār [īh]، به یاد داشتن، خاطره.

y(h)ovaz Յովազ

یوزیلنگ.

(آج. ج ۳ ص ۴۰۶)

م: (ج ۳ ص ۴۱۵).

هو: (ص ۱۹۹).

یہ: $y\bar{o}z$ ، یوز۔

ف: یوز [یلنگ].

N

ن

مهمترین.

(آج. ج ۳ ص ۴۱۹)

م: (ج ۳ ص ۴۲۵).

هو: (ص ۲۰۰).

په: naxust، نخست.

فم، پار: nox، آغاز، اصل.

ف: نخست، نخستین.

naxčir

Նախճիր

قتل عام (درشکار یا جنگ)

(آج. ج ۳ ص ۴۲۲)

م: (ج ۳ ص ۴۳۷).

زیر واژهٔ naxčirk^c

هو: (ص ۲۰۰).

naz

Նազ

احترام، افتخار، تکبر.

(آج. ج ۳ ص ۴۱۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(ج ۳ ص ۴۲۴)

هو: زیر واژهٔ nazim داده (ص ۲۰۰).

په: nāz[išn] لاف، خودستایی،

محبت.

پار: nāz، رضایت، شادی.

ف: ناز، نازیدن.

nax

Նախ

نخست، قبلاً، قدیمی، نخستین،

په: bōdāk، بویا؛ nēw n، خوب.
 فم: bōy، بوی؛ nēw، خوب.
 ف: بویه. (جزء دوم).

nargēs **نارگه**

نرگس.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۰)

م: (ج ۳ ص ۴۴۲).

هو: (ص ۲۰۱).

په: nargis، نرگس.

ف: نرگس (گل).

nargilak **نارگیلک**

نارگیل.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۰)

م: (ج ۳ ص ۴۴۲).

په: anārgēl، نارگیل.

ف: نارگیل.

narm **نارم**

آرامش، نرمی.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۴۳)

په: narm، نرم.

په: naxčīr، نخجیر.

فم: nahčīhr، نخجیر.

پار: naxčīr، نخجیر.

ف: نخجیر.

nam **نام**

زشت، نم، نم دار، تر.

(آج. ج ۳ ص ۴۲۵)

م: (ج ۳ ص ۴۴۰).

په: nam، نم.

ف: نم.

namak **نامک**

نامه، نوشته.

(آج. ج ۳ ص ۴۲۵)

م: (ج ۳ ص ۴۴۰).

هو: (ص ۲۰۱).

په: nāmak، نامه.

فم: nāmag، نامه.

ف: نامه.

nayibuak **نایبواک**

نوعی ماده معطر.

(آج. ج ۳ ص ۴۲۷)

م: (ج ۳ ص ۴۴۱).

navakatik° նավակատիկ

جشن افتتاحیه، جشن سالگرد.
(آج. ج ۳ ص ۴۳۴)

م: (ج ۳ ص ۴۴۵).

هو: (ص ۲۰۲).

ایم: *nawakkartik° (?).

ف: (جزء اوّل) نو، تازه.

او: (جزء اوّل) - nava، نو.

navt° նավ

نفت.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۶)

م: (ج ۳ ص ۴۴۶).

هو: (ص ۲۰۲).

په: naft، نفت و رطوبت.

فم: naft، نفت.

ف: نفت.

او: - napta، مرطوب، نمناک.

napak նափակ

ناف، نافه.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۶)

م: (ج ۳ ص ۴۴۷).

هو: (ص ۲۰۳).

په: nāfak، ناف، nāf، خانواده.

فم: narm، نرم.

پار: namr، نرم.

ف: نرم.

او: - namra، نرم.

† nav նավ

ناو بزرگ و کوچک، زورق، بلم،
ناو جنگی، حوض و تشت (برای
شراب).

(آج. ج ۳ ص ۴۳۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۴۴)

هو: (ص ۲۰۱).

په: *nāw.

فم: پار: nāw، کشتی.

ف: ناو، ناوک، ناوه (جام شرابی به

شکل کشتی).

فب: nāv، کشتی.

navaz նավազ

کشتیران.

(آج. ج ۳ ص ۴۳۴)

م: (ج ۳ ص ۴۴۴).

په: *nāvāz، (آج).

فم: پار: nāvāz، سکان دار کشتی.

او: - navāza کشتیران.

nzov

նզով

نفرین، اتهام، از طرف مقامات
کلیسائی گناهکار شناخته شده.

(آ.ج. ۳ ص ۴۴۷)

م: این واژه را به شکل^c nzovk^c نیز
داده است.

(م.ج. ۳ ص ۴۶۰)

په: *nizav (آ.ج.).

nždeh

նժդեհ

غریبه، غریب.

(آ.ج. ۳ ص ۴۴۹)

م: (ج. ۳ ص ۴۶۱).

هو: (ص ۲۰۳).

په: *niždeh (آ.ج.).

م: مرکب از - niž، دور، و deh،
سرزمین.

niaz

նիազ

ضعیف، جزئی، کم، حسرت.

(آ.ج. ۳ ص ۴۵۰)

م: په- این واژه را ندارد.

(م.ج. ۳ ص ۴۶۱).

هو: (ص ۲۰۳).

په: niyāz، نیاز.

فم: nāf، خانواده.

ف: ناف، نافه، نوه.

او، فب: nāpāt، نوه.

nemrōz

նեմրոզ

جنوب.

(آ.ج. ۳ ص ۴۴۰)

م: (ج. ۳ ص ۴۵۰).

هو: (ص ۲۰۳).

په: nēmrōč، نیمروز، جنوب.

فم: nēmrōz، نیمروز، ظهر.

پار: nēmrōž، نیمروز، جنوب.

ف: نیمروز (جنوب).

nzar

նզար

نزار، لاغر.

(آ.ج. ۳ ص ۴۴۷)

م: (ج. ۳ ص ۴۶۰).

هو: (ص ۲۰۳).

په: nizār، نزار.

فم: nizār، نزار.

پار: nizāwar، نزار.

ف: نزار.

(م. ج ۳ ص ۴۶۳).

هو: (ص ۲۰۴).

په: nēš, نیش.

ف: نیش.

† nist

ټټus

طرز جای دادن، حالت نشستن، طرز
نشست.

(آ. ج ۳ ص ۴۵۳)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۶۳)

په: nišast, نشست.

فم: nišast, نشست.

ف: نشست.

nkan

ټټan

نوعی نان.

(آ. ج ۳ ص ۴۵۵)

م: واژه nkanak را نیز داده است.

(م. ج ۳ ص ۴۶۴)

هو: (ص ۲۰۴).

په: nān, نان.

فم: nān, نان.

پار: naŋn, نان.

ف: نان.

فم: پار: niyāz, نیاز.

ف: نیاز.

nizak

ټټaqasq

نیزه.

(آ. ج ۳ ص ۴۵۱)

م: (ج ۳ ص ۴۶۲).

هو: (ص ۲۰۴).

په: nēzak, نیزه.

فم: پار: nēzag, نیزه.

ف: نیزه.

nihar

ټټihar

لاغر، ناتوان.

(آ. ج ۳ ص ۴۵۲)

م: (ج ۳ ص ۴۶۲).

هو: این واژه را به nzar ارجاع داده

است (ص ۲۰۳).

په: *nihār (آ. ج).

ف: ناهار (گرسنه).

niš

ټټic

نقطه، اثر، نشان، هدف تیر.

(آ. ج ۳ ص ۴۵۲)

م: په- این واژه را ندارد.

هو: (ص ۲۰۵).

په: *nihang (آچ).

ف: نهنگ.

nman

نمان

مناسب، مانند.

(آچ. ج ۳ ص ۴۵۸)

م: شبیه، هم رنگ، همانند.

(م. ج ۳ ص ۴۶۷)

هو: (ص ۲۰۵)

په: *nimān (آچ).

ف: نمون، نمونه.

nšan

نشان

نشان، مهر، نشان ارتشی، هدف،

نشانه، پرچم، صلیب، صلیب

نشان، معجزه، نقطه، مرکز،

نامزدی.

(آچ. ج ۳ ص ۴۶۰)

م: (ج ۳ ص ۴۶۹).

هو: (ص ۲۰۵).

په: nišān، نشان.

فم: پار: nišān، نشان، درفش.

ف: نشان.

nkar

نگار

نگار، عکس.

(آچ. ج ۳ ص ۴۵۶)

م: (ج ۳ ص ۴۶۵).

هو: (۲۰۴)

په: - nikār طراحی، نقاشی.

فم: nigār، نقاشی، تصویر.

ف: نگار.

nkun

نگون

نگون، پست، پائین، زیرین، تسخیر

شده، تحقیر شده.

(آچ. ج ۳ ص ۴۵۷)

م: (ج ۳ ص ۴۶۶).

هو: (ص ۲۰۵).

په: nikūn، نگون.

پار: nigu[sār]، نگونسار.

ف: نگون.

nhang

نسانه

اژدهای افسانه‌ای دریا، اسب آبی،

سوسمار.

(آچ. ج ۳ ص ۴۵۸)

م: په‌این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۶۶)

ف: نشخوار (بازجویده غذای ذخیره
توسط چارپایان).

nšmar ʔcsʔar

نشان، اثر، رؤیا، توهم.
(آج. ج ۳ ص ۴۶۲)
م: این واژه را به شکل nšmaran به
معنای نور بسیار کم و مبهم،
اشاره مبهم، اثر مبهم آورده
است.

(م. ج ۳ ص ۴۷۳)

هو: (ص ۲۰۶).

په: *nišmar (آج).

nštir ʔcsʔir

نشتر.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۲)

م: این واژه را به nštar ارجاع داده و
بهلوی را نداده است.

(م. ج ۳ ص ۴۷۳)

هو: (ص ۲۰۶).

ایم: *nēštar، نشتر.

ف: نشتر، نیشتر.

nšanak ʔcsʔanʔak

نشانه، آگهی، آرم، علامت، معجزه.
(آج. ج ۳ ص ۴۶۱)

م: (ج ۳ ص ۴۷۰).

هو: (ص ۲۰۶).

په: nišanak (آج).

*nišanak

ف: نشانه.

nšavak ʔcsʔavʔak

هدف تیر، آماج، نشان، عصای
شاهان.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۷۲)

هو: (ص ۲۰۶).

په: *nišavak (آج).

nšxar ʔcsʔaxar

خرده نان یا غذای باقی مانده،
قسمتی از بدن یا استخوان
مقدسین، نان مقدس کلیسا.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۱)

م: (ج ۳ ص ۴۷۳).

په: anōš-xwar، فانی.

پہ: niwāk، آواز، آہنگ، موسیقی.
 فم، پار: niwāg، آہنگ.
 ف: نوا.

nuēr

Unit 1

هدیه، نوبر، قربانی، عطا، چیزی که
به کلیسا هدیه شود.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۹)

م: (ج ۳ ص ۴۸۳).

هو: (ص ٢٠٧).

یہ: niwēd، نوید (؟).

ف: نوید (?) .

nuirak

Նուիրակ

کارمند مخصوص دربار، پیش قراول
شاه و شاهزادگان.

(آج. ج ۳ ص ۴۷۰)

م: (ج ۳ ص ۴۸۳).

*(nivēḍak) (ج) :

این واژه محتملاً از مصدر *niwistan*

در پهلوی به معنای اعلام داشتن،

خبر دادن است. نک. پھ

niwēdwar، میهماندار.

noxaz

Նոխագ

بُزْنَر.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۳)

م: په-این واژه را ندارد.

هو: (ص ٢٠٧).

پہ: n(u)hāzīk، برج حمل (آج).

ف: نُہاز، بُزُر پِشرو گلہ.

poč

Լոճ

کاج.

(آج. ج ۳ ص ۴۶۳)

م: یه این واژه را ندارد.

هو: (ص ٢٠٧).

.(ج) *nōč : -

ف: نوژ، نوج (درخت کاج و صنوبر)،
نوژن.

فب: naučaina – نوڑا، نوڑا، نوڑا.

nuag

Նուազ

موسیقی، آواز، آہنگِ آواز۔

(آج. ج ۳ ص ۴۶۷)

م: (ج ۳ ص ۴۸۱).

هو: (ص ٢٠٧).

Š

س

(م. ج ۳ ص ۴۹۱)

هو: (ص ۲۰۷).

په: šāhānšāh، شاهنشاه.

ف: شاهنشاه.

فب: به وام از زبان مادی:

، xšāyaθya xšāya θyanām

شاهنشاه.

sahap

Տահապ

نخست وزیر، شاهزاده، استاندار،
شهردار.

(آ. ج ۳ ص ۴۸۲)

م: (ج ۳ ص ۴۹۳).

هو: (ص ۳۰۸).

šahaxor'apēt

Տահախորապէտ

رئیس میرآخورهای شاه.

(آ. ج ۳ ص ۴۸۲)

م: (ج ۳ ص ۴۹۳).

په: *šāhāxwarpāt (آ. ج).

باید تلفظ pat- را به pet- تغییر

داد.

šahanšah

Տահանժահ

شاهنشاه، شاه شاهان.

(آ. ج ۳ ص ۴۸۲)

م: این واژه را زیر واژه šah آورده و

په آن را ندارد.

šahastan Շահաստան

šahstan Շահստան

شهر بزرگ، پایتخت، مرکز استان یا ایالت.

(آج. ج ۳ ص ۴۸۳)

م: این واژه را فقط به شکل šahastan داده است.

(م. ج ۳ ص ۴۹۳)

په: šahrestān، شهرستان، پایتخت، شهر.

فم: šahrestān، شهرستان، پایتخت، شهر.

ف: شهرستان.

šahatak Շահասակ

قهرمان، اولین مهاجم، طلایه سپاه.

(آج. ج ۳ ص ۴۸۴)

م: این واژه را به شکل šahataknel آورده است. و په آن را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۴۹۳)

په: *šahratak (آج.).

šahdanak Շահդանակ

شاهدانه.

(آج. ج ۳ ص ۴۸۴)

په: šasab، شهریان.

پار: šahrab، شهریان.

فب: xšaθa-pāvan- ساتراب

(شهریان)

ف: شهریان (?)

šahapēt Շահապետ

رئیس، شاهزاده، نگهبان.

(آج. ج ۳ ص ۴۸۳)

م: (ج ۳ ص ۴۹۳)

هو: (ص ۲۰۸).

په: *šahrpat (آج.).

باید جزء pat- را به pet- تغییر داد.

šahaspram

Շահասպրամ

شاهسپریم، ریحان.

(آج. ج ۳ ص ۴۸۳)

م: (ج ۳ ص ۴۹۳).

هو: (ص ۲۰۹).

په: šāhisprahm، شاهسپریم.

فم: پار، šāh و isprahm.

ف: شاهسپریم.

(آج ج ۳ ص ۴۸۶)

م: (ج ۳ ص ۴۹۵)

هو: (ص ۲۱۰)

په: šahrīk (آج)

فم: šahrīg، تبعه یک کشور،
همشهری.

ف: شهری.

šahrmar Զահրմար

مرکز سرشماری شهر و روستا.

(آج ج ۳ ص ۴۸۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(ج ۳ ص ۴۹۵)

په: āmār، آمار؛ šahr، شهر، کشور.

ف: شهر و آمار.

šamkītak Զամկիտակ

نوعی گل، شنبلیله.

(آج ج ۳ ص ۴۹۲)

په: šambalītak، شنبلیله.

ف: شنبلیله، شنبلیله.

šapik Զապիկ

پیراهن نازک که روی بدن پوشند.

(آج ج ۳ ص ۴۹۵)

م: (ج ۳ ص ۴۹۴)

هو: (ص ۲۰۹)

په: šāhdānak شاهدانه.

ف: شاهدانه.

šahfarak Զահթարակ

شاهتره.

(آج ج ۳ ص ۴۸۵)

م: په-این واژه را ندارد.

(م ج ۳ ص ۴۹۴)

په: *šāhtarak (آج).

تلفظ په-آن باید šāhtararak باشد.

ف: شاهتره.

šahuar Զահուար

Զահուար

مروارید درشت و عالی، در.

(آج ج ۳ ص ۴۸۵)

م: (ج ۳ ص ۴۹۵)

په: šāhwār، شاهوار.

پار: šāhwār، شاهوار.

ف: شاهوار.

šahrīk Զահրիկ

قومی که دین قدیم ایران را با

وفاداری کامل حفظ می کردند.

م: (ج ۳ ص ۵۰۰).

هو: (ص ۲۱۱).

په: šapik، زیر پیراهنی که
زردشتیان زیر لباس بر تن
می‌کنند.

ف: شبی، شوی (پیراهن).

šapstan takarāpet

Տապստան տակարապետ

لقب یکی از سرداران ایرانی.

(آج ج ۳ ص ۴۹۵)

م: (ج ۳ ص ۵۰۰).

هو: (ص ۲۱۱).

په: šapēstān، شبستان، حرم سرا.
ف: شبستان.

فب: جزء دوم محتملاً با واژه
tačara-، به معنای کاخ، مربوط
است.

واژه ارمنی فوق به معنای
مسئول شبستان قصر است.

(1) šat gat Ծափտ

زیاد، فراوان.

(آج ج ۳ ص ۴۹۸)

م: په: این واژه را ندارد.

م: (ج ۳ ص ۵۰۲).

هو: (ص ۲۱۲).

په: *šāt (آج).

این واژه در پهلوی به شکل šāt به
معنی شاد و خوشحال آمده
است.

فم: پار: šād، شاد.

فب: شاد (پر)، بسیار مانند شاد در واژه
«شاداب»

(2) šat Ծափտ Ծափտ

شهر، بر سر اسامی جاها اضافه
می‌شد و خود به تنهایی به کار
نمی‌رود.

(آج ج ۳ ص ۴۹۹)

م: (ج ۳ ص ۵۰۲).

هو: (ص ۲۱۱).

په: šahr، شهر، سرزمین، ناحیه.

فم: پار: šahr، شهر، سرزمین، ناحیه.
ف: شهر.

šatruan Ծափտան

پرده، گلیم، قالی، پرده‌ای که در قدیم
پیش در خانه و ایوان و اطاق
عروس و اطاق خواب می‌کشیدند.

(آج ج ۳ ص ۴۹۹)

م: (ج ۳ ص ۵۰۳).

شاد، خوشحال کننده.

(آج. ج ۳ ص ۵۱۳)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۱۴)

هو: (ص ۲۱۳).

په: *šēn. (آج).

ف: آ[شيان.

او: šayana, خانه، مسکن. *شایانا خایانا جلیانا*

šiš

Շիշ

ظرف شیشه ای.

(آج. ج ۳ ص ۵۱۸)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۱۷)

هو: (ص ۲۱۴).

په: šīšak, شیشه.

ف: شیشه.

širik

Շիրիկ

širik = شایر
širik = شایر

روغن کنبجد.

(آج. ج ۳ ص ۵۲۰)

م: این واژه را به širbaxt ارجاع داده

ابیت.

(م. ج ۳ ص ۵۱۸)

په: *širik. (آج).

ف: شیر.

هو: (ص ۲۱۲).

په: šāturwān, پرده و چادری که در

پیش خانه و ایوان شاهان بوده.

فرش (نک. شایست ناشایست.

فصل ۳، بند ۲ و ۳)

ف: شادروان (سرپرده، چادر، فرش

منقش)

šarsaṭar

Շարսադար

شهر سالار، لقب دولتی ایرانی.

(آج. ج ۳ ص ۵۰۴)

م: (ج ۳ ص ۵۰۸)

په: *šahrsālār. (آج).

ف: شهر + سالار.

šep

Շեպ

šep = شاپ

šep = شاپ

انحراف، شیب، سرازیری.

(آج. ج ۳ ص ۵۱۰)

م: (ج ۳ ص ۵۱۲).

په: šēp, شیب.

ف: شیب.

šēn

Շեն

šēn

ساختمان، ساخته بودن، قصبه، ده،

محل سکونت، قابل سکونت،

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۳۵)

په: sūsan، سوسن (وام گرفته از

سامی)

ف: سوسن.

šustak

šustak

sařtak

روسی، دستمال.

(آ. ج ۳ ص ۵۳۷)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۳۶)

هو: (ص ۲۱۵).

په: *šustak (آ. ج).

ف: شسته (دستارچه).

špet

špet

چوپان، شبان.

(آ. ج ۳ ص ۵۴۲)

م: (ج ۳ ص ۵۳۸).

هو: (ص ۲۱۵).

په: šupān، چوپان، شبان.

پار: šubān، چوپان، شبان.

ف: چوپان. شبان.

ف: روغن شیر به معنای روغن کنگد

است.

škořak

škořak

تبعید شده.

(آ. ج ۳ ص ۵۲۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۲۱)

په: *šikaftan (آ. ج).

شاید ایم: uz.katak، تبعید.

ف: اشکفته، شکفته (جدای شده)

šnorh

šnorh

هدیه، به رایگان بخشیده شده،

زیبائی، شکوه، لذت، رضایت.

(آ. ج ۳ ص ۵۲۶)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۲۴)

هو: (ص ۲۱۴).

په: šnōhr، سپاس، رضا.

فم: پار: išnōhr، رضا.

šusan

šusan

سوسن.

(آ. ج ۳ ص ۵۳۶)

štrpa ʔang ʔsrpaʔanʔ

štap

ʔsrpaʔ

زرافه.

شتاب، باعجله، دستپاچگی ناشی از ترس.

(آج. ج ۳ ص ۵۴۴)

(آج. ج ۳ ص ۵۴۴)

م: (ج ۳ ص ۵۴۲).

م: (ج ۳ ص ۵۴۱).

هو: (ص ۲۱۵).

هو: (ص ۲۱۵).

په: uštur-gāv-palang، زرافه

په: awištāb، ستم.

ف: شترگاوپلنگ (زرافه).

فم: awištāb، ستم، شتاب، عجله.

ف: شتاب.



n

o(vo)stan

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀

شاه نشین، شاهانه.

(آج. ج ۳ ص ۵۷۰)

م: (ج ۳ ص ۵۷۲).

هو: (ص ۲۱۵).

په: awestām، استان، ناحیه.

فم: پار: awestām، استان، ناحیه، جا.

ف: استان.

o(vo)stikan

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

حاکم، شاهزاده، فرمانده، ناظم.

(آج. ج ۳ ص ۵۷۰)

م: (ج ۳ ص ۵۷۲).

oyž

𐬨𐬀𐬵𐬀

زور، قدرت، توانائی.

(آج. ج ۳ ص ۵۵۹)

م: (ج ۳ ص ۵۶۱).

هو: (ص ۲۱۵).

په: ōz، زور.

† o(vo)skr

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

استخوان.

(آج. ج ۳ ص ۵۶۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۷۰)

په: ast، استخوان.

ف: اُست (استخوان).



n

o(vo)stan

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀

شاه نشین، شاهانه.

(آج. ج ۳ ص ۵۷۰)

م: (ج ۳ ص ۵۷۲).

هو: (ص ۲۱۵).

په: awestām، استان، ناحیه.

فم: پار: awestām، استان، ناحیه، جا.

ف: استان.

o(vo)stikan

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

حاکم، شاهزاده، فرمانده، ناظم.

(آج. ج ۳ ص ۵۷۰)

م: (ج ۳ ص ۵۷۲).

oyž

𐬨𐬀𐬵𐬀

زور، قدرت، توانائی.

(آج. ج ۳ ص ۵۵۹)

م: (ج ۳ ص ۵۶۱).

هو: (ص ۲۱۵).

په: ōz، زور.

† o(vo)skr

𐬨𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

استخوان.

(آج. ج ۳ ص ۵۶۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۵۷۰)

په: ast، استخوان.

ف: اُست (استخوان).

پار: ōstīg, محکم، ثابت.

ف: استوان.

هو: (ص ۲۱۵).

په: ōstikān, محکم، قوی، قابل

اطمینان.

فم: hōstīgān, محکم، قوی.

U

U

په: uštar، شتر.

ف: شتر، اشتر.

uš

U

فکر، عقل، قصد، منطق.

(آج ج ۳ ص ۶۰۵)

م: (ج ۳ ص ۶۰۴).

هو: (ص ۲۱۶).

په: Ōš، هوش.

فم: Ōš، هوش.

ف: هوش.

uxt

Uxt

پیمان، عهد، قول، قرار مطمئن.

(آج ج ۳ ص ۵۹۳)

م: (ج ۳ ص ۵۹۳).

هو: (ص ۲۱۶).

په: hūxt، سخن نیک. شاید *uxt،

قول باشد.

ukt

Ukt

شتر، اشتر.

(آج ج ۳ ص ۵۹۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۳ ص ۶۰۰)

urax

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

خوشحال، سرزنده.

(آ.ج. ۳ ص ۶۱۴)

م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج. ۳ ص ۶۱۱)

په-: urwāhm، خوشحال.

ustay

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

استاد، اوستاد، معلم.

(آ.ج. ۳ ص ۶۱۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م.ج. ۳ ص ۶۰۹)

په-: awestād، استاد.

فم: awestād، استاد.

ف: اوستاد، استاد.

P

Պ

(آج. ج ۴ ص ۹)

م: (ج ۴ ص ۳۷).

هو: (ص ۲۱۷).

په: pahr[ēxtan محافظت،

نگهبانی، مرزبانی.

فم: pāhr، پست نگهبانی.

پار: pahrag، پست نگهبانی.

ف: په‌ره (نگهبانی، محافظت).

pahak

Պահակ

نگهبان، پاسبان.

(آج. ج ۴ ص ۱۰)

م: (ج ۴ ص ۳۷).

هو: (ص ۲۱۷).

paxčavand

Պախճաւանդ

نوعی زینت زنانه مانند کمربند.

(آج. ج ۴ ص ۶)

م: این واژه را به شکل

paxčavandak نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۳۶)

(آج) و (م) جزء دوم این واژه را

با band، برابر په و ف:

کمربند، مربوط دانسته اند.

pah

Պահ

نگهداشتن، نگهداری، پاسداری در

شب، مدت زندان و بازداشت.

payazat Պաշազատ

وارث، باقی ماندهٔ یک نسل،
جانشین، ولیعهد.

(آج. ج ۴ ص ۱۶)

م: معنی این واژه را، وارث و باقی
مانده از خانوادهٔ اصیل داده
است.

(م. ج ۴ ص ۴۳)

هو: (ص ۲۱۹).

په: *payāzāt (آج). ظاهراً *payzāt
است.

ف: پی (دنباله)؛ زاده.

payik Պաշիկ

نگهبان برج، سرباز نگهبان، سرباز
پیاده.

(آج. ج ۴ ص ۱۷)

م: معنی این واژه را سرباز مخصوص
شاه داده است.

(م. ج ۴ ص ۴۴)

هو: (ص ۲۲۰).

په: padk، سرباز پیاده، پیک.

پار: padg، پیک.

ف: پیک.

فم: پار: pahrag، پست نگهبانی.
ف: با بهره (نگهبانی، محافظت)
همیشه است.

pahakapan

Պահակապան

حارس، حافظ.

(آج. ج ۴ ص ۱۲)

م: (ج ۴ ص ۳۸)

هو: (ص ۲۱۷)

په: *pāhrakpān (آج).

پار: pāhragbān، نگهبان، پست
نگهبانی.

ف: با بهره (نگهبانی، محافظت)
همیشه است.

pahrēz Պահրէզ

روژه، پرهیز.

(آج. ج ۴ ص ۱۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۴۱)

په: pahrēč، پرهیز.

فم: pahrēz-، پرهیز.

ف: پرهیز.

هو: (ص ۲۲۱).

په: puštīpān، حافظ، مدافع.

فم: puštān، پشتیبان، حافظ.

ف: پشتیبان.

pap

𐭯𐭥𐭥𐭥

پدر بزرگ، پاپ.

(آج. ج ۴ ص ۲۵)

م: (ج ۴ ص ۵۲).

هو: (ص ۲۲۱).

په: pāp[ak]، (بابکان: نام خاص

است).

ف: باب، بابا.

parak

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥

پهلو، بر.

(آج. ج ۴ ص ۲۷)

م: (ج ۴ ص ۵۳).

په: *parak (آج).

شاید از ایم: parrag، به معنی بال و

مجازاً پهلو گرفته شده باشد.

parāv

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

پیرزن، پیر شده، سالمند.

(آج. ج ۴ ص ۲۸)

pašar

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥

توشه راه، خوراکی.

(آج. ج ۴ ص ۲۲)

م: (ج ۴ ص ۴۸).

په: *pašar (آج).

ف: پیشاره (؟)، (نوعی شیرینی).

paštel

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

تقدیم کردن، خدمت کردن، مواظبت

کردن، دارای شغل بودن، انجام

دادن شغل، ساقی بودن، خدا را

پرستیدن، ادای احترام کردن

(زمین بوسی).

(آج. ج ۴ ص ۲۳)

م: په این واژه را ندارد.

(ج ۴ ص ۴۹)

په: -parist، خدمت کردن،

پرستیدن.

فم: -parist، پرستیدن.

ف: پرستاری، پرستیدن.

paštpan

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

پشتیان، نگهدارنده، نگهبان.

(آج. ج ۴ ص ۲۴)

م: (ج ۴ ص ۴۹).

م: (ج ۴ ص ۵۸).

هو: (ص ۲۲۲).

په: passox, پاسخ.

فم: پار: passox, پاسخ.

ف: پاسخ.

او: saxvar, طرح + paiti, ضد.

patarag **Պատարագ**

bayrax

هدیه، قربانی.

(آج. ج ۴ ص ۳۷)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۵۹)

په: patarag (آج).

patgam **Պատգամ**

سفارش، فرمان، شهرت، خبر،
قاصد.

(آج. ج ۴ ص ۳۸)

م: معنی این واژه را دستور و فرمان
خدایان زمان جاهلیت که بوسیله
روحانیان به مردم داده می‌شد،
فرمانهای خدا، پیشنهادی که
شاهی برای شاه دیگر می‌فرستاد
نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۶۰)

هو: (ص ۲۲۲).

م: (ج ۴ ص ۵۳).

هو: (ص ۲۲۱).

په: *pārāv (آج).

ف: پاراو (پیرزن یا مرد).

pasanik **Պասանիկ**

سرباز، پیش خدمت، کارمند درجه
دوم.

(آج. ج ۴ ص ۳۰)

م: (ج ۴ ص ۵۵).

په: *pasānīk (آج).

فم: pasānīg, خادم، پیک، پیرو.

ف: پسائیدن (آبیاری کردن).

pastar **Պաստար**

سفره، لباس، ملحفه، پوشش.

(آج. ج ۴ ص ۳۱)

م: (ج ۴ ص ۵۵).

هو: (ص ۲۲۲).

په: *pastarr (آج).

ایم: *padistar.

patasxani **Պատասխանի**

جواب، پاسخ.

(آج. ج ۴ ص ۳۶)

patir

Պատիր

فريب دهنده، فريباً، دروغ.
(آج. ج ۴ ص ۴۲)

م: (ج ۴ ص ۶۳).

په: *patīd (آج).

pativ

պատիւ
bacyiv

احترام، شوکت، افتخار، والامقام.
(آج. ج ۴ ص ۴۳)

م: (ج ۴ ص ۶۳).

په: *pativ (آج). شاید: patēxw،
متنعم، سعادت‌مند.

patkan

Պատկան

پات‌کان
پات‌کان
پیکان، تیر.

(آج. ج ۴ ص ۴۴)

م: (ج ۴ ص ۶۴).

په: patkān، پیکان.

ف: پیکان.

patkandaran

Պատկանդարան

تیردان، پیکان دان، ترکش.
(آج. ج ۴ ص ۴۴)

په: patgām، پیغام.

فم: paygām، پیغام.

پار: padgām، پیغام.

ف: پیغام.

patgosapan

Պատգոսապան

لقبی از آن سرداران ایرانی.

(آج. ج ۴ ص ۳۹)

م: (ج ۴ ص ۶۰).

هو: (ص ۲۲۳).

په: pātkōs، ناحیه، شهرستان و
پسوند -pān به معنی نگهبان.

پار: pādgōs، ناحیه؛ منطقه به اضافه
پسوند -bān.

فم: pāygōs، ناحیه، منطقه.

paterazm

Պատերազմ

پات‌ای

جنگ، پیکار.

(آج. ج ۴ ص ۴۰)

م: (ج ۴ ص ۶۱).

هو: (ص ۲۲۳).

په: pātrazm، جنگ. این واژه در
اصل پارتی است.

م: (ج ۴ ص ۶۹)

په: *patmōčak (آج).

patmučan Պատմոյ խան

لباس یا پالتوی بلند.

(آج. ج ۴ ص ۴۶)

م: (ج ۴ ص ۶۹).

هو: (ص ۲۲۴).

په: patmočan, جامه، لباس.

فم: paymōzan, جامه.

پار: padmōzan, جامه.

patšač Պատշաճ

شایان، شایسته، مناسب.

(آج. ج ۴ ص ۴۷)

م: (ج ۴ ص ۶۹).

هو: (ص ۲۲۵).

په: passačak, آماده، مناسب.

فم: passazag, آماده، مناسب.

پار: passažag, آماده، مناسب.

با واژه فارسی سزاوار مربوط است.

patšgam Պատշգամ

اطاق طبقه بالا، بالکن، ایوان، دهلیز.

م: (ج ۴ ص ۶۴).

هو: (ص ۲۲۳).

په: patkân + - dārân.

ف: پیکان + پسوند - دان.

patker Պատկեր

صورت، شکل، عکس، بت،

مجسمه، پیکره.

(آج. ج ۴ ص ۴۴)

م: (ج ۴ ص ۶۵).

هو: (ص ۲۲۴).

په: patkar, پیکر.

فم: pahikar, پیکر.

ف: پیکر.

patčēn Պատճեն

رونوشت ورقه رسمی.

(آج. ج ۴ ص ۴۵)

م: (ج ۴ ص ۶۸).

هو: (ص ۲۲۴).

په: pa(č)čēn, رونوشت.

patmučak Պատմոյ խակ

رئیس جامه داران، متصدی لباس.

(آج. ج ۴ ص ۴۶)

فم: paywast، پیوست.

ف: پیوستن.

patuar

Պատուար

دیوار، دیوار چوبی، مانع، سنگر.

(آج. ج ۴ ص ۴۹)

م: (ج ۴ ص ۷۱).

هو: (ص ۲۲۶).

په: *patvār (آج).

ف: محتملاً واژه‌های باره و دیوار با

این واژه مربوط است.

patuēr

Պատուեր

فرمان، امر، آگهی.

(آج. ج ۴ ص ۴۹)

م: (ج ۴ ص ۷۴).

هو: (ص ۲۲۶).

په: *patwēd (آج).

ف: با واژه نوید هم ریشه است.

patuirak

Պատուիրակ

بایرک

کسی که فرمانهای رئیس را اعلام

می‌کند، فرستاده، گماشته.

(آج. ج ۴ ص ۴۹)

م: په-این واژه را ندارد.

(آج. ج ۴ ص ۴۷)

م: این واژه را به شکل patškamb

داده.

(م. ج ۴ ص ۷۰)

هو: (ص ۲۲۵).

په: patškamb (آج).

ف: پشکم، بیچکم (خانه تابستانی،

ایوان).

دزر: پشکم.

patuandan

Պատուանդան

م: چهار پایه‌ای که جلوی تخت

شاهان برای گذاشتن پا قرار

می‌دادند، سکو، پایه مجسمه.

(م. ج ۴ ص ۷۰)

این واژه را آچاربان ندارد.

ایم: *pādwandān.

patuast

պատուաստ

پیوند زدن (گیاه)، ارتباط، نزدیک

شده، اضافه شده.

(آج. ج ۴ ص ۴۸)

م: (ج ۴ ص ۷۱).

هو: (ص ۲۲۶).

په: patwastan، پیوستن.

م: این واژه را به شکل patsparan داده است.

(م. ج ۴ ص ۷۳)

هو: (ص ۲۲۶).

په: *patspar (آج).

پار: padixšar, padišfar, احترام (؟).

patrast

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥

موافق، در دسترس، آماده، حاضر،
داوطلب، با احتیاط.

(آج. ج ۴ ص ۵۴)

م: (ج ۴ ص ۷۴).

هو: (ص ۲۲۷).

په: -patrāst، پیراستن، زیور دادن.

فم: -payrāst، آماده کردن.

پار: -padrāst، آماده کردن.

ف: پیراستن.

patroig

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥

patroik

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

قتیله.

(آج. ج ۴ ص ۵۳)

م: (ج ۴ ص ۷۵).

هو: (ص ۲۲۷).

په: -frōg, patrōg، فروغ.

(م. ج ۴ ص ۷۲)

په: *patvēdāk (آج).

patuiran

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

فرمان، سفارش.

(آج. ج ۴ ص ۵۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۷۲)

په: *patvēdan (آج).

patuhas

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

تنبيه، مكافات، مجازات، توبيخ،
سرزنش، کار قابل سرزنش، گناه.

(آج. ج ۴ ص ۵۰)

م: (ج ۴ ص ۷۳).

هو: (ص ۲۲۶).

په: -pātifrās، پادافراه.

فم: -pādifrāh، پادافراه.

ف: پادافراه.

patspar

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

محافظت، آرام کردن، طرفداری، به
خود قوت بخشیدن، خود را
تقویت کردن.

(آج. ج ۴ ص ۵۱)

فم: payrōg ، درخشندگی، فروغ.
ف: فروغ.

patrucak Պատրուհակ

حیوانی که گوشت خوراکی دارد
(گوسفند)، روزی، خوراکی.
(آج. ج ۴ ص ۵۴)

م: (ج ۴ ص ۷۵).

په: pātrōč ، روزی.

فم: pādrōzag ، روزانه.

پار: pādražag ، روزانه.

ف: بادروزه. (روزی، خوراک
روزانه).

paravand Պարավանդ

بند، قفل، بند دست و پا.

(آج. ج ۴ ص ۵۸)

م: (ج ۴ ص ۷۹).

هو: (ص ۲۲۷).

په: *pādwand (آج).

ف: پای بند، پابند.

paregôt Պարեգոտ

قبا.

(آج. ج ۴ ص ۵۹)

م: (ج ۴ ص ۸۱).

هو: (ص ۲۲۷).

په: paragaud (آج) چنین واژه‌ای

در پهلوی دیده نشد.

شاید فب: *para.gaud باشد. جزء

دوم gaoz , gaod ، مخفی کردن

parehnak Պարենհակ

پیراهن.

(آج. ج ۴ ص ۵۹)

م: این واژه را به شکل parehanak

نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۸۱)

په: patrāhan/pērāhan (آج).

ف: پیراهن.

parz Պարզ

تمیز، ناب، بی غل و غش، باز،

آشکار، ساده لوح، ساده دل.

(آج. ج ۴ ص ۶۰)

م: (ج ۴ ص ۸۱).

په: -pālūd, -pālāy, پالودن.

فم: -pārāy, -pārūd, پالودن.

ف: پالوده.

او: *parz, پالودن.

parmayel Պարմայել

تحمل زیان کردن.

(آج. ج ۴ ص ۶۴)

م: (ج ۴ ص ۸۵).

هو: (ص ۲۲۸).

په: *parmāyam (آج).

partak Պարտակ

پوشش، حجاب، خاک یا ریگی که
تنه و ریشه درخت را بپوشاند.

(آج. ج ۴ ص ۶۹)

م: (ج ۴ ص ۸۹).

هو: (ص ۲۲۸).

په: partak ، پرده.

ف: پرده.

partēz Պարտէզ

پالیز، باغ، گلستان، باغ میوه.

(آج. ج ۴ ص ۶۹)

م: (ج ۴ ص ۹۰).

هو: (ص ۲۲۹).

په: *pardēz (آج).

ف: پالیز، فردوس (معرب).

او: pairi-daēza ، باغ.

parik Պարիկ

موجود افسانه‌ای، پری.

(آج. ج ۴ ص ۶۱)

م: (ج ۴ ص ۸۳).

هو: (ص ۲۲۸).

په: parīk ، پری.

فم: parīg ، پری، دیوژن.

ف: پری.

parisp Պարիսպ

حصار.

(آج. ج ۴ ص ۶۲)

م: (ج ۴ ص ۸۴).

په: parisp ، دیوار.

فم: پار: parisp ، دیوار.

parkēn Պարկէն

خندق، پارگین.

(آج. ج ۴ ص ۶۴)

م: (ج ۴ ص ۸۵).

په: parkēn ، خندق (آج).

فم: پار: pārgēn ، خندق.

ف: پارگین (گنداب، مزبله، خندق)

pěšopa
pěšopay

Պեշոպ
Պեշոպայ

طليعه سپاه.

(آج. ج ۴ ص ۷۸)

م: (ج ۴ ص ۹۶).

هو: (ص ۲۳۰).

په: pēšōpād, پیشوا.

فم: pēšōbāy, پیشوا.

ف: پیشوا.

pēs

Պես

مانند، - وشن، شبیه.

(آج. ج ۴ ص ۷۸)

م: (ج ۴ ص ۹۶).

په: *pēs (آج).

pisak

Պիսակ

جذامی، علامت سیاه، پیسه، پیسه دار.

(آج. ج ۲ ص ۸۴)

م: (ج ۴ ص ۹۹).

هو: (ص ۲۳۰).

په: pēs, جذامی، جذام، خال خال.

ف: پیسه.

partk'as

Պարտկաս

دین باستانی ایرانیان قبل از دین
زردشت.

(آج. ج ۴ ص ۷۰)

م: (ج ۴ ص ۹۲).

په: pōryōtkēs, کیش اولیه.

pet

Պետ

رئیس، صاحب منصب، شاهزاده.

(آج. ج ۴ ص ۷۳)

م: (ج ۴ ص ۹۳).

هو: (ص ۲۲۹).

په: pat, سرور، رئیس، درست آن

pet است.

فم: پار: bed, رئیس.

ف: سپه-بد، مو[بد].

pēšaspik

Պեշասպիկ

سوارکار ماهری که در جلوی
شاهزادگان می راند، قاصد.

(آج. ج ۴ ص ۷۷)

م: (ج ۴ ص ۹۶).

هو: (ص ۲۳۰).

په: *pēšaspik (آج).

(آج. ج ۴ ص ۹۶)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۱۱۳)

هو: (ص ۲۳۱).

په: polāwat ، پولاد.

فم: polāwad ، پولاد.

ف: فولاد، پولاد.

psak

Պսակ

تاج، زینتی که بر سر نهند، تاج گل.

(آج. ج ۴ ص ۱۱۰)

م: (ج ۴ ص ۱۲۱).

هو: (ص ۲۳۲).

په: *pusak (آج).

فم: پار: pusag ، حلقه گل که

برگردن نهند.

ف: بساک. (تاجی که از گلها و ریاحین

و اسپرغمها و برگ مورد

می ساختند).

pistak

Պիսակ

پسته.

(آج. ج ۴ ص ۸۵)

م: (ج ۴ ص ۱۰۰).

په: pistak ، پسته.

ف: پسته.

pəpet

Պղպեղ

فلفل.

(آج. ج ۴ ص ۸۹)

م: (ج ۴ ص ۱۰۷).

هو: (ص ۲۳۱).

په: *pilpil (آج).

ف: پلپل، فلفل.

pokovat

Պողովակ

poɣpat

Պողպակ

پولاد، فولاد.

ج

ژ

م: این واژه را به شکل jatū نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۱۳۶)

هو: (ص ۲۳۲).

په: yātūk، جادوگر.

فم: jādūg، جادوگر.

ف: جادو، جادوگر.

ĵok

ژnĵ

گروه، قبیله، نسل، تشخیص.

(آج. ج ۴ ص ۱۳۰)

م: (ص ۴ ص ۱۴۲).

هو: (ص ۲۳۲).

په: ĵōk* (آج).

ĵatagov

ژaswagŋĵ

وکیل مدافع، شفاعت کننده.

(آج. ج ۴ ص ۱۲۴)

م: (ج ۴ ص ۱۳۶).

هو: (ص ۲۳۲).

په: yātak-gōw، تلفظ جدید:

jādag.gōw وکیل مدافع،

واسطه.

ف: جادنگو.

ĵatuk

ژasnĵ

جادوگر.

(آج. ج ۴ ص ۱۲۴)

ف: جوخ، جوخه.

juxt

2n1jux

جفت.

(آج ج ۴ ص ۱۳۳)

م: (ج ۴ ص ۱۲۴).

هو: (ص ۲۳۳).

په: yuxt تلفظ جدید juxt، جفت.

پار: yuxt، جفت.

ف: جفت.

R

Ռ

մ: (ج ۴ ص ۱۵۶)

هو: (ص ۲۳۳)

په: rās, راه.

فم: پار: rāh, راه.

ف: راه.

r'am

r'amik

Ռամ

Ռամիկ

مردم عامی، عامیانه، پست.

(آج. ج ۴ ص ۱۴۰)

մ: (ج ۴ ص ۱۵۶)

هو: (ص ۲۳۳)

په: ram/ramak, رمه، عامه مردم.

r'azm

Ռազմ

جنگ، رزم.

(آج. ج ۴ ص ۱۳۸)

م: (ج ۴ ص ۱۵۵)

هو: (ص ۲۳۳)

په: razm, رزم.

فم: پار: razm, رزم.

ف: رزم.

r'ah

Ռահ

راه.

(آج. ج ۴ ص ۱۳۹)

هو: این واژه را زیر واژه rōšnakan آورده. (ص ۲۳۴).
 په: rōšn روشن، روشنی.
 فم: پار: rōšn، روشن، روشنی.
 ف: روشن.

r'ot

Ռոտ

رود

(آج. ج ۴ ص ۱۴۶)

م: این واژه را ندارد.
 هو: (ص ۲۳۴).

په: rōt، رود.

فم: پار: rōd، رود.

ف: رود.

فب: rauta، رود.

rōtastak

Ռոտաստակ

پایتخت یا شهر مهم یک استان، شهر
 مهم.

(آج. ج ۴ ص ۱۴۶)

م: (ج ۴ ص ۱۶۴)

هو: این واژه را زیر rot آورده.

(ص ۲۳۴)

په: rōtestāk، شهرستان.

پار: rōdestāg، شهرستان.

ف: روستا.

پار: ram، رمه.

ف: رم، رمه.

rāt

Ռատ

رئیس، سرپرست.

(آج. ج ۴ ص ۱۴۲)

م: (ج ۴ ص ۱۵۸).

هو: (ص ۲۳۳).

په: rat، پیشوای مذهبی، رئیس.

ف: رد (پیشوای مذهبی زردشتی).

r'očik

Ռոժիկ

روزی، مزد.

(آج. ج ۴ ص ۱۴۵)

م: (ج ۴ ص ۱۶۳).

هو: (ص ۲۳۴).

په: rōčik، روزی.

ف: روزی.

r'ošn

Ռոշն

درخشان، روشن.

(آج. ج ۴ ص ۱۴۶)

م: این واژه را زیر واژه rōšnutun آورده است.

(م. ج ۴ ص ۱۶۳)

S

U

(آج. ج ۴ ص ۱۶۱)

م: سرپرست شکار دربار.

(م. ج ۴ ص ۱۷۳)

په: sakstān + andarzpat (آج.؟)

شاید: sakestān handarzpet ،

راهنمای سگهای شکاری

سلطنتی.

sahman

Սահման

اندازه تعیین شده، سرحد، مرز،
(نوک، انتها، قانون.)

(آج. ج ۴ ص ۱۶۲)

م: (ج ۴ ص ۱۷۴).

هو: (ص ۲۳۵).

sak

Սակ

مالیات، عوارض.

(آج. ج ۴ ص ۱۵۸)

م: (ج ۴ ص ۱۷۰).

هو: (ص ۲۳۴).

په: sāk ، باج.

ف: ساو (باج، خراج).

sakstan anderzapet

Սակստան Անդերզապետ

سرپرست شکارچیان (لقب یکی از

فرماندهان سپاه ایران بوده

است؟).

(آج. ج ۴ ص ۱۶۸)

م: (ج ۴ ص ۱۷۹).

هو: (ص ۲۳۶).

په: samōr ، سمور.

ف: سمور.

sandal

Սանդալ

نوعی کفش معمولی.

(آج. ج ۴ ص ۱۷۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۱۸۱)

په: sandal* (آج).

ف: صندل.

sandaramet

Սանդարամետ

دره‌های عمیق، دوزخ، نام فرشته
نگهبان زمین در دین زردشت.

(آج. ج ۴ ص ۱۷۲)

م: (ج ۴ ص ۱۸۱).

په: spandarmat ، اسپندارمذ.

ف: اسپندارمذ.

sapat

Սապատ

سبد.

په: sāmān ، مرز، حد.

فم: sāmān ، مرز، حد.

ف: سامان.

sakar

Սաղար

فرمانده سپاه، سپهسالار.

(آج. ج ۴ ص ۱۶۴)

م: (ج ۴ ص ۱۷۷).

هو: (ص ۲۳۵).

په: sālār ، سالار.

فم: sārār/sālār ، سالار.

ف: سالار.

sak avart

Սաղավարտ

کلاه خود، زینت سر خدمه درباری.
کلاه کشیش و بخصوص اسقف.

(آج. ج ۴ ص ۱۶۵)

م: (ج ۴ ص ۱۷۷).

هو: (ص ۲۳۵).

په: sārwarz ، sar ، سر و war ،

پوشاندن.

فم: sārwarz ، کلاه خود.

samoir

Սամոյր

سمور.

په: stēr ، استیر.
ف: استیر (یک چهلَم مَن، سیر).

sar **Uwr**

سر، رأس، مهم.
(آج ج ۴ ص ۱۸۳)

م: (ج ۴ ص ۱۹۱)
په: sar ، سر.
فم، پار: sar ، سر.
ف: سر.

sareak **Uwrñwly**

سار، نوعی پرنده.
(آج ج ۴ ص ۱۸۷)

م: (ج ۴ ص ۱۹۲)
هو: (ص ۲۳۶).
په: sār ، سار.
ف: سار (پرنده).

saroi **Uwrñj**

سرو، کاج.
(آج ج ۴ ص ۱۸۹)
م: په-این واژه را ندارد.
(م ج ۴ ص ۱۹۳)
هو: (ص ۲۳۷).

(آج ج ۴ ص ۱۷۵)

م: (ج ۴ ص ۱۸۴).
هو: (ص ۲۳۶).
په: *sapat سبد.
ف: سبد.

† sarn **Uwng**

سرد، آب یخ زده، خنک.
(آج ج ۴ ص ۱۷۶)
م: (ج ۴ ص ۱۸۵).
په: sart ، سرد.
ف: سرد.

satak **Uwsaly**

ساده، فقط، تنها.
(آج ج ۴ ص ۱۷۸)
م: (ج ۴ ص ۱۸۸).
هو: (ص ۲۳۶).
په: *sātak (آج).
ف: ساده.

sater **Uwsñr**

نوعی واحد وزن یا پول.
(آج ج ۴ ص ۱۸۰)
م: (ج ۴ ص ۱۹۰).

م: (ج ۴ ص ۲۱۷).
 هو: (ص ۲۳۷).
 sēnmurw/sēnmurwak : پھ
 سیمرغ.
 ف: سیمرغ.
 او: mərəʎa.sa.ēna-، سیمرغ.

skavar'ak Սկավառակ

saka

ظرف غذا.

(آج. ج ۴ ص ۲۲۷)
 م: پهلوی را نامعلوم دانسته.
 (م. ج ۴ ص ۲۲۸)
 هو: (ص ۲۳۷).

په: *sukavarak (آج).

ف: سُکره، اسکورِه، اسکره (کاسه گلی).

دزر : sokor[og] ، دوات گلی کوچک

smbak Սմբակ

سُم حیوانات.
 (آج. ج ۴ ص ۲۳۳)

م: (ج ۴ ص ۲۳۳).

هو: (ص ۲۳۷).

په: sumb ، سم.

ف: سم، سنب.

په: sarw ، سرو.

فم: sarw ، سرو.

ف: سرو.

seav

Սեաւ

سیاه.

(آج. ج ۴ ص ۱۹۵)

م: این واژه را به شکل sev داده و پهلوی آن را نداده است.

(م. ج ۴ ص ۲۰۶)

په: syā ، سیاه.

پار: syāwag, syāw ، سیاه.

ف: سیاه.

sepuh

Սեպուհ

طبقه‌ای از شاهزادگان، شوالیه، محترم، درجه یک، رأس.

(آج. ج ۴ ص ۲۰۲)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۰۲)

په: vispuhr ، شاهزاده.

siramarg

Սիրամարգ

سیمرغ (طاووس).

(آج. ج ۴ ص ۲۱۹)

sndus

Սնդուս

پارچه ابریشمی، دیبا.

(آج ج ۴ ص ۲۳۷)

م: به این واژه را ندارد.

(م ج ۴ ص ۲۳۵)

هو: (ص ۲۳۸).

په: *sundus (آج).

ف: سندس (پارچه ابریشمی زربفت،

حریر لطیف و قیمتی).

sot^c

Unp

سفت، محکم، مستحکم.

(آج ج ۴ ص ۲۳۸)

م: به این واژه را ندارد.

(م ج ۴ ص ۲۲۸)

په: *saft (آج).

ف: سفت.

sox

Սոխ

پیاز.

(آج ج ۴ ص ۲۳۹)

م: به این واژه را ندارد.

(م ج ۴ ص ۲۳۸)

هو: (ص ۲۳۸).

په: *sōx (آج).

smnak

Սմնակ

نوعی گل.

(آج ج ۴ ص ۲۳۴)

م: (ج ۴ ص ۲۳۳)

په: *sumnak (آج).

ف: سمنه (دانه ای سیاه رنگ)

smpatak

Սմպատակ

سنباده.

(آج ج ۴ ص ۲۳۴)

م: (ج ۴ ص ۲۳۳)

هو: (ص ۲۳۸).

په: *sunbatak (آج).

ف: سنباده.

sngrue &

Սնգրուեղ

sngroi &

Սնգրուիղ

زنجبیل.

(آج ج ۴ ص ۲۳۶)

م: (ج ۴ ص ۲۳۵)

هو: (ص ۲۳۸).

په: *sangavir (آج).

ف: شنگویر، شنگلیل.

پار: sūg[bārīg] ، سوگواری.

ف: سوگ.

suser

Unuṭēr

شمشیر.

(آج. ج ۴ ص ۲۵۲)

م: (ج ۴ ص ۲۴۹).

په: šamšēr/šafšēr شمشیر.

پار: šafšēr شمشیر.

فم: šifšēr, šafšēr شمشیر.

ف: شمشیر.

spay

Ṣuṣṣaj

گردان، سپاه، سپاهی.

(آج. ج ۴ ص ۲۵۸)

م: این واژه را به شکل spah داده

است، شاهزاده سپاهی، سوارکار

سپاهی.

(م. ج ۴ ص ۲۵۲)

هو: (ص ۲۳۹)

په: spāh ، سپاه.

پار: ispād ، سپاه.

ف: سپاه.

او: spāda-, spāḍa- سپاه.

ف: سوخ.

sonič

Unḡḡḡ

سنیز، نوعی گیاه.

(آج. ج ۴ ص ۲۴۳)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۴۰)

په: *sōnīč (آج.)

ف: سنیز و شونیز (سیاه دانه).

sov

Unṣ

گرسنگی، قحطی، گرانی.

(آج. ج ۴ ص ۲۴۴)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۴۱)

په: sud- ، گرسنگی.

فم: suyag ، گرسنه.

او: šud- گرسنگی.

sug

Uniq

سوگ، سوگواری.

(آج. ج ۴ ص ۲۴۸)

م: په- این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۴۶)

په: sūk ، سوگ.

ف: سپاس.

او: spas- توجه.

spasalar **Սպասալար**

سپهسالار.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۳)

م: (ج ۴ ص ۲۵۴).

هو: (ص ۲۳۹).

په: spāh-sālār ، سپهسالار.

ف: سپهسالار.

sparapet **Սպարապետ**

سپهبد.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۳)

م: (ج ۴ ص ۲۵۵).

هو: (ص ۲۴۰).

په: spāhpet ، سپهبد.

ف: سپهبد.

spitak **Սպիտակ**

سفید، سپید.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۴)

م: (ج ۴ ص ۲۵۶).

هو: (ص ۲۴۰).

په: spētak ، سفیده تخم مرغ.

spand **Սպանդ**

اسفند، اسپند.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۰)

م: (ج ۴ ص ۲۵۲)

په: spand ، اسفند.

ف: اسپند، اسفند.

spar **Սպար**

آخر، پایان.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۵۳)

هو: (ص ۲۳۹).

په: spurr ، پُر، spurrik ، کامل،

تمام.

فم، پار: ispur ، پُر، کامل.

spas **Սպաս**

مقام، شغل، خدمت.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۱)

م: (ج ۴ ص ۲۵۴)

په: spās ، سپاس، قدردانی،

خدمت.

فم: ispās ، خدمت.

پار: aspās ، خدمت.

stašxn

Usačɬɨŋ

شیره یا روغن یا شهد نوعی گیاه.
(آج. ج ۴ ص ۲۷۰)

م: (ج ۴ ص ۲۶۱).

هو: (ص ۲۴۱).

په: *staxša (آج).

stēč

Ustɬɨŋ

مجادله، ستیز.

(آج. ج ۴ ص ۲۷۳)

م: (ج ۴ ص ۲۶۴).

په: stēčak، ستیزه، جنگ.

فم: istēz[gār]، ستیزه گر.

پار: istēh[āg]، ستیزه گر.

ف: ستیز، ستیزه.

او: stig-، نبرد.

stuar

Usnɨuɐr

خیلی زیاد، انبوه، کلفت، غلیظ، سنگین.

(آج. ج ۴ ص ۲۷۹)

م: (ج ۴ ص ۲۶۹).

په: stabr، بزرگ، کلفت، قوی.

فم: istabr، محکم، قوی.

پار: istabr، محکم، قوی.

ف: سپید، سفید.

spoiz

Usɨŋɬɨ

کندی، آهستگی.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۶)

م: این واژه را زیر واژه spužel، به معنی عقب انداختن، طولانی

کردن داده است.

(م. ج ۴ ص ۲۵۸)

هو: (ص ۲۴۰).

په: spōz، نافرمانی، تأخیر، امتناع.

فم: ispōxt، تحت فشار، خرد شده.

ف: سپوز | کار (کسی که درکارها تأخیر و ماطله کند).

stambak

Usaɨɬɨɬɨ

یاغی، سرکش، خشن، شدید.

(آج. ج ۴ ص ۲۶۸)

م: (ج ۴ ص ۲۶۰).

هو: (ص ۲۴۰).

په: stambak، ستمگر.

فم: istambagīh، ستم، خفقان.

istambag، ستمگر.

ف: ستنبه.

او: stamba-، ستنبه.

(آج. ج ۴ ص ۲۸۵)

م: (ج ۴ ص ۲۷۹).

په: sruv/srū، شاخ.

ف: سُرُو (شاخ جانوران).

او: -srū، -srā، شاخ.

srskel

Urulɬɬ

پاشیدن، پاشیدن آب یا خون، در
ادیات جدید پاشیدن گرد.

(آج. ج ۴ ص ۲۸۶).

م: (ج ۴ ص ۲۷۹).

هو: (ص ۲۴۱).

په: srešk، سرشک.

پار: sresk، سرشک.

ف: سرشک.

او: -sraska، اشک.

ف: ستبر.

او: stawra- قوی، محکم.

srah

Urwɬɬ

تالار، اطاق بزرگ، پرده زینتی که در
تالار آویزند.

(آج. ج ۴ ص ۲۸۱)

م: (ج ۴ ص ۲۷۳).

هو: (ص ۲۴۱).

په: srād، خانه، تالار، قصر.

ف: سرای.

sruak

Urnɬɬɬɬ

شیشه روغن، نوعی اندازه، وسیله‌ای
برای گرفتن خون، شیشه باریک و
دراز.

V

վ

ք: wāčār , بازار .
 ք: wāzāra[gān] , بازرگان .
 ք: wāzāra[gān] , بازرگان .
 ք: بازار .

vačar'gah վաճառքահ

ք: wāčār + gāh ,
 ք: بازارگاه .
 (آج ج ۴ ص ۲۹۹)

ք: wāčār , بازار .
 ք: wāzāra[gān] , بازرگان .
 ք: بازارگاه .

vagr

վաղր

(آج ج ۴ ص ۲۹۲)

ք: (ج ۴ ص ۲۸۶) .

هو: (ص ۲۴۲) .

ք: (vačr) * (آج) .

ք: ք .

ՀՀԳ

vačar

վաճառ

ք: wāčār , بازار .
 ք: wāzāra[gān] , بازرگان .
 ք: بازارگاه .
 (آج ج ۴ ص ۲۹۸)

ք: (ج ۴ ص ۲۹۱) .

هو: (ص ۲۴۲) .

V

ﻻ

په: wāčār, بازار.
 فم: wāzāra[gān], بازگان.
 پار: wāzāra[gān], بازگان.
 ف: بازار.

vačar'gah ﻻﻟﻐﺎﻧﻐﺎﻫ

محل داد و ستد، بازار.
 (آج ج ۴ ص ۲۹۹)

م: (ج ۴ ص ۲۹۲)
 په: wāčār + gāh.
 ف: بازارگاه.

vagr

ﻻﻗﺮ

(آج ج ۴ ص ۲۹۲)

م: (ج ۴ ص ۲۸۶).

هو: (ص ۲۴۲).

په: *(vačr) (آج).

ف: ببر.

۲۲۹

vačar

ﻻﻟﻐﺎﻧ

کالا، داد و ستد، چانه زدن، بازار.
 (آج ج ۴ ص ۲۹۸)

م: (ج ۴ ص ۲۹۱).

هو: (ص ۲۴۲).

په: wandak طناب، ريسمان.

vašx

վաշխ

بهره سنگين و ناحق.

(آج. ج ۴ ص ۳۰۵)

م: (ج ۴ ص ۳۰۰).

په: waxš، سود پول، بهره.

vašt

վաշտ

گروهان.

(آج. ج ۴ ص ۳۰۶).

په: *vašt (آج).

yar*

լար

روبنده شاهان، پرچم.

(آج. ج ۴ ص ۳۰۸)

م: (ج ۴ ص ۳۰۱).

په: war پوشش.

ف: بار (پرده).

vasn

վասն

برای، بوسیله، بواسطه، به سبب

(آج. ج ۴ ص ۳۰۹)

م: (ج ۴ ص ۳۰۲).

van

վան

رانندن، بیرون کردن، اخراج کردن.

(آج. ج ۴ ص ۳۰۲)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۲۹۸)

په: wānīd-wān-، فتح کردن،

مقهور کردن. شکست دادن،

ویران کردن.

فم: wān- شکست دادن.

vang

վանկ

vank

վանգ

صدا، صوت، آهنگ، نت موسیقی

(آج. ج ۴ ص ۳۰۴)

م: (ج ۴ ص ۲۹۸)

هو: (ص ۲۴۳).

په: wāng بانگ، فریاد.

فم: wāng، صدا، بانگ، فریاد.

ف: بانگ.

vandak

վանդակ

زنیل، قفس، سبد، تور، تور
ماهگیری.

(آج. ج ۴ ص ۳۰۴)

م: (ج ۴ ص ۲۹۹).

(آج. ج ۴ ص ۳۱۱)

م: (ج ۴ ص ۳۰۴)

په: wat + axtar ، بداختر.

ف: بداختر.

vatgohar

վատգոհար

بدگوهر، از نسل پست.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۱)

م: این واژه را زیر واژه
vatgoharutun داده است.

(م. ج ۳ ص ۳۰۵)

په: watgōhr ، بدگوهر.

ف: بدگوهر (بد اصل).

vatt'ar

վատթար

vat't'ar

վատթար

vat'ar

վատար

غیر لازم، زشت، بدخواه، عامی،
معتاد، مریض.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۲)

م: (ج ۴ ص ۳۰۵)

په: wattar ، بدتر.

فم: wattar ، بدتر.

ف: بتر، بدتر.

په: wasnād ، برای، به سبب.

پار: wasnād ، به سبب، برای.

ف: واسه (برای، به سبب).

vaspurakan

վասպուրական

اشراف زاده.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۰)

م: (ج ۴ ص ۳۰۲)

په: wāspuhrakān ، دریاری،

اشراف زاده.

vat

վատ

غیر لازم، زشت، بدخواه، تنبل،
سست، بد.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۱)

م: (ج ۴ ص ۳۰۳).

هو: (ص ۲۴۳).

په: wat ، بد.

فم: wad ، بد.

ف: بد.

vataxtarak

վատախտարակ

بداختر، بدبخت.

ایم: *warwand

ایم: war، سینه، بر + band

ف: وَر (سینه) + بند.

vard

վարդ

گل سرخ.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۷)

م: (ج ۴ ص ۳۰۸).

هو: (ص ۲۴۴).

په: *vard (آج).

پار: wār، گل.

ف: ورد (عربی).

او: varəda-، گل.

vardapet

վարդապետ

معلم، راهنمای تحصیلی و مربی.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۸)

م: (ج ۴ ص ۳۰۹).

په: (لهجه جنوب غربی) pat +

varda (آج). درست آن باید

*wardapet باشد.

varz

վարզ

گرز، شلاق.

(آج. ج ۴ ص ۳۲۰)

varaz

վարազ

خوک وحشی، گراز.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۴)

م: (ج ۴ ص ۳۰۶).

هو: (ص ۲۴۴).

په: warāz، گراز.

ف: گراز.

او: varāza-، گراز.

varapan

վարապան

سپر.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۵)

م: این واژه را زیر واژه varapanak

داده است.

(ج ۴ ص ۳۰۸)

ایم: *warpānak،

war، سینه، بر + pān،

pānag، حافظ.

varavand

վարավանդ

نوعی زینت برای اسب، زین یا
افسار.

(آج. ج ۴ ص ۳۱۶)

م: (ج ۴ ص ۳۰۸).

هو: (ص ۲۴۴).

می رقصد و می خواند، مطرب.
(آ.ج. ج ۴ ص ۳۲۲)

م: (ج ۴ ص ۳۱۲).
په: *varzak (آ.ج.).
پار: *warjak.

varšamak վարձամակ

دستمال، روسری، حوله.
(آ.ج. ج ۴ ص ۳۲۳)

م: (ج ۴ ص ۳۱۴).
هو: (ص ۲۴۵).
په: *vāšāmak.
ف: با شامه، واشامه، (چادری که
زنان بر سر اندازند، روسری زنان
چاقرب)

vaurng վարունգ varunk վարունկ

خیار.
(آ.ج. ج ۴ ص ۳۲۴)
م: په این واژه را ندارد.
(م. ج ۴ ص ۳۱۴)

هو: (ص ۲۴۵)
په: wātrang، بادرنگ.
ف: بادرنگ.

م: (ج ۴ ص ۳۱۰).

هو: (ص ۲۴۴).

په: warz، گرز.
ف: گرز.

varž

վարժ

تحصیلات، تربیت، تعلیم.
(آ.ج. ج ۴ ص ۳۲۱)

م: (ج ۴ ص ۳۱۰).
هو: (ص ۲۴۵).
په: warz[išn]، کار، تمرین.
فم: warz، کار.
ف: ورزش.

varj

վարձ

دستمزد، هدیه.
(آ.ج. ج ۴ ص ۳۲۲)

م: (ج ۴ ص ۳۱۲).
هو: (ص ۲۴۵).
په: warz، کار.
فم: warz، کار.
ف: ورز (عمل، کار).

varjak

վարձակ

زنی که در مجالس و محافل

فم: wābar، حقیقت.
ف: باور.

veh

վեհ

مرتفع، نهایی، عظیم، شایسته ترین.
(آج. ج ۴ ص ۳۲۷)

م: (ج ۴ ص ۳۱۷).

هو: (ص ۲۴۶).

په: weh، بهتر، برتر.

فم: wahe، بهتر، wehdar، بهتر.

ف: به (بهتر).

vermak

վերմակ

لحاف، روتختی.

(آج. ج ۴ ص ۳۳۱)

م: (ج ۴ ص ۳۳۰).

په: verhamak, verhamak, vermak

روانداز، پالتو. (آج)

vzurk

վզուրկ

vzruk

վզրուկ

بزرگ، ارشد.

(آج. ج ۴ ص ۳۳۴)

م: (ج ۴ ص ۳۳۷).

هو: (ص ۲۴۶).

vars

վարս

گیسو، گیس، موی بلند.

(آج. ج ۴ ص ۳۲۴)

م: (ج ۴ ص ۳۱۵)

هو: (۲۴۶).

په: wars، موی.

ف: گرس (موی پیچیده، موی

مجمعد).

او: varəsa، گیسو.

vartik^e

վարտիկ

تنکه، پوششی برای پائین تن.

(آج. ج ۴ ص ۳۲۵)

م: (ج ۴ ص ۳۱۶).

په: vartik* (آج)، بنا به املاء

متمنهای پهلوی: gurdīg، جامه.

ف: گوردی، کوردی (جامه پشمین؛

گوردین، جامه ای که درویشان

پوشند).

vaver

վաւեր

صحیح، یقین، استوار.

(آج. ج ۴ ص ۳۲۷)

م: (ج ۴ ص ۳۱۶).

په: wābar، حقیقت، اعتقاد.

م: (ج ۴ ص ۳۴۱).

هو: (ص ۲۴۷).

په: wičitan ، گزیدن، انتخاب
کردن، ترجیح دادن.
ف: گزیدن.

vin

վին

نوعی چنگ (آلت موسیقی).

(آج. ج ۴ ص ۳۴۰)

م: (ج ۴ ص ۳۴۳).

هو: (ص ۲۴۷).

په: win ، نوعی چنگ.

ف: ون (سنجی که با انگشتان
نوازند).

višap

վիշապ

مار بزرگ دریائی، نهنگ دریائی.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۱)

م: معانی این واژه را گردباد، روح
خبیث، دیو پرنده، شیطان نیز
داده است.

(م. ج ۴ ص ۳۴۳)

په: wišapāk ، (مار) دارای زهر
مایع؛ اژدها.

او: višāpa- ، (مار) دارای زهر مایع.

په: wuzurg ، بزرگ.

فم: پار: wuzurg ، بزرگ.

ف: بزرگ.

فب: vzarka-

vēg

վեգ

دعوا - بگو مگو.

(آج. ج ۴ ص ۳۳۴)

م: (ج ۴ ص ۳۳۷).

په: *vēg (آج)

vēm

վեմ

سنگ سخت.

(آج. ج ۴ ص ۳۳۵)

م: (ج ۴ ص ۳۳۷).

هو: (ص ۲۴۷).

په: wēm ، صخره.

پار: wēm ، صخره.

او: vaēma- ، صخره.

vičak

վիճակ

تصمیم گرفتن بوسیله رأی یا قرعه
کشی، بخت، شانس، چگونگی،
موقعیت، قسمت، سهم، ارثیه.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۰).

په: *gukāy* ، گواه.
 پار: *wigāh* ، گواه.
 فم: *gugāy* ، گواه.
 ف: گواه.
 او: *vi-kaya* ، شاهد.

vkandel

վկանդել

تسخیر کردن، تحقیر کردن، چیره شدن.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۴)
 م: معانی این واژه را غرق کردن، ویران کردن نیز داده است.
 (م. ج ۴ ص ۳۴۸)
 په: *gukān* ، ویران کردن.
 فم: *gugān* ، ویران کردن.
 پار: *wigan* ، ویران شدن، از میان رفتن.

včar

վճար

دستمزد، پولی که در عوض کاری دریافت دارند، انتها، آخر، پایان.
 (آج. ج ۴ ص ۳۴۵)

م: (ج ۴ ص ۳۴۸).
 په: *wičard* - *wičār* ، اداء کردن، جبران کردن گناه.
 فم: *wizārd* - *wizār* ، اداء کردن،

višt

վիշտ

درد، رنج، زحمت.
 (آج. ج ۴ ص ۳۴۲)
 م: (ج ۴ ص ۳۴۴)
 هو: (ص ۲۴۷)
 په: **višt* (آج).

viral

վիրալ

اصلاح کردن صورت، کوتاه کردن مو، ویرایش.
 (آج. ج ۴ ص ۳۴۳)
 م: (ج ۴ ص ۳۴۶).
 په: *wirāst* - *wirād* ، ترتیب دادن، آماده کردن، آراستن.
 فم: *wirāst* - *wirāy* ، ترتیب دادن، آماده کردن، آراستن.
 پار: *wirāšt* - *wirāz* ، ترتیب دادن، آماده کردن، آراستن.
 ف: ویراستن، پیراستن.

vkay

վկայ

گواه، شاهد، شهید.
 (آج. ج ۴ ص ۳۴۴)
 م: (ج ۴ ص ۳۴۷).
 هو: (ص ۲۴۸).

په: vināskār، گناهکار.

ف: گناهکار.

vstah

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀

مطمئن، باجرات، تترس.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۹)

م: (ج ۴ ص ۳۵۴).

هو: (ص ۲۴۹).

په: wistāx مطمئن، تترس.

فم: wistāh[īh، اعتماد، اطمینان.

ف: گستاخ، بستاخ.

vtak

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀

جوی، نهر کوچک.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۰)

م: معنی این واژه را جریان آب یا

مایعات دیگر، آب روان، جوی

آب داده است.

(م. ج ۴ ص ۳۵۴).

هو: (ص ۲۴۹)

په: *vītak (آج).

vtang

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀

خطر، زحمت، مصیبت.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۰)

انجام دادن.

پار: wižār، اداء، انجام.

ف: گزاردن. (پرداختن)

bi ɣ a k

včir

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀

فرمان، رأی دادگاه، مهر دادگاه.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۶)

م: (ج ۴ ص ۳۴۹).

هو: (ص ۲۴۸).

په: wičīr قضاوت، رأی.

ف: وچر، وجر، گزیر.

vans

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀

تقصیر، گناه، زیان، جریمه، بلا.

(آج. ج ۴ ص ۳۴۶)

م: (ج ۴ ص ۳۵۰).

هو: (ص ۲۴۸).

په: winās، گناه، زیان.

فم: wināh، گناه، زیان، زخم.

ف: گناه.

او: vinaθ-، گناه.

vnasakar

𐬵𐬰𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀

گناهکار، مضر، زیان آور.

(م. ج ۴ ص ۳۵۰)

vrēp

𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎

اشتباه، خطا.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۳)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۳۵۹)

هو: (ص ۲۵۰).

په: frēb، فریب..

ف: فریب.

vrin

𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎

زخم.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۳)

په: *vrīn (آج).

ف: شاید با واژه ریم، به معنای

چرک، هم‌ریشه باشد.

م: (ج ۴ ص ۳۵۴).

هو: (ص ۲۴۹).

په: witang، زحمت، سختی.

فم: پار: widang، زحمت، سختی.

vtar

𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎

رانندن، دفع کردن، اخراج، کوچاندن،

هجرت دادن.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۱).

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۳۵۵)

هو: (ص ۲۵۰).

په: widār-، widārd-، گذراندن،

عبور دادن.

فم: پار: widār-، widārd-، widēr،

گذاردن.

ف: گذار، گذر، گذراندن.

T

S

په: taxtak ، تخته.

ف: تخته.

(1) tak

Suɬɬ

کف (ته)، عمق، زیر.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۰)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۳۶۴)

په: tah ، ته.

ف: تک (ته)

(2) tak

Suɬɬ

رشته مروارید، بافت، یک بسته

taxt

Suɬɬus

تخت شاهی، صندلی.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۹)

م: (ج ۴ ص ۳۶۲).

هو: (ص ۲۵۰).

په: taxt ، تخت.

ف: تخت.

taxtak

Suɬɬusɬɬ

تخته.

(آج. ج ۴ ص ۳۵۹)

م: (ج ۴ ص ۳۶۳).

هو: (ص ۲۵۰).

ف: تاجیک، تازی.

tačkinak Տաճկինակ

تازیانه، چوب مخصوص کتک زدن، کتک.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۶)

م: (ج ۴ ص ۳۶۹).

په: tāčānak، تازیانه.

ف: تازیانه.

tanj Տանջ

شکنجه.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۹)

م: (ج ۴ ص ۳۷۲).

په: *tanj (آج).

پار: tang، رنج، ناراحتی.

ف: تنج، تنجیدن (فشردن، پیچاندن).

taš Տաշ

تراش، تراشیدن.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۰)

م: (ج ۴ ص ۳۷۳).

هو: (ص ۲۵۱).

په: tāšīt-, tāš-، بریدن، ساختن،

شکافتن.

سبزی، بسته، ردیف.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۰)

په: tāk، واحد، تنها.

ف: تا (تار، مو، رشته ریسمان).

takar Տակարան

خمره، تغار.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۱)

م: (ج ۴ ص ۳۶۵).

هو: (ص ۲۵۱).

په: *takār (آج).

ف: تغار.

takav Տակավ

بانر می، به آرامی، بتدریج.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۱)

م: (ج ۴ ص ۳۶۵).

په: *tak (آج).

ف: تك (اندک، کم).

tačik Տաճիկ

تازی، تاجیک.

(آج. ج ۴ ص ۳۶۵)

م: (ج ۴ ص ۳۶۹).

په: tāčik، تازی، عرب.

tap

Suuy

تب، گرما، طوفان دریا.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۱)

م: (ج ۴ ص ۳۷۴).

هو: (ص ۲۵۲).

په: tap ، تب، گرم.

فم: tab ، تب.

ف: تب.

tapak

Suuyulq

تابه، تاوه.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۲)

م: (ج ۴ ص ۳۷۴).

هو: (ص ۲۵۲).

په: tāpak ، تابه.

پار: tabag ، سوزنده، شعله.

ف: تابه، تاوه.

(1) tapast

Suuyuuus

قالی، زیلو، سفره.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۴)

م: (ج ۴ ص ۳۷۵).

هو: (ص ۲۵۲).

په: *tapast/*tapastak (آج).

ف: تراش.

tašt

Suucs

لیوان، جام، قدح.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۰)

م: معنی این واژه را لگن، تشت نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۳۷۳).

هو: (ص ۲۵۱).

په: tašt تشت، ظرف گود، کاسه، تاس.

پار: tāst ، جام، تاس.

ف: تشت، تاس.

او: tašta- ، تشت، تاس.

taštak

Suucsulq

قدح، لیوان.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۱)

م: په-این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۳۷۴)

هو: (ص ۲۵۲).

په: *taštak (آج).

پار: tāstag .

ف: تشتک.

فم: tar/tare ، آن سوي، از فراز.

taraz

Ṣarwāq

لباسی که استادانه بافته یا دوخته شده باشد.

(آج. ج ۴ ص ۳۸۲)

م: (ج ۴ ص ۳۸۱).

هو: (ص ۲۵۲).

په: *tarāz ، (آج).

ف: طراز (جامه شاهانه، جامه پربها).

tarazuk

Ṣarwāqnī ḳ

ترازو.

(آج. ج ۴ ص ۳۸۳)

م: (ج ۴ ص ۳۸۲).

په: tarāzūk ، ترازو.

پار: talāzūg ، ترازو.

ف: ترازو.

taviḳ

Ṣawīḥḳ

نوعی چنگ (آلت موسیقی)

(آج. ج ۴ ص ۳۸۹)

م: (ج ۴ ص ۳۹۱).

هو: (ص ۲۵۲).

په: *tabil (آج).

(2) tapast

Ṣawwāus

پخش شده روی زمین، پهن شده روی زمین.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۴)

م: معنی این واژه را، مرده نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۳۷۵)

په: tapast* (آج).

ف: تبست (تباہ و ضایع، چیز از کار افتاده).

tapar

Ṣawwār

تبر.

(آج. ج ۴ ص ۳۷۴)

م: (ج ۴ ص ۳۷۵).

هو: (ص ۲۵۲).

په: *tapar (آج).

فم: tabar ، تبر.

ف: تبر.

tar

Ṣawr

دور، دور دست.

(آج. ج ۴ ص ۳۸۱)

م: (ج ۴ ص ۳۸۱).

په: tar ، آن سوي.

په: tōhm\ -tōhm ، دانه، اصل،
خانواده.

فم: tōhm ، دانه، خانواده.

پار: tōxm ، دانه، نژاد.

ف: تخم.

او: taoxman ، خانواده.

فب: taumā ، خانواده، تخمه.

toiž

Snjđ

جریمه، تنبیه.

(آج. ج ۴ ص ۴۲۰)

م: (ج ۴ ص ۴۳۲).

هو: (ص ۲۵۳).

په: -tōxt/-tōz کفاره کردن، کفاره

دادن.

فم: -tōz ، کفاره دادن.

ف: توزیدن، توختن.

trē

Srk

ماه چهارم تقویم ارمنی.

(آج. ج ۴ ص ۴۳۵)

م: (ج ۴ ص ۴۴۷)

په: tīr ، ماه چهارم سال.

فم: tīr ، ماه چهارم سال.

ف: تیر ماه.

پار: tabil ، تبیره، طبل.

ف: تبیره (طنبل، طبل).

tzruk

Sqrnı b

زالو.

(آج. ج ۴ ص ۳۹۹)

م: (م. ج ۴ ص ۴۰۸)

په: zalūk/zarūk ، زالو.

ف: زالو.

tēg

Skq

قسمت تیز سر نیزه، سر نیزه.

(آج. ج ۴ ص ۴۰۰)

م: (ج ۴ ص ۴۰۸).

هو: (ص ۲۵۳).

په: tēx ، تیغ، لبه تیز، لبه.

پار: teĭ ، تیز.

ف: تیغ.

دزر: tig (خار).

tohm

Snñıf

نسل، طایفه، تخم.

(آج. ج ۴ ص ۴۱۷)

م: (ج ۴ ص ۴۳۰).

هو: (ص ۲۵۳).

په : taft/taftak ، گرم، مشتاق،
سوزان.

پار: taftag ، تفته، سوزان.

ف: تفت، تفته.

او: tafta- ، تفته، داغ.

tôt

Sop

گرمای شدید.

(آج. ج ۴ ص ۴۴۱)

م: (ج ۴ ص ۴۵۱).

R

ر

م: (ج ۲ ص ۴۵۴)
په: rōšnak، واضح و آشکار.
فم: rōšn، واضح.
ف: روشن.

ručanak

Րուհանակ

بشارت دهنده.

(آج. ج ۴ ص ۴۴۵)

P^c

Φ

(آج، ج ۴ ص ۴۶۹)

م: معنی این واژه را چشم خوردن،
سحر شدن نیز آورده است.

(م، ج ۴ ص ۴۷۷)

هو: (ص ۲۵۴).

په: petyārak ، دشمن، بدبختی.

فم: patyār ، حمله، بدبختی، اتفاق
بد.

ف: پتیاره (مصیبت، بلا).

p^cat^cšah

Φαρσαհ

پادشاه.

(آج، ج ۴ ص ۴۶۹)

م: این واژه را به شکل p^cat^cišah و

p^cadan

Φαηαν

دهان بند، لچک.

(آج، ج ۴ ص ۴۶۸)

م: این واژه را به شکل padam نیز
داده است.

(م، ج ۴ ص ۴۷۷)

په: padām ، دهان پوش
زردشتیان؛ و padān ، (شایست.

ناشایست، فصل ۱۲، بند ۴).

ف: پنام.

p^cat^cerak

Φαρτρակ

درماندگی، حادثه، مصیبت.

فم: pašēmān ، پشیمان ، متأسف.
ف: پشیمان.

p'ar'k' Φanf

فر، شکوه، بزرگی، جلال، عقیده،
کیش، آئین.
(آج. ج ۴ ص ۴۸۲)

م: (ج ۴ ص ۴۸۸).

هو: (ص ۲۵۴).

په: xwarrah ، فره.

فم: پار: farrah ، فره.

ف: فره.

او: xvarənah- ، فره.

p'argast Φarqawus

خدا مکناد، معاذالله.

(آج. ج ۴ ص ۴۸۷)

م: (ج ۴ ص ۴۹۱).

هو: (ص ۲۵۴).

په: pargast ، معاذالله.

ف: برگست (هرگز، مبادا، حاشا).

p'artam Φarpram

مجلل، باشکوه.

(آج. ج ۴ ص ۴۸۸)

p'atišah داده و پهلوی این
واژه را نداده است.

(م. ج ۴ ص ۴۹۰)

په: pātixsā(y) فرمانروا،
نیرومند.

فم: pādixšāy[ih] فرمانروائی،
حکومت.

پار: pādixšā[nift] ، فرمانروائی،
حکومت.

ف: پادشاه.

p'atangamušk

Φatəwəqawmnočə

نوعی ریحان پرزدار.

(آج. ج ۴ ص ۴۷۳)

م: این واژه را به شکل p'atangamuš
نیز داده است.

په: palangmušk ، پلنگ مُشک.

ف: پلنگ مُشک، فلنج مُشک.

p'ašaman Φawəwəwəwə

پشیمانی، سرزنش کردن، محکوم
کردن، متهم کردن.

(آج. ج ۴ ص ۴۸۱)

م: (ج ۴ ص ۴۸۶)

هو: (ص ۲۵۴).

په: pašēmān ، پشیمان.

pet'ak

Փերակ

کندو.

(آج. ج ۴ ص ۴۹۳)

م: این واژه را به معنای سبد نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۴۹۴)

په: *petāk (آج)، سبد.

p'erezak

Փերեզակ

خرده فروش سیار.

(آج. ج ۴ ص ۴۹۹)

م: این واژه را به شکل p'erezik نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۴۹۶)

په: *perezak/perezik (آج)

ف: پیرزه (چیزی که در لُنگ و یا دستمال کرده، گره بندند و از جایی به جایی برند).

pik

Փիկ

فیل.

(آج. ج ۴ ص ۵۰۳)

م: (ج ۴ ص ۴۹۹).

هو: (ص ۲۵۵).

په: pīl، پیل.

م: این واژه را به معنای فراوان، متمول، اشرافی نیز آورده است.

(م. ج ۴ ص ۴۹۱)

هو: (ص ۲۵۴).

په: fratom، نخست، نخستین.

فم: fratom/fradom، نخست.

او: fratama، نخست.

فب: fratama، بیشترین، نخستین.

p'aruaz

Փարուազ

روبان.

(آج. ج ۴ ص ۴۹۰)

م: (ج ۴ ص ۴۹۲).

هو: (ص ۲۵۵).

په: *parvaz (آج).

ف: پروز (سجاف جامه، پینه و وصله که بر خرقه و جامه از رنگهای دیگر دوزند).

p'arsax

Փարսախ

فرسخ.

(آج. ج ۴ ص ۴۹۹)

م: (ج ۴ ص ۴۹۲).

په: frasang، فرسخ، فرسنگ.

ف: فرسخ.

(آج. ج ۴ ص ۵۲۵)

په: puštīpān + sālār

ف: پشتیان + سالار.

p^out

Φnιs

فساد، پوسیدگی.

(آج. ج ۴ ص ۵۲۶)

م: (ج ۴ ص ۵۲۳).

هو: (ص ۲۵۶).

په: pūtak، پوسیده.

ف: پوده، پوسیده.

او: y- pūtay پوسیدگی.

p^oursišn

Φnιrυhεn

بازرسی و بازخواست دادگاهی.

(آج. ج ۴ ص ۵۲۸)

م: این واژه را به شکل p'ursiš نیز داده است.

(م. ج ۴ ص ۵۲۳)

هو: (ص ۲۵۶).

په: pursišn، پرسش.

فم: pursišn، پرسش.

ف: پرسش.

فم: پار: pīl، پیل.

ف: فیل، پیل.

pšit

Φcɪs

وزنه‌ای برای اندازه گیری وزنه‌ای کم.

(آج. ج ۴ ص ۵۰۸)

م: (ج ۴ ص ۵۰۵).

هو: (ص ۲۵۵).

په: pišič، پشیز.

ف: پشیز.

p^ouštīpan

Φnιcɪɥaɥn

نگهبان، محافظ.

(آج. ج ۴ ص ۵۲۵)

م: (ج ۴ ص ۵۲۲).

هو: (ص ۲۵۵).

په: puštīpān، حمایت کننده، محافظ.

فم: puštān، حافظ.

ف: پشتیان.

p^ouštīpansarar

Φnιcɪɥaɥnɔaɥar

سرنگهبان، رئیس محافظان.

K^c

Կ

k'ašel

Կաշել

کشیدن، جلو کشیدن.

(م. ج ۴ ص ۵۴۸)

په: kešītan، کشیدن.

ف: کشیدن.

k'ašik

Կաշիկ

طناب.

(آج، ج ۴ ص ۵۵۳)

م: این واژه را به معنای شکم‌بند

اسب نیز آورده است.

(م. ج ۴ ص ۵۴۹)

په: kiš، طناب.

k'andak

Կանդակ

کنده کاری، حک شده روی سنگ.

(آج، ج ۴ ص ۵۵۱)

م: (ج ۴ ص ۵۴۵).

هو: (ص ۲۵۶).

په: kandak، کنده.

ف: کنده [کاری].

k'aš

Կաշ

پشت، کفل.

(آج، ج ۴ ص ۵۵۳)

په: kaš (آج).

ف: کش (کشالۀ ران).

(م. ج ۴ ص ۵۵۷)

په: *kās (آج)

ف: کاس، کاسه.

k'ap'ur

Կափուր

کافور.

(آج. ج ۴ ص ۵۶۷)

م: (ج ۴ ص ۵۶۷).

هو: (ص ۲۵۷).

په: kāpūr، کافور.

ف: کافور.

k'ak'um

Կաֆում

نوعی حیوان، قاقم.

(آج. ج ۴ ص ۵۶۸)

م: (ج ۴ ص ۵۶۸).

په: kakom، قاقم.

ف: قاقم.

kemuxt

Կեմուխ

نوعی چرم برای جلد کتاب.

(آج. ج ۴ ص ۵۶۹)

م: (ج ۴ ص ۵۶۹).

هو: (ص ۲۵۷).

په: *kemuxt (آج).

ف: کشه، کشی (نواری که بر زین و پالان دوزند).

k'āškēn

Կաշկեն

نان جو.

(آج. ج ۴ ص ۵۵۴)

م: (ج ۴ ص ۵۴۹).

هو: (ص ۲۵۷).

په: *kaškēn (آج).

ف: کشکین، کشکینه.

k'ašti

Կաշի

پارو، کشتی.

(آج. ج ۴ ص ۵۵۴)

م: این واژه را زیر واژه k'aštik داده است.

(م. ج ۴ ص ۵۴۹)

هو: (ص ۲۵۷).

په: kaštik، کشتی، قایق.

ف: کشتی.

k'as

Կաս

پارچ، اندازه ای برای مایعات.

(آج. ج ۴ ص ۵۵۷)

م: په این واژه را ندارد.

k'unjut

𐎧𐎡𐎴𐎢𐎵

کنجد.

(م. ج ۴ ص ۵۸۷)

په: kungit، کنجد.

ف: کنجد.

k'urak

𐎧𐎡𐎴𐎢𐎵

کره اسب یا خر.

(آج. ج ۴ ص ۵۹۴)

م: (ج ۴ ص ۵۸۷).

هو: (ص ۲۵۸).

په: kurrak، کره.

ف: کره.

k'urj

𐎧𐎡𐎴𐎢𐎵

خُرَجین یا پارچه زبر بافته شده از
پشم بز، کرک.

(آج. ج ۴ ص ۵۹۵)

م: (ج ۴ ص ۵۸۸).

هو: (ص ۲۵۸).

په: *kurz (آج).

ف: خورجین، خُرَجین.

ف: کیمخت (پوست کفل اسب و خر
که آن را به نحوی خاص دباغت
کنند).

† k'ēn

𐎧𐎡𐎴

کین، کینه توزی، انتقام، حسد.

(آج. ج ۴ ص ۵۷۵)

م: په این واژه را ندارد.

(م. ج ۴ ص ۵۷۱)

هو: (ص ۲۵۷).

په: k'ēn، کین، کینه.

فم: k'ēn، کین، کینه.

ف: کین، کینه.

او: kaēnā، کینه.

k'ēš

𐎧𐎡𐎴𐎢𐎵

کیش، دین زردشتی.

(آج. ج ۴ ص ۵۷۶)

م: (ج ۴ ص ۵۷۱).

هو: (ص ۲۵۸).

په: k'ēš، کیش، دین.

فم: k'ēš، ادیان بیگانه، دین بد.

ف: کیش.

او: tkaēša، کیش.

په: kirpikār (آج).
اگر نظر آجاریان درست باشد، تلفظ
پهلوی آن kirpakkar است به
معنای کرفه گر.

فم: پار: kirbakkar، کرفه گر.
ف: کرفه.
فز: کرفه گر.

krkum

ԿՐԿՈՒՄ

زعفران.

(آج. ج ۴ ص ۶۳)

م: (ج ۴ ص ۵۹۶)

په: kurkum، زعفران.

ف: کرکم.

k'sak

ԿՍԱԿ

کیسه، پاکت، کیسه کوچک برای پول.
(آج. ج ۴ ص ۵۹۸)

م: (ج ۴ ص ۵۹۰).

هو: (ص ۲۵۸).

په: *kīsak (آج).

ف: کیسه.

k'rtikar

ԿՐՏԻԿԱՐ

کارهای خیر.

(آج. ج ۴ ص ۶۰۱)

م: (ج ۴ ص ۵۹۵).

هو: ص ۲۵۹.



0

په: *afšnān (آچ).

ف: اشنان (نوعی درختچه).

ôtar

atan

Osur

غریبه، غریب، غیر خودی، مهمان.

(آچ، ج ۴ ص ۶۱۵)

م: پهاین واژه را ندارد.

(م، ج ۴ ص ۶۱۰)

په: *awtar (آچ)

ôren

Ork

آئین، قانون، کتاب قانون، سنت

پیشین، اجازه.

ôšarak

Osurul

شریت، افشره.

(آچ، ج ۴ ص ۶۱۵)

م: (ج ۴ ص ۶۰۸).

هو: (ص ۲۵۹).

په: -afšurd/afšār افشردن.

ف: افشره.

ôšnan

Ošnan

نوعی گیاه.

(آچ، ج ۴ ص ۶۱۵)

م: (ج ۴ ص ۶۰۸).

هو: (ص ۲۵۹).

فم: ēwēnag ، رفتار، نوع.
ف: آئینه (?)

ôrhñ

Orhñk

آرزوی خوب، دعای خیر.

(آج. ج ۴ ص ۶۱۹)

م: (ج ۴ ص ۶۲۰) تحت واژه ôrhñel
داده است.

په: āfrīn ، آفرین، دعا، ستایش.

فم: ālīrīn ، آفرین، ستایش، دعا.

پار: afrīwan ، ستایش، آفرین،
دعا.

ف: آفرین.

(آج. ج ۴ ص ۶۱۷).

م: این واژه را زیر واژه^۴ orenk داده.

(ج ۴ ص ۶۱۶)

په: adwēn آیین.

پار: abdēn ، آیین.

فم: ēwēn ، آیین.

ف: آیین.

ôrinak

Orhñak

نمونه، عقیده، مثال، شباهت،

فهرست. شکیل، جلد کتاب،

فصل، شکل، نوع، مانند، چون.

(آج. ج ۴ ص ۶۱۹)

م: (ج ۴ ص ۶۱۷).

په: adwēnak ، نمونه، شکل.

واژه‌های

پارسی

فهرست واژگان

- پارسی
- فارسی میانه
- پهلوی

واژه‌های

پارتی

ābād	۱۱	aspās	۱۶۵
abāxtar	۹	āwāž	۲۰
abdēn	۱۹۶	āwestām	۱۳۷
abespār-	۱۳	axtar	۳
abespurd	۱۳	āzād	۱
abyādgar	۱۱۹	āzādīh	۲
ādūg(?)	۱۶	azd	۲
ādur	۱۶، ۴	bağ	۲۱
afrīwan	۱۹۶	band	۲۴
ambārag	۴	bar	۲۵
andarz	۷	bawandag	۲۵
anjaman	۸	baxš	۲۴
anōšag	۲۰، ۱۳	bazag	۲۷
appar	۱۲	bazm	۲۲
a- +pōxt	۱۷	bāzūr	۲۲
arj[ān	۱۷	bed	۱۵۲
anjān	۱۷	bēwar	۲۷
aškārag	۹	bizešk	۲۶
āšōb	۱۲	bōd	۳۵، ۲۸

bōxt-	۲۷	framāy	۹۸
bōz-	۲۷	fraš[egart	۹۹
bun	۲۸	frawardag	۱۰۰
čamag	۱۰۶	gāh	۳۲، ۳۱
čār	۱۰۵	ganz	۳۳
čarag	۱۰۵	garšmān	۳۴
čarb	۱۰۶	andāg	۷۲
čirāh	۱۰۷	gōnag	۳۶
dādbar	۴۶	gōsān	۳۸
dandān	۴۳	gōš	۳۶
dārūg	۴۷	gund	۳۷
darz-	۵۰	hāmaber	۴
dašn	۴۳	hamag	۵
dast	۴۴	hamāg	۵
dašt	۴۴	hāmāg	۵
dastadār	۴۵	hāmhirz	۹۴
dēm	۵۲، ۵۰	handām	۶
dēn	۴۸	hāwsār	۹۶
dēv	۵۰	hāwsārag	۹۶
dīdišn	۵۰	hirz	۱۰
dīžwār	۵۲	hrēstag	۱۰۰
dōžax	۵۲	humāy[ōn	۹۷
drafš	۵۶	hušk-	۸۰
draxt	۵۴	išm	۹۷
drōd	۵۵	išnōhr	۱۳۴
drōšt	۵۵	ispād	۱۶۴
drōž	۵۵، ۵۳	ispād-	۱۵
dūd	۵۳	ispar	۱۵
dušmen	۶۸	ispinj	۱۶
farrah	۱۸۸	isprahm	۹۲

isprahmag	۹۲	nox	۱۲۱
ispurr	۱۶۵	ōstīg	۱۳۸
istabr	۱۶۶	padg	۱۴۲
istēh[āg	۱۶۶	padgām	۱۴۶
jamān	۷۲	pādgōšbān	۱۴۶
jīr	۷۳	padišfar	۱۴۹
kamgār	۸۴	padixšar	۱۴۹
kārawān	۸۶	pādxšā[nift	۱۸۸
kirbakkar	۱۹۴	padkār	۱۴۳
kōs	۸۸، ۸۱	padmān	۱۴۳
līlak	۷۶	padmōzan	۱۴۷
maybed	۱۱۴	padrāst	۱۴۹
mary	۱۱۱	pādražag	۱۵۰
marz	۱۱۲	pahrag	۱۴۲، ۱۴۱
mojbed	۱۱۴	pāhragbān	۱۴۲
mur	۱۱۱	parisp	۱۵۱
muhr	۱۱۵	pārgēn	۱۵۱
naʾn	۱۲۵	passažag	۱۴۷
namr	۱۲۳	passox	۱۴۵
nāw	۱۲۳	pōxt	۱۲
nāwāz	۱۲۳	pusag	۱۵۳
naxčīr	۱۲۲	rād	۱۴
nāz	۱۲۱	rag	۱۷
nēmrož	۱۲۴	pāh	۱۵۷
nēzag	۱۲۵	rahg	۵۷
nigu[sār	۱۲۶	ram	۱۵۸، ۵۸
nišān	۱۲۶	razm	۱۵۷
niwāg	۱۲۸	rētak - sard	۵۹
niyāz	۱۲۵	rōš	۱۵۸
nizāwar	۱۲۴	rōdestāg	۱۵۸

rōšn	۱۵۸	wāžāra[gān	۱۶۹
šād	۱۳۲	widang	۱۷۸
šafšēr	۱۶۴	widār	۱۷۸
šahr	۱۳۲، ۸	widārd-	۱۷۸
šāh + isprahm	۱۳۰	widēr	۱۷۸
šahrab	۱۳۰	wigāh	۱۷۶
šāhwār	۱۳۱	wigan-	۱۷۶
sar	۱۶۱	wirāšt	۱۷۶
sresk	۱۶۷	wirāz-	۱۷۶
šubān	۱۳۴	wižār	۱۷۷
sūg[bārīg	۱۶۴	xān	۷۷
syāw	۱۶۲	xrad	۸۲
syāwag	۱۶۲	xwāstwān[īft	۸۱
tabag	۱۸۱	yākunt	۱۱۷
tabil	۱۸۳	yāwēd	۱۱۹
taftag	۱۸۴	yāwēdān	۱۱۹
talāzug	۱۸۲	yaz-	۱۱۸، ۱۱۷
tang	۱۸۰، ۶۷	yuwān	۱۱۸
tāst	۱۸۱	yuxt	۱۵۶
tāstag	۱۸۱	žahr	۷۱
teji	۱۸۳	žamān	۴
tōxm	۱۸۳	zanag	۶۱
wār	۱۷۲	zargōnag	۶۲
warjak	۱۷۳	zāwar	۶۴
wuzurg	۱۷۵	žaž	۷۳
wasnād	۱۷۱		

واژه‌های فارسی میانه

abāxtar	۹	āwāz	۲۰
abrēšom	۱۴	awestād	۱۴۰
ādūg	۱۶	awestām	۱۳۷
ādur	۱۶، ۴	awištāb	۱۳۵
āfrin	۱۹۶	axšād	۸
āgāh	۳	axtar	۳
agāmāy	۳	ayādgar[īh	۱۱۹
āhōg	۴	āzād	۱
andarz	۷	āzādīh	۲
angār	۶	azd	۲
anōšag	۷	band	۲۴
appar	۲۰، ۱۳	baxš	۲۴
ārdahang	۱۹	hay	۲۱
arzān	۱۷	bazag	۲۷
arž[ān	۱۷	bazm	۲۲
arziz	۱۸	bed	۱۵۲
āškārag	۹	bēwar	۲۷
āšt	۹۶	bišchk	۲۶
āstawān	۸۱	bōxt-	۲۷

bōy	۲۸	dīdišn	۵۰
bōyāg	۳۵، ۳۰	drahm	۵۴
bōz-	۲۷	draxt	۵۴
bun	۲۸	drist	۵۵
čambišn	۱۰۶	drōd	۵۵
čarag	۱۰۵	drōzan	۵۵
čirāh	۱۰۷	druxš	۵۵
dād	۴۵	dūd	۵۳
dādestān	۴۶	dušmen	۶۸
dah	۴۱	dušox	۵۲
dahibed	۴۸	dušxwār	۵۲
dahriz	۴۲	duxt	۵۴
damestān	۱۰۱	duz	۵۳
darbān	۴۶، ۲۵	ēwēn	۱۹۶
darmān	۴۷	ēwēnag	۱۹۶
dār	۴۷	farrah	۱۸۸
dārū	۴۷	frahang	۹۸
dašn	۴۳	framān	۹۸
dašt	۴۴	framāy-	۹۸
dast	۴۴	frawardag	۱۰۰
dastegird	۴۵	frawardin	۱۰۰
dāyag	۴۲	fradom	۱۸۹
dāywar	۴۶	fratom	۱۸۹
deh	۴۸	frēstag	۱۰۰
dēm	۵۲، ۵۰	gāh	۳۲، ۳۱
dēn	۴۸	gannagī	۷۲
dēn - i - māzdēs	۴۹	ganz	۳۳
dēspān	۴۹	ganzwar	۳۳
dēv	۵۰	garāsmān	۳۴
dibr	۵۴	gāw	۸۸

gēsūg	۳۴	hunar	۹۷
gird	۳۹	hušk	۸۰
gōhr	۳۵	išnōhr	۱۳۴
gōnag	۳۶	ispar	۱۵
gōš	۳۶	ispās	۱۶۵
grawagān	۳۸	ispōxt	۱۶۶
gugān—	۱۷۶	isprahm	۹۲
gugāy	۱۷۶	isprahmag	۹۲
gumān	۳۶	ispurr	۱۶۵
gumārdan	۳۶	istabr	۱۶۶
gund	۳۷	istambag	۱۶۶
hāmaber	۴	istambagih	۱۶۶، ۱۳
hamag	۵	istēz[gār	۱۶۶
hamāg	۹۲، ۵	jādag - gōw	۱۵۵
hāmāg	۵	jādūg	۱۵۵
hambār	۹۳، ۴	jāydān	۱۱۹
hambārāg	۴	kabōt[tar	۸۵
hamgōnag	۹۵	kām	۸۳
handēmān	۱۱۸	kēn	۱۹۳
hangār	۶	kēš	۱۹۳، ۸۶
hannām	۶	kirb	۸۶
hanzaman	۸	kirbakkar	۱۹۴
harg	۵۹	kird	۸۷
harwdād	۱۰۰	kōdak	۸۸
hašāgird	۸	kōr	۸۸
hazār	۹۱	kustag	۸۹
hēn	۹۷	marw	۱۱۱
hōšag	۸۰	maškabarzēn	۱۱۰
hōstīgān	۱۳۸	māyag	۱۱۰
humāy[ōn	۹۷	māzdēs	۱۰۹

muhr	۱۱۵	pārūd-	۱۵۰
murw	۱۱۱	pārgēn	۱۵۱
nahēihr	۱۲۲	parīg	۱۵۱
nāf	۱۲۴	parisp	۱۵۱
naft	۱۲۳	parist-	۱۴۴
nāmag	۱۲۲	pasānīg	۱۴۵
nān	۱۲۵	pašēmān	۱۸۸
narm	۱۲۳	passazag	۱۴۷
nāw	۱۲۳	passox	۱۴۵
nāwāz	۱۲۳	patyār	۱۸۷
nēmrōz	۱۲۴	paygām	۱۴۶
nēw bōy	۱۲۲	pāygōs	۱۴۶
nēzag	۱۲۵	paymān	۱۴۳
nigār	۱۲۶	paymōzan	۱۴۷
nišān	۱۲۶	payrāst-	۱۴۹
nišast	۱۲۵	payrōg	۱۵۰
niwāg	۱۲۸	paywast	۱۴۸
niyāz	۱۲۵	pēšōbāy	۱۵۲
nizār	۱۲۴	pīl	۱۹۰
nox	۱۲۱	polāwad	۱۵۳
ōš	۱۳۹	pursišn	۱۹۰
pādifrāh	۱۴۹	pusag	۱۵۳
pādixšāy[īh	۱۸۸	puštbān	۱۹۰، ۱۴۴
pādrōzag	۱۵۰	rād	۱۴
pahikar	۱۴۷	rag	۵۷
pahikār	۱۴۳	rāh	۱۵۷
pāhr	۱۴۱	rahīg	۵۷
pahrag	۱۴۲	rang	۵۸
pahrēz	۱۴۴	razm	۱۵۸
pārāy-	۱۵۰	rētak - sāl	۵۹

rō	۱۵۸	wad	۱۷۱
rōsn	۱۸۶، ۱۵۸	wahdar	۱۷۴
rōy	۱۹	wahe	۱۷۴
šād	۱۳۲	wān-	۱۷۰
šāh + isprahm	۱۳۰	wāng	۱۷۰
šahr	۱۳۲، ۸	warz	۱۷۳
šahrestān	۱۳۰	warz	۱۷۳
šahrig	۱۳۱	wattar	۱۷۱
sāmān	۱۶۰	wāzāra[gān	۱۶۹
sar	۱۶۱	wēm	۱۷۵
sālār	۱۶۰	widang	۱۷۸
sārār	۱۶۰	widār-	۱۷۸
sarw	۱۶۲	widārd-	۱۷۸
sārwār	۱۶۰	widēr	۱۷۸
sāyag	۹۴	wināh	۱۷۷
šafšēr	۱۶۴	wirāst-	۱۷۶
siššēr	۱۶۴	wirāy-	۱۷۶
suyag	۱۶۴	wistāh[īh	۱۷۷
tab	۱۸۱	wizār-	۱۷۶
tabar	۱۸۲	wizārd-	۱۷۶
tang	۶۷	wuzurg	۱۷۵
tanūr	۶۸	xarbuzz	۷۸
tar	۱۸۲	xešm	۹۷
tare	۱۸۲	xrad	۸۲
tas-	۶۷	xwān	۸۲، ۷۷
tigr	۶۸	xwār	۸۱، ۷۸
tīr	۱۸۳	xwārdīg	۸۲
tōhm	۱۸۳	xwarparān	۷۹
tōz-	۱۸۳	xwaš + bōyāg	۹۸
wābar	۱۷۴	yasn	۱۱۷

yaštag	۱۱۸	zēndān	۶۳
zahr	۷۱	zīr	۷۳
zamān	۷۲، ۴	zōhr	۶۳
zanag	۶۱	zōr	۶۴
zāz	۷۳	zūr	۶۴
zāzān	۷۳	zyān	۶۲
zēn	۶۳		

واژه‌های

پهلوی

abr	۱۳	anōš	۷
ašav	۱۸	anōšādur	۸
adwēn	۱۹۶	anōš - xwar	۱۲۷
adwēnak	۱۹۶	apārdum	۱۳
āfrin	۱۹۶	apartan[īh	۱۱
afrōšak	۱۰۰	apastamb	۱۳
ašnān	۱۹۵	apa → stambak	۱۳
ašār-	۱۹۵	āpāt	۱۱
ašurd	۱۹۵	apaxš	۱۰
āhōk	۴	apaxšāw[and	۱۰
akāmak	۳	apāxtar	۹
ākās	۳	apēdāt	۱۲
āmār	۹۳	apē - kām	۱۲
āmārkar	۹۳	apēlap	۹
ambārtak	۴	apē - niyāz	۱۲
ambārtavān	۵	apērasan	۱۱
anāpāt[ān	۵	apestām	۱۱
anārgēl	۱۲۲	apestān	۱۱
anāzarm	۵	apispārtan	۱۳

āpkēnak	۱۰	ātur	۱۶
apōxt	۱۲	āturgōnak	۱۷
appār	۲۰	āwāč	۲۰
appurtan	۱۲	āwahan	۱۹
apr	۱۳	awart	۲۰
āp - rāh	۱۱	awērtān	۲۰
aprēšom	۱۴	awestād	۱۴۰
ap - zan	۱۹	awestām	۱۳۷
arčīč	۱۸	awištāb	۱۳۵
ark	۱۸	awtar	۱۹۵
armāv	۱۸	axt	۲
aršt	۹	axtar	۳
artang	۱۹	axtarmār	۳
arūs	۱۹	āxwarr	۲
arz	۱۷	ayātkār	۱۱۹
arzānīk	۱۷	azd	۱
arzitan	۱۸	āzāt	۱
āškārāk	۹	āzātīh	۲
āšōp	۱۲	(1)bag	۲۱
asp	۱۴	(2)bag	۲۱
aspčarakakan	۱۵	bahlik	۲۳
aspešfān	۱۵	bāj	۲۲
asprēs	۱۵	bāliš	۲۵
asptak	۱۵	bāmbišn	۲۳
aspzēn	۱۴	bānbišn	۲۳
ast	۱۳۷	band	۲۴
āšt	۹۵	bānuḱ + ān	۲۴
āstar	۱۶	bārīk	۲۵
ātaxš	۲	bastak	۲۵
ātūk	۱۶	bawandak	۲۵

baxlīk	۲۳	čambak	۱۰۴
baxš	۲۴	čambar	۱۰۴
baxšišn	۲۴	čambarak	۱۰۴
baxt	۲۳	čamišn	۱۰۶
bayaspān	۴۹	čapūk	۱۰۵
bāč	۲۲	čār	۱۰۵
bāz	۲۲	čārak	۱۰۵
bāzak	۲۳	čarak	۱۰۵
bazak + petīt	۲۷	čarp	۱۰۵
bāzā - pānak	۲۲	čartuk	۱۰۶
bazm	۲۲	čašīdan	۱۰۵
bāzūk	۲۲	čašm - dīt	۱۰۷
bēš	۲۶	čāšt	۱۰۴
bēwar	۲۷	čatrang	۱۰۵
bidaxš	۲۶	čaxr	۱۰۳
biš - mušk	۲۶	čaxrak	۱۰۳
biž	۲۶	čermak	۱۰۷
bizešk	۲۶	čirag	۱۰۷
bōd	۲۸	čarpik	۱۰۶
-bōdāk	۳۵، ۳۰	čarrak	۱۰۷
bōp	۲۷	daf	۴۸
bōrak	۲۸	dag	۴۱
bōxt-	۲۷	dah	۴۱
boz-	۲۷	dahanak	۴۲
brinj	۲۹	dahič	۴۲
bun	۲۸	dahikān	۴۸
bunak	۲۷	dahipet	۴۸
buš	۲۴	dahlīz	۴۲
buz	۲۸	dandān	۴۳
čakāt	۱۰۴	dandānband	۴۳

dāng	۴۳	dēpāk	۵۲
dārān	۴۶	dēspak	۴۹
darīčak	۴۷	dēv	۵۰
dāristān از dār	۴۷	dēwān	۵۳
darmān	۴۷	dipīwar	۵۴
darpān	۴۶، ۲۵	dit	۵۰
darpās	۴۶	dižandak	۵۱
darpat	۴۷	dōl	۵۳
darzīk	۵۰	dōlak	۵۳
dast	۴۴	draš	۵۶
dašt	۴۴	drahm	۵۴
dašn	۴۳	draxt	۵۴
dašnak	۴۴	drōt	۵۵
dastak	۴۴	drōzan	۵۵
daštān	۴۴	druj	۵۳
dastārak	۴۵	drust	۵۵
dast(a)kirt	۴۵	druz	۵۵
dastpānak	۴۵	dumbak	۵۳
dastyār	۴۵	duš - (?)	۵۳
dāt	۴۵	duz (d) (?)	۵۳
dātestān	۴۶	duškām	۵۱
dātwar	۴۶	duškirp	۵۱
dāyak	۴۲	dušman	۶۸
dažan	۴۱	dušmen	۶۸
deh	۴۸	dušnām	۶۸
han]dēm[ān	۵۰	dušox	۵۲
dēn	۴۸	dušraw	۵۴
dēnār	۴۹	dušxwār	۵۲
dēn - i - māzdēsn	۴۹	dūt	۵۳
dēnpet	۴۹	duxt	۵۴

dūžēnak	۵۲	gātwar	۳۲
dužgōn	۵۱	gāw	۸۸
dužn	۵۱	gāw	۸۸
dužxēm	۵۱	gāwars	۳۴
fra+bōdāk	۹۹	gawāzan	۳۳
frahang	۹۸	gāw + mēš	۳۵
framān	۹۸	gaz + pēm	۳۱
framātār	۹۹	gazpēn	۳۱
framāy-	۹۸	gēs	۳۴
frapādak	۹۹	girtak	۳۹
fraš[akird	۹۹	gō-	۸۸
fraš[amurw	۹۹	gōhr	۳۵
frasang	۱۸۹	gōmēz	۳۵
fratarah	۹۹	gōn	۳۶
fratom	۱۸۹	gōnak	۳۷
fravē	۹۹	gōš	۳۶
frawartak	۱۰۰	gōšak	۳۷
frawartīk[ān	۱۰۰	graw	۳۸
frēb	۱۷۸	grawakān	۳۸
frēstak	۱۰۰	grīw	۳۸
frōg	۱۴۹	griwpān	۳۸
gač	۳۲	grōh	۳۸
gāh	۳۲	gukān	۱۷۶
gāhwārak	۳۲	gukāy	۱۷۶
gand	۷۲	gumān	۳۶
ganj	۳۳	gumār[an	۳۶
ganjēnak	۳۳	gumārtak	۳۷
ganjwar	۳۳	gumbat	۳۵
garōdman	۳۴	gund	۳۷
gāhwar	۳۲	gurdīg	۱۷۴

had	۹۶	hangāmak	۹۴
hašakaš	۹۶	hangārdan	۶
hašazāt	۹۶	hangīrtik	۹۵
halak	۱۸	hanjaman	۸
hamābēr	۴	harāg	۵۹
hamahl	۹۴	harg	۵۹
hamāk	۹۲، ۵	harzak	۱۸
hamākdēn	۹۲	hašakirt	۸
hamāl	۹۴	hāwan	۹۶
hambār	۹۳، ۴	hazār	۹۱
hambaru	۹۳	hazārpēt	۹۱
hamēmāl	۹۴	hēn	۹۷
hamgōn	۹۵	hil-	۱۰
hamgōnak	۹۵	hindubā	۹۸
hāmharz	۹۴	hordāt	۱۰۰
hamisprahm	۹۲	hōšak	۸۰
hamsāyak	۹۴	humāy	۹۷
hamšīrak	۹۴	hunar	۹۷
hamwār	۹۲	hurātak	۹۸
hančār	۹۵	hušk	۸۰
handām	۶	hūxt	۱۳۹
handart	۹۵	hu - zōr	۹۷
handarz	۷	jōk	۱۵۵
handarzpet	۷	juxt	۱۵۶
handāxtan	۶	kačalak	۸۴
handēmān	۱۱۸	kaš	۸۹
handēs	۹۵	kašak	۸۹
handēšīdan	۶	kakom	۱۹۲
handōh	۷	kākžīrak	۸۳
hangām	۶	kām	۸۳

kāmak	۸۴ ۷۳	kōhak	۸۷
kamar	۸۴	kōr	۸۸
kāmkār	۸۴	kōt	۸۸
kandak	۱۹۱	kōtak	۸۸
kapar	۸۴	kunčit	۸۷
kāpēn	۸۵	kund	۸۹
kapīč	۸۵	kundur	۸۷
kapīk	۸۵	kundurk	۸۷
kapōt	۸۵	kungit	۱۹۳
kāpūr	۱۹۲	kurkum	۱۹۴
kār	۸۶	kurpak	۸۹
karak	۸۶	kurrak	۱۹۳
kārawān	۸۶	kurz	۱۹۳
karkēhan	۸۶	ḵust	۸۹
karmīr	۸۶	kustag	۸۱
kart	۸۷	kuštṗānak	۸۷
kās	۱۹۲	kutāp	۸۹
kaš	۱۹۱	kūž	۸۸
kask	۸۵	laškar	۷۶
kašškēn	۱۹۲	man	۱۱۰
kaštūk	۱۹۲	mang	۱۱۰
kemuxt	۱۹۲	māč	۱۰۹
kēn	۱۹۳	madak	۱۱۱
kēš	۱۹۳ ۷۶	māhīk	۱۰۹
kešītan	۱۹۱	māk	۱۱۴
kirp	۸۶	mālīdan	۱۱۳
kirpikār	۱۹۴	mār	۱۱۱
kirt	۸۷	mārgar-	۱۱۲
kiš	۱۹۱	marw	۱۱۱
kīsak	۱۹۴	marz	۱۱۲

marz(o)pān	۱۱۲	narm	۱۲۲
marzpān	۱۱۳	nāvāz	۱۲۳
maškaparčēn	۱۱۰	nāw	۱۲۳
mātak	۱۱۰	naxčir	۱۲۲
mātayān	۱۱۱	naxust	۱۲۱
māīyān	۱۱۱	nāz[išn	۱۲۱
māzdēsn	۱۰۹	nēmrōč	۱۲۴
medyāir[im	۱۱۲	nemtan	۱۱۳
meh	۱۱۳	nēš	۱۲۵
mihrakān	۱۱۳	nēw + bōdāk	۱۲۲
mōčak	۱۱۵	nēzak	۱۲۵
mōč	۱۱۴	nihang	۱۲۶
moč	۱۱۴	nihār	۱۲۵
mōm	۱۱۴	nikār-	۱۲۶
mōrt	۱۱۵	nikūn	۱۲۶
mowpet	۱۱۴	nīl	۷۶
mud	۱۱۴	nimān	۱۲۶
muhr	۱۱۵	nišān	۱۲۶
mušk	۱۱۵	nišānak	۱۲۷
must	۱۱۴	nišast	۱۲۵
muštak	۱۱۵	nišavak	۱۲۷
muštīk	۱۱۳	nišmar	۱۲۷
murw	۱۱۱	niwāk	۱۲۸
nāf	۱۲۳	niwēd	۱۲۸
nāfak	۱۲۳	niwēdwar	۱۲۸
naft	۱۲۳	niyāz	۱۲۴
nam	۱۲۲	nizār	۱۲۴
nāmak	۱۲۲	nizav	۱۲۴
nān	۱۲۵	niždeh	۱۲۴
nargis	۱۲۲	nōč	۱۲۸

n(u)hāzīk	۱۲۸	pasānīk	۱۴۵
ōš	۱۳۹	pašar	۱۴۴
ōstikān	۱۳۸	pašēmān	۱۸۸
ōz	۱۳۷	passačak	۱۴۷
pa(č)čēn	۱۴۷	passox	۱۴۵
padām	۱۸۷	pastarr	۱۴۵
padān	۱۸۷	pat	۱۵۲
padk	۱۴۲	patarag	۱۴۵
pādwand	۱۵۰	patgām	۱۴۶
pāhrakpān	۱۴۲	patīd	۱۴۶
pahrēč	۱۴۲	patēxw	۱۴۶
pahr[ēxtan	۱۴۱	pātifrās	۱۴۹
palangmušk	۱۸۸	pativ	۱۴۶
pālāy-	۱۵۰	pātixšā(y)	۱۸۸
pālūd-	۱۵۰	patkān	۱۴۶
pambak	۲۳	patkān + -dārān	۱۴۷
panīr	۱۴۳	patkār	۱۴۳
pāp[ak	۱۴۴	patkar	۱۴۷
paragaud	۱۵۰	pātkōs + pān	۱۴۶
parak	۱۴۴	patmān	۱۴۳
pārāv	۱۴۵	patmān + nāmak	۱۴۳
pardēz	۱۵۱	patmōčak	۱۴۷
pargast	۱۸۸	patmočan	۱۴۷
parīk	۱۵۱	patrāhan	۱۵۰
parisp	۱۵۱	patrāst-	۱۴۹
parist-	۱۴۴	pātrazm	۱۴۶
pārkēn	۱۵۱	pātrōč	۱۵۰
parmāyam	۱۵۱	patrōg	۱۴۹
partak	۱۵۱	patškamb	۱۴۸
parvaz	۱۸۹	patspar	۱۴۹

patvār	۱۴۸	pūtak	۱۹۰
pat + varda	۱۷۲	rag	۱۷
patvēšak	۱۴۹	rahīk	۵۷
patwāsak	۱۴۳	raḡ	۱۷
patwastan	۱۴۸	rak	۵۷
patwēd	۱۴۸	ram	۱۵۷، ۵۸
patwēšan	۱۴۹	ramak	۱۵۷، ۵۸
payāzāt	۱۴۲	rān	۵۸
payzāt	۱۴۲	rang	۵۸
pērāhan	۱۵۰	rās	۱۵۷
perezak	۱۸۹	rasan	۱۴
perezīk	۱۸۹	rašt	۵۸
pēs	۱۵۲	rat	۱۵۸
pēš	۱۵۲	rāt	۱۴
pēšaspik	۱۵۲	raxš	۵۸
pēšōpād	۱۵۲	razm	۱۵۷
pet	۱۵۲	rētak + sāl	۵۹
petāk	۱۸۹	ristak	۵۹
petyārak	۱۸۷	rōčīk	۱۵۸
pīl	۱۸۹	rōd	۱۹
pilpil	۱۵۳	rōšn	۱۵۸
pišīč	۱۹۰	rōšnak	۱۸۶
pistak	۱۵۳	rōt	۱۵۸
polāwat	۱۵۳	rōtestāk	۱۵۸
pōryōtkēš	۱۵۲	šafšēr	۱۶۴
pursišn	۱۹۰	saft	۱۶۳
pusak	۱۵۳	šāhānšāh	۱۲۹
puštīpān	۱۴۴	šāhāxwarpač	۱۲۹
puštīpān	۱۹۰	šāhadānak	۱۳۱
puštīpān + sālār	۱۹۰	šāhisprahm	۱۳۰

šahr	۱۳۲، ۸	šaturwān	۱۳۳
šahr + āmār	۱۳۱	šen	۱۳۳
šahratak	۱۳۰	sēnmurw	۱۶۲
šahrestān	۱۳۰	sēnmurwak	۱۶۲
šahrīk	۱۳۱	šēp	۱۳۳
šahrpat	۱۳۰	šet	۹
šahrsālār	۱۳۳	šikaftan	۱۳۴
šahrtarrak	۱۳۱	štrik	۱۳۳
šāhwār	۱۳۱	šīšak	۱۳۳
sāk	۱۵۹	šnōhr	۱۳۴
sakestān + handarzpet	۱۵۹	sōnīč	۱۶۴
sakstān + andarzpat	۱۵۹	sōx	۱۶۳
sālār	۱۶۰	spāh	۱۶۴
sāmān	۱۶۰	spāhpet	۱۶۵، ۱۵
šambalītak	۱۳۱	spāh - sālār	۱۶۵
šamšēr	۱۶۴	spand	۱۶۵
samōr	۱۶۰	spandarmat	۱۶۰
sandal	۱۶۰	spar	۱۵
sangavīr	۱۶۳	spās	۱۶۵
sapat	۱۶۱	spētak	۱۶۵
šapēstān	۱۳۲	spinjānakīh	۱۶
šapīk	۱۳۲	spōz	۱۶۶
sar	۱۶۱	spurr	۱۶۵
sār	۱۶۱	spurrīk	۱۶۵
sart	۱۶۱	srād	۱۶۷
sarw	۱۶۲	srešk	۱۶۷
sārwār	۱۶۰	sru	۱۶۷
šasab	۱۳۰	sruv	۱۶۷
šāt	۱۳۲	stabr	۱۶۶
sātat	۱۶۱	stambak	۱۶۶

staprak	۶۵	tapar	۱۸۲
staxša	۱۶۶	tapast	۱۸۲، ۱۸۱
stēčak	۱۶۶	tapastak	۱۸۱
stēr	۱۶۱	tar	۱۸۲
sud-	۱۶۴	tarāz	۱۸۲
sūk	۱۶۴	tarāzūk	۱۸۲
sukavarak	۱۶۲	tāš-	۱۸۰
sumb	۱۶۲	tāšīt-	۱۸۰
sumnak	۱۶۳	tašt	۱۸۱
sunbātak	۱۶۳	taštak	۱۸۱
sundus	۱۶۳	tasug	۶۷
šupān	۱۳۴	tasuk	۶۷
sūsan	۱۳۴	taxt	۱۷۹
šustak	۱۳۴	taxtak	۱۷۹
syā	۱۶۲	tēx	۱۸۳
tabil	۱۸۲	tigrāh	۶۸
tāčānak	۱۸۰	tīr	۱۸۳
tāčik	۱۸۰	tōhm	۱۸۳
taft	۱۸۴	-tōhm	۱۸۳
taftak	۱۸۴	tōšak	۶۹
tah	۱۷۹	tōšenītan	۶۹
tak	۱۸۰	tōxt-	۱۸۳
tāk	۱۸۰	tuhīk	۶۹
takār	۱۸۰	tumbak	۶۸
takōk	۶۷	tuwānīk	۶۹
tang	۶۷	urwāhm	۱۴۰
tanj	۱۸۰	uštar	۱۳۹
tanūr	۶۸	uštur-gāv - palang	۱۳۵
tap	۱۸۱	vagr	۱۶۹
tāpak	۱۸۱	vayr	۱۶۹

vard	۱۷۲	wāspuhrakān	۱۷۱
varzak	۱۷۳	wat	۱۷۱
vartik	۱۷۴	wat + axtar	۱۷۱
vāšamak	۱۷۳	watgōhr	۱۷۱
vašt	۱۷۰	wātrang	۱۷۳
vēg	۱۷۵	wattar	۱۷۱
veramak	۱۷۴	waxš	۱۷۰
verhamak	۱۷۴	weh	۱۷۴
verhmak	۱۷۴	wēm	۱۷۵
vispuhr	۱۶۲	wičār-	۱۷۶
vičīr	۳۴	wičārd-	۱۷۶
vināskār	۱۷۷	wičīr	۱۷۷
višt	۱۷۶	wičītan	۱۷۵
vītak	۱۷۷	widār	۱۷۸
vrīn	۱۷۸	widārd-	۱۷۸
wābar	۱۷۴	win	۱۷۵
wāčār	۱۶۹	winās	۱۷۷
wāčār + gāh	۱۶۹	wirād-	۱۷۶
wanašak	۱۱۰	wirāst-	۱۷۶
wandak	۱۷۰	wišapāk	۱۷۵
wāng	۱۷۰	wistāx	۱۷۷
wān	۱۷۰	witang	۱۷۸
wānīd	۱۷۰	wuzurg	۱۷۵
war	۱۷۰	xākān	۱۷۹
wārā ۸	۸۴	xām	۱۷۷
warāz	۱۷۲	xāmīč	۵
wars	۱۷۴	xān	۱۷۷
warz	۱۷۳	xanditan	۱۷۹
warz[išn	۱۷۳	xapaštik	۱۷۹
wasnād	۱۷۱	xār	۱۷۸

xārāk	۷۸	yāsaman	۱۱۸
xarbandak	۷۸	yasn	۱۱۷
xarbuz	۷۸	yašt	۱۱۸، ۱۱۷
xarpūzak	۷۹	yaz-	۱۱۸، ۱۱۷
xērīg	۷۹	yātak - gōw	۱۵۵
xēšm	۹۶	yātūk	۱۵۵
xōd	۸۰	yāvēt	۱۱۹
xormā	۱۸	yāvētān	۱۱۹
xōšak	۸۰	yōz	۱۱۹
xrat	۸۲	yuwān	۱۱۸
xunk	۸۲	yuxt	۱۵۶
xužik	۸۲	žah	۷۱
xvān	۷۷	zahr	۷۱
xwalh	۸۰	zanak	۶۱
xwān	۸۲	zalūk	۱۸۳
xwār	۸۱، ۷۸	zam	۱۰۱
xwārak	۸۱	zamestān	۱۰۱
xwarh	۸۰	zamān	۷۲
xwaroparān	۷۹	zamānak	۷۲، ۴
xwarparān	۷۹	žang	۷۲، ۶۱
xwarwaran	۷۹	žangār	۷۲
xwarrah	۱۸۸	zang + pān	۶۲
xwartīk	۸۲	zanwar	۷۲
xwaš + bōdāk	۹۸	zargōn	۶۲
xwāstaktār	۸۱	zart	۶۲
xwastūg	۸۱	zartak	۶۲
xwastūk	۸۰	zarūk	۱۸۳
xwēškār	۷	-zat	۷۳
xwurtak	۸۱	-zatak	۷۳
yākant	۱۱۷	zāz	۷۳

zāzān	۷۳	zōhr	۶۳
zēn	۶۳	zōr	۶۴
zēndān	۶۳	zrēh	۶۴
zēnhār	۶۳	zūr	۶۴
zindākpat	۶۳	zyān	۶۲
zīrak	۷۳	zyān + kār	۶۲

55

ԱՐԵՎՄՏԱԻՐԱՆԱԿԱՆ ՄԻՋԻՆ ՇՐՋԱՆԻ ՓՈԽԱՌՈՒԹԻՒՆՆԵՐԸ ՀԱՅԵՐԷՆՈՒՄ

ԿԱԶՄԵՑ
ՄԱՐԻԱ ԱՅՎԱԶԵԱՆ (ԹԵՐԶԵԱՆ)



Center for Cultural
Studies and Research
Tbilisi, 1992

٨٢

**Mid-western Iranian Loan-words
in Armenian**

by
(Armenian) by

Maria Ayvazian(Terzian)



***Institute for Cultural
Studies and Research***

Tehran: 1992